

در قاهره نمی شود در خلال آن حال مد پس پرده تقدیر صورتی دیگر جلوه گر گشت و دست قدرت از روی بساط فراغت و محبت از ملکات جهان شای و نوشت
 تفصیل این مجال با طوطی کلک شیرین محال به عنوان تم میفرماید که میرزا پیردق که شیخ و دانشمند و لاد میرزا جهان شاه بود و بیست و پندرده ولایت فارس
 در غایت اقتدار حکومت می نمود و وقتی که محم سلطان سجد و میرزا جهان شاه ج در خراسان بصلح انجا میاید از راه طبرستان و یزد و شیراز بازگشت و بحیالات
 باطل و صورتات مجاصل از مقام انخاص و متابعت پدر که گشت میرزا جهان شاه چند نوبت در سل و مسایل نزد پسر فرستاد و او را مضایح می نمود فرمود
 و بسوگن طریق رشد و شاد نامور گردانیده از و خاست حاجت مخالفت تمدیر نمود اما میرزا پیردق آن سخنان را بیسبب رضا جای نداد و مطلقا پای نبرد
 طریق عناد بجاده صلاح و سدا نهاد و او را لاجرم محرم میرزا جهان شاه که والد میرزا پیردق بود بشیراز رفته پسر خاص صی صیحت کرد تا فاین با باز
 گذاشته روی حکومت بغداد آورد و میرزا جهان شاه از آن مکر فرغانه حاصل نموده ایالت ولایت شیراز را بر پسر دیگر خود امیرزاد پسر سعید غایت
 فرمود و میرزا پیردق در دارالسلام اساس جهان بائی طرح انداخته باندک زمانی عراق عرب را محمود ساخت اما خیال اصالح امالی ملکات شیراز اصلاح از راه
 پیروان نیرفت و از غایت خشمه پوسینه مستقر حراسی ملکات جهان شای بگردید و انواع ظلم و تعدی بقدم میرزا جهان شاه و بر چند میرزا جهان شاه تغافل و بی
 شاعر خود می ساخت و بسبب سل و مسایل بیصفت فرزند ناخردمند میرزا پیردق بجای امیرزاد و ان شاه زاده خوشین در خود را از مقام خلاف و ستان
 بینگذاشته لاجرم میرزا جهان شاه حاضر به تقیال انبال قابل پسر فرزاده در شهر سنه سنجین و قاناقه بالشکر بیار بطاهر دارالسلام بغداد شایست
 پیردق بیج و باده شهر را محکم ساخته در مقام محقق در نزاع بنات قدم نمود و میرزا جهان شاه آغازه محاصره کرده بنا بر ستان دارالسلام و شجاعت بیجا
 شاه زاده بهرام اتقام مدت یکسال صورت فتح چهره کشود در آن اوقات لشکر عراق و آذربایجان مشغول فراوان از صبح تا شام هر یک گردید و پیردق
 پیردق و بغداد و یان بغداد مکان در محاصرت و مدافعت کوشیده غایت مردانگی و جلالت می نمودند غایت صورت غایت از بغداد و یان و فتح
 و قنده و خلائی عظیم روی نموده بلا جرح شیوع یافت جمعی که کوشش بر روی نم نمودند پوست پوشیده را جو شایند و بکار پسرانند و طایفه که از روی
 کتف دست بگلوای بنات در این فکر کردند چه تقدیری در گشتن سگند و کر به شرط استقام بجای می آوردند لاجرم کار بغداد و یان بجان رسیده و بکیا جز
 و قاناقه و آسمان رسانیدند و کسان بدرگاه میرزا جهان شاه فرستاده ان طلبیدند و میرزا جهان شاه ایشان را از سطوت خویش این ساخته ابالی
 دارالسلام در واز با بازگشاندند و کسان محصور بخرج و سرور و وفور روی بار روی میرزا جهان شاه نهادند تا پیردق میرزا پای در دامن نکلن و
 و قاناقه پیچید و در وفاق خویش نشسته بوده کمان نیرد که پدر در باره او قصدی نداشتند و بعد از ان ایام میرزا جهان شاه پسر دیگر خود محمد را با جمعی از ارا
 کشتن میرزا پیردق نامور گردانید و ایشان بکینیا که بار و بیای بسته پسر شاه زاده رسیده دست بر اندن تیغ کشادند و محمدی با قصد شمشیر بر دیوار
 زده دیگر ان هم او را تفصیل دادند و انحرکت بر میرزا جهان شاه مبارکت بنامد و طباع خلاق از ستایش مستقر شد و چون آن پادشاه بهرام اتقام عالم
 از محرم پسر جمع ساخت یکی بهمت متوجه دفع امیر حسن بیگ گشته رایت غنیمت بصوب دیار بکر افراخت و امیر حسن بیگ از توجه دشمن آگاه شده بنا
 بر عدم استطاعت مقابله در عقبه که بجایت محکم بود کشتن نمود و میرزا جهان شاه بجزای موشن از دم شافتن نزدیک بنزد امیر حسن بیگ حمله غایت
 نصب فرمود و امیر حسن بیگ از کمال کسایت و کار دانی رسولان چرب زبان ز زباید شاه آذربایجان فرستاده سخنان نیازمندانه پیغام داد و
 میرزا جهان شاه بهیچ ناظر و ضعف آنجناب حمل کرده تابستان و بتر ماه در بجان موضع اوقات گذرانید و بعد از هجوم خود شتا و قیام شدت سزا
 لشکران از توقف و بصر او بیابان با نموده حضرت انصراف طلبیدند و حشود ترکمان انظار را شرف اجازت ارزانی داشته باطو ص و مقریان
 روزی چند در بجان مکان بعضی و عشرت مشغول کرد و امیر حسن بیگ از غفلت دشمن و پربشانی سپاه دشمن شگن آگاه شده با دو هزار سوار کل مجرای
 بصد میرزا جهان شاه در حرکت آمد و صبا بجای ناکمان بجای او در رسیده طایفه از مردم شهر بار ترکمان که فی الجمله شعوری داشتند بر وصول باغی اطلاع
 یافته مانند باغی در شبکه آغاز اضطراب کردند و میرزا جهان شاه بکینک پیش قدمه تاب بکینک حمله نیاوردند و بیکر بازگشته پدر از آن واقعه باید واقعه ساختند
 و میرزا جهان شاه چید پوشیده بکینک نا فو بنده بود که در خیر ششودم بی از آنکه از فو بنده دیگر محکم سازه سوار شده همان بصوب فرار گردانیدند
 و امیر حسن بیگ بجان لحظه بار دو در راه محمدی و پسر را امیر ساخت و بنیاد حیات جمعی از میرزا در آن آذربایجان با برانداخت و در وقتیکه

عز و شرف

وینو پو

میرزا جهان شاه بکر بحکمت جمعی از لشکریان امیر حسن بیگ اسکند نام بوی باز خورد و بطبع اسپه جاورد او را کشته باده و مار کشت و کچکچین و کچکچین و کچکچین
 و امیر حسن بیگ تقی علی خرم پرداخته در آن اثنا سرخوردستی با که با میرزا جهان شاه مشابیه داشت نزد آنحضرت بردند که مراد شاه است امیر حسن بیگ آن
 سر را نزد محمدی و یوسف بیگ فرستاده که این سر کسیت جو اید او ند که سر خوردستی است که شبیه پدر ما بود امیر حسن بیگ آنرا خجسته و جوی بوده شخصی در
 کرد که خان لشکری جا بهای پادشا باز در بر دارد و ممکن که از میرزا جهان شاه خبری داشته باشد امیر حسن بیگ اسکند که جنود طلبیده پرسید که این
 انواب که کجا بدست تو افتاده جو اید او که شخصی را که مستغف باین صفات بود در خان موضع قتل آوردم و این جا بهای اوست و امیر حسن بیگ
 فی الحال قاصدی بدیبا فرستاد تا سرقتین ازین جدا ساخته بنظر آورد و نزد بوضوح پوست که آن شخص میرزا جهان شاه بوده لاجرم امیر حسن بیگ بوی
 شکر و ثنای الهی پرداخت و حقه بر او بر تیر کشته میرزا یوسف را بمیل آتشین با بنیاساخت بخت چو دولت از آن خاندان در گذشت یکی کشته شد و یکی
 کور کشت کشتار در بیان وصول خبر واقعه میرزا جهان شاه بر عرض میرزا سلطان ابوسعید کورگان و ذکر قوت خود آن پاد
 شاه عالی مکان بصوب مملکت عراق و آذربایجان چون آفتاب اقبال بود نظر امیر حسن بیگ از مطلع نشد و نظر خان کشت
 و هم میرزا جهان شاه بر بعضی که مسطور شد از هم گذشته امرا و لشکریان عراق و آذربایجان روی امید بدگاه میرزا و حسین علی که اسن اولاد جهان شاه
 بود آوردند و او ابواب خرابین و دغابین کشته و صد و شستاد هزار سوار را موجب داد و خطا بکر هیچ شاه داده را بهیچ میسر نگشته و بزبان قلم هیچ
 مورخی مانند این قضیه نگذشته و امیر حسن بیگ آن سپاه آراسته اسامی مقابله و مفاصل طرح انداخته شرح احوال را بدگاه عالمها سلطان سعید پیغام فرمود
 و التماس نمود که ریاست حضرت آیات بصوب عراق و آذربایجان بمنصبت نماید تا او که خدمتگاری بر میان جان بسته مقالیه ممالک و مفاصل خلع و
 جاد و خد ام آستان خلافت ایشان تسلیم فرمایند از شنیدن این خبر انوار نشاط و انبساط روحیات حال سلطان بوده حضرات یافت و حکم جایون با جنگ
 لشکری بای ممالک گور و صد و ریاست و چون آن پادشاه عالیجا به پوسته کلیات موردین و دولت را مشورت حضرت ولایت پناه حقایق و کما
 خواجده ناصر الدین عبید الله مفصل سید و جهت طلب ملاقات آنجا ب میرکت کمال الدین عبد الرحیم صدر را بفرستاد و خواجده حضرت سلطان
 سید ول داشته بود و خرامید و میرزا سلطان ابوسعید در باب پوشش عراق و آذربایجان بآن حضرت شرط مشورت تقدیم رسانید بعد از گفت شنید
 مبارک خاطر بر مصلحت آن غریت قرار یافته خواجده عبید الله با و دار الهی خود نمود و میرزا سلطان سعید از پورت قسطنطنیه با سپاهی در کمال کثرت
 بهر آن صفا و اخوت و اوایل شبان نشانی و بسین و ثمانی بجانب آذربایجان و عراق بمنصبت فرمود بهر شهر و ولایت که میرزا بطواف
 عزایات او ایسا و مشایخ رفته مشایخ را در دست تقدیم میرزا سید و فقر و دشمنان را بصیلات و صدقات محفوظ و بهر در بگردانید و در وقتی که شبیه
 خورشید قزاقان بر در جرشرف انداخت و نقشینه نامیه هم او داشت را از لشکریان کله با و بر یاجین حضرت افزای کارخانه چین ساخت با بچه تون طرف
 کتار در آن کشته ادا کان زوال جلال فرمود و چند روز در آن مرز غار و لغز فرود گذرانید از آنجا بصوب کاپوش بمنصبت نمود در خلال این احوال
 از اطراف ممالک فارس و عراق صفا بد عالم و مشایخ عراق روی امید بدگاه خسرو بختی قی آوردند و در بهر منزل فرجی از حکام و افاضل شریف طایفه
 رسیده بنیار و شاه عرض میکردند و در کاپوش پادشاه با فریبک و بوس فرزه از امر او و محمد از اصبط آن ولایات نام فرمود بلکه همه را فرامین سلطان
 اندانی داشته روان فرمود از آنجمله صاحب السیف و القلم و پیش الدین بکده بصحرا ن رفت و امیر نظام الدین محمد بن میر علی بر لاس لاسی راه شیراز پیش
 گرفت و امیر حلال الدین محمود بر لاس اساس حکومت کرمان طرح انداخت و امیر سید محمد برادر امیر سید مراد ایلایت قره زین و سلطانیه پیش نهادت
 ساخت بعد از و ذکرین با میر حسین علی فرجین تعلق گرفت و بر او با میر فرمان شیخ صفت ختم خاص پذیرفت و هر کس ز نام بردگان بهر ولایت که فغان
 غریت العطف و ادعایت خانی بلاد و عبادت نقد آن مقصود در آئین مرادش نهاد تا اکثر ممالک عراق در قبضه اقتدار طایفه انان سلطان کما
 فریادت و انوار آفتاب سعادت آنا رسایه محبت آنحضرت بر افعال آن مصداق یافت و آنرا بوقت که امیر حسن بیگ خاطر از تر میرزا جهان
 فغان عکس و اینده ناز نایکه موکب سلطانی در سیلاب کاپوش پیش جنبید و هرگاه با وج هر دو راه رسانید چند کرت بچپان امیر حسن بیگ بدگاه عالمها
 رسیده عرضی بجهت شرح اختصاص کردند و بوسیله امیر عباسی اشرف اعلی رسانیدند که اولاد امیر فرج یوسف هرگز نسبت به و در آن عیال ایشان

فضای

حضرت صاحبقران امیر محمد کوکب در مقام هواداری ثابت قدم نخواهد بود بخلاف این بنده که تابعین جد طریق محضت مسلوک
 میدارد و هرگز بخلاف بر عایشه خاطر نمیکند از در سلطان سعید در کاپوش ایچیان را طوی داده رعایت و عنایت فرمود و در حقه امیر حسن بیگ
 زردوزی و کلاه نوری که کشمیر مرصع ارسال نمود فرمود که باید که امیر حسن بیگ با سپاه خود از آن طرف هرنیت نماید که هر گاه مضموره از نیکی
 متوجه اند تا بیکبار موافق و اهل غنا و اندفاع یابد و همچنین ایچیان امیرزاده حسین علی با محقق و تبرکات بسیار و خود و جو امیر تپا یاستان آسمان
 مقدار آقا ظاهر بنکی در کلنگی نمودند و از زبان آن شاه زاده معروفی داشتند که حکومت عراق و آذربایجان و فارس و توابع آن با کونفر
 در تحت تصرف بنده است و بنده آنچه در تحت تصرف دارد ملک همین آن پادشاه ظفر قرین میدانم و ما زان تویم و هر چه داریم امید آنکه نظر
 عنایت از احوال این شکسته بال در نفع ندارند و بهمت عالی بهمت بر دفع مخالفان که بشمیر فزید در راه امید کرده اند که ما زان در سلطان سعید
 ایچیان او را نیز مشمول شفقت و احسان گردانید و حضرت فرمود فرمود که لوی جها کشای متوجه آذربایجان است بعد از وصول بجهت
 دولت باشد بتقدیم خواهد رسید و بعد از آن ایام موکب بجا یون از کاپوش در حرکت آمده بعد از قطع مفاد و مسالک محکمت ری معسکرت
 از گشت و در آنجا امیرزید با طایفه از ابراهیم مغلای از پیش روان شدند و همان نیز تیر زده شدند و مقارن آنجا امیرزاده حسینی ویران کرد
 و محکم قد علی الهیه ذکر ویران شدن امیرزاده حسینی در موضع مرند و رسیدن او بگلزار مست سلطان عالی
 مکان سعادت مند در آن و آن که محکمت ری ضرب حیا م عساکر سلطان سعید بود امیرزاده حسینی و له میرزا جهان شاه در منزل مرند
 اقامت داشت و خیال متقابل و مخالفت با امیر حسن بیگ بر لوح خاطر میکاشد و چون جنز قرب وصول امین بوی رسید امیر شاه علی و امیرزاده حسینی
 و جمعی دیگر از امرادر که را بر رسم قرالی ارسال فرمود و با محکمت سوای حقوق جهان شاهی را نابود و تصور نموده بلا از دست امیر حسن بیگ رفتند و خبر
 و غالی امر او رسیدن سپاه سلطان سعید به تبریز را در دوی امیرزاده حسینی شروع یافته کجای هم بر آمدند که صفا ایشان تیسیر بدینت بعضی از لشکریان
 بار دوی امیر حسن بیگ بوستند و بسیاری از ایشان پناه بدرگاه سلطان سعید بردند لاجرم و اعلیٰ تخریفند با بجان بشمیر فزید و جنز اخضر
 شکست و از ری سلطانیه شانت مقارن وصول موکب بجا یون بان بلده عرض داشت امیرزید و سایر امرادر که به تبریز رفته بودند مدعی
 آنکه امیر حسن بیگ از بقا طاعت چسبیده و بنام این بنده کان نشان نوشته که مرا جنبتی باید که از تبریز برون روند که من آن بلده را بدین پسر خود
 لوتجده داده ام لاجرم انبأ است که رایات حضرت آیات علی سراج الحال بر تو التفات برین دیار اندازد تا صورت بهی و در آینه مخصوص و جبه
 کشاید تا امیر حسن بیگ چون شنید که سلطان سعید سلطانیه را حمل زول بجا یون کرد ایند از نشت فرسخی تبریز کوچ کرده بفرابع رفت و سلطان
 سعید پهلو ان بوسف شیرازی را بدار و یکی تبریز را سال داشته از سلطانیه بسیار شانت و در ان موضع امیرزاده حسینی و ولد او سلطان و در آستان
 امیرزاده بوسف کجول جمعی کثیر از امرادر که با قرب پنجاه هزار نفر از لشکر بار دوی بجا یون رسیدند و سلطان حسین و لاد امیرزاده جهان شاه را شرف
 تقبیل نام علی سراجی سرافراز ساخته نوازش نمود و بموا عید دلپسند مستطرد و امیدوار گردانید درین اثنا امیر حسن بیگ برادرزاده خود بوسف
 بیگ را بر رسم رسالت پایه سر را علی فرستاد و سلطان سعید مجلسی در غایت عظمت و جهابت بر آستانه امرا عظام باین تمام بوسف بیگ
 پیش بردند و او بموجب فرموده بهت و بهجت جانان فزیده تا بشرف دستوس استعجاب یافت و بوسف بیگ بوسیله امر از زبان هم خود معروف
 داشت که قرب حد رسالت که آبا ما نسبت بخاندان حضرت صاحبقران امیر محمد کوکب در طریق اولیٰ محکمت و اشتیاق و حال این
 محقق تریجان طریق در رعایت نموده و ولایات فارس و عراق را از مخالفان تسلیم کردم و بکاشکان آن آستان گذاشتم امید آنکه درین نیست
 مراجعتان محلت در سید که زیستان بیابان رسد و حرف از ماه بر خواسته مراجعت بدیاد بگره سیر کرده و ایضا امیر حسن بیگ محبت بوسف بیگ
 عوضه داشتی یعنی بر همین سخنان ارسال داشته بود و در آن طریق این بهت را مندرج گردانیده که بهت گرت بواسطه که معشوق تکسله بجان
 نگاه و در سر رشته تا کمندار و انقضه چون سلطان سعید بنیام امیر حسن بیگ را شنید جواب داد که موکب بجا یون حازم آند یا است بعد
 و حصول آنچه مصلحت باشد بتقدیم خواهیم رسانید و پسر عمه خود امیرزاده محمد و خواجه لاق را مضموب بوسف بیگ فرستاد و چون امیرزاده محمد و بار دوی

نزد امیر حسن بیگ

امیر حسن بیگ رسید آنحضرت نیز با کبابی پادشاهان بسیار است گنجی نذین غضب کرده میرزا یاکو کاک محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا با بنیفرزادگان
تأذیه و خود بطنی بر چه تاثر بجانب بسیار فراد گرفت و امر او سران سپاه و فرمود تا مسخ و مکمل شده هر یک بجای خویش ایستادند آنگاه میرزا
را بار داد و او در خایت دشت بان مجلس در آن چند نوبت زانو زد و با شاره تا میر حسن بیگ نخواست میرزا یاکو کاک محمد را در یافت بعد از آن
دستوس امیر حسن بیگ فایز شد و گنجی که داشت عرض کرده جواب شنید و بعد از دو سه روز همان مراجعت مستخف گردانید گفت
در بیان اتمیز از صرصر تفرقه و پریشانی بر سپاه پادشاه ایران و توران و فرود نشستن چراغ فرغ خراسانیان در
حدود قراباغ ایران اقبال در طالع اندکمال آفتاب سیرج الرز است و آفتاب جاه و جلال امثال سایه شام بر شرف انتقال چون
مشیت پادشاه متعال تغییر دولت سلطانی تعلق گیرد ثبات آن بسیار می سپاه جز امتیث نپذیرد و هرگاه اراده مالک الملک شود
تفرق جو کسی ستانی متعلق کرد و جمعیت او با صابت تدبیر عقلا رکیاست اما بوقوع نپذیرد و شمر اذ ما اراد الله تغییر دولت فاق تخنا
الطی لا بد واقع تکلیف بقاد الملک من دون حکمت و لایع التی پیر و الحکمه قاطع مستطیر این تقریر آنکه چون تقدیر پادشاه تدبیر باشد مبنای
دولت و زندگانی سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید متعلق بود با وجود اقبال رجال و کثرت اسباب محاربه و قتال آنجناب مادام که
صورت نصرت روی نمود و نسیم تسبیح و نظار حسب و ما النصر لاس هذا الله بر شق لوائی جابختنای ابو النصر حسن بیگ و زبیده دست
سجانی ابواب سلطنت و جهان بنانی بر روی روزگار آن هر سپهر کارانی بر کشت و شرح انجمن بر سپهر اجمال آنکه در آن ایام که منزل میانه مضر خیم
سلطان زمانه بود و محسرا کثرت لشکرش نه داشت محسرا ظاهر محمود و بیکیا چون در عرصه عالم دست بتاماج و پیچار آورد و حمزه
سیارگان نجاب سحاب بردوش افکنده از چیم جوای سرد سرد زمره گاه لاجوردی سپردن می کرد و سایر ان سلطان سعید امر او نویسان را طلبیده
در باب تعیین بورت قشلاق مشورت فرمود و در ایام بختن بر آن فراد گرفت که امیر حسن بیگ را از قراباغ اخراج نمایند و در آن زمان بجا
آن پادشاه عالی مکان قشلاق فرمایند و ریایات عالیات بدین فریت فرموده چون بخت فرسخی قراباغ حمل نزل جایون کشت بسبب قلت
ناکولات در باب تدبیر صلاح دیدند که بطرف محمود آباد روند تا سردانشاه که دم از جوای میبرد و بار دومی علی طغی شود و باین خیمت کوچ
کرده صحرانی رسیدند که حلف آن زبرد در بود و بر چهار پایی که خور و در چنگت کرکت اجل جان نبرد و بعد از آنکه جنگ محمود آباد محسرا سرد عالی براد
کشت خط و خلا بر تبه انجاسید که بهایکت من فکر بده دنیا ریکی رسید و امیر حسن بیگ شوارح و مصلوب ساخته می گذاشت که از طرف خراسان
و عراق و فارس کسی بار دومی جایون رود و آثار روزی چند از جانب مشروان کشتی اطهر فرادان بار دومی بردند و در آن اوقات اسپان سپاهیان
خراسان بغایت ضعیف شده بود و ترا که که الا فالان سوده و فریه داشتند پوخته نواحی اردو را جتا ختمه و بر کس را که حیاقته بحال
روان حیاقته چون روزی چند حال برین نوال بگذشت سردانشاه بواسطه وعید و تهدید امیر حسن بیگ یاغی کشت و بطنی موجب آنشد که موجب
جایون از محمود آباد بجانب اردو حمل در حرکت آمد در آن راه به چلی بر محل سینه نه چهار پایی بسیار در لای حمل فرود رفته شاه و سپاه بطلب
الحمل از بجای کشته و موضع تابستان منزل گزیده در روز پنجشنبه دوازدهم جنب نه شش و سببین و ثانیاً امیر سعید را در برسم فراد بی بجانب محسرا
حسن بیگ روانشد در آن راه چهار صد سوار آراسته بوی دو چار خورند و مقدم ایشان که امیر بیگ ترکمان بود پیش رانده سید مراد گفت
که میرزا سلطان ابوسعید دشمنان صد ساله را دوست و دوستان صد ساله دشمن ساخت اکنون بی از آنکه خبکت با صلح کند بجا می رود
و باید که فرود امداد بزرگ از آنجناب بیایند که امیر حسن بیگ نیز خیمت تمام مصالحه خواض و مقربان خود را خواهد فرستاده سید مراد با کشته
روز دیگر امیر سعید مزید با جمعی کثیر از امداد رفیع مقدار سپردن رفته و در بجان موضع ترکمانان روز گذشته پیش آمده امیر سعید مزید چون حد و مردم
خودمانتر که زیاده دید مجوز موفور برایشان ناخت و اساس جمعیت انظار بفراد ایشان بر جنبه امیر سلطان انغون گفت که این جماعت کوکبت
ندند توقف بیاید نمود امیر مزید بچمن او را قبول فرمود و چند فرسخ بجای کرکیمکان مانده در آن اثنا امیر حسن بیگ با دوسه هزار سوار آراسته
کیسکه بیرون آمد بر سپاه خراسان حمله کرد و سلطان سعید و دهان حسین دیوانه و حسین علی رلات و شیر محمد جزدادی و پیچید قوری با

ابو حسن

با قرب با قصد از حقیقتان عقل آورد و امیر شریف که فاش گشته تقییه تیسف روی بار دوی سلطان سعید آوردند و امیرزاده سلطان علی و سلطان علی بن علی بیضا
 بطرف همدان که خیمه آنجا گشته بود پیش درازمان در تبریز بود و القصد چون بخرمخت از دربار دوی گشت فرین شوق یافت سلطان سعید چاره جوی گشته هم
 خیانت الدین محمد بن امیرجلال الدین عبدالوهاب بن امیرغیاث الدین بن امیرکمال الدین بن امیرسعید قوام الدین ما که در سلطنت ولایت مانند آن نظام داشت
 چه تمسید بسا صلیح و صفایزه امیر حسن بیک فرستاد و از حجت جناب سیادت ماب و والده خود در محراب سید صدر الدین بر ابراهیم قلی جهان هم در سال
 امیر حسن بیک نسبت بسا دات عظام و عهد علیا شریف عظیم و احترام بجای آورد و با خود قرار داد که آنچه در باب تشیخ اساس موافقت و صلحت
 گویند بجز اجابت اقران دهد که ناکا سیدار دینی که قبل از این امیر حسن بیک او را بر کم رسالت بار دوی علی فرستاده بود باز آمد و معروض داشت
 که خراسانیان بنحایت بد حال و پریشان روزگارند اصلا صلح و صفای رضی نباید شد که ایشان بفریب باقی جوی فرار نمایند بنا بر آن امیر حسن بیک
 عهد علیا سید صدر الدین بر ابراهیم را نومید باز کرده و امیر غیاث الدین محمد را مشغول نظر رحمت ساخته نشان ایالت ساری اندانی فرمود و ذکر
 و الله بایله سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید چون سید صدر الدین بر ابراهیم قلی و عهد علیا بایه سر بر علی معاودت فرمودند و بنور سخن
 تام نکرده بودند که طلبیده با بفرستاد امیر حسن بیک سیاهی نمود و بعضی از امرای خراسان مورچه های خرد گشته با قدم بوفانی بدیشان پوسته بندید
 سلطان سعید در تبریز شازده جم جم بهمان محنت و تعب روی بصوب فرار آورد و دو پسر امیر حسن بیک بجای گسیخته و آنجناب را گرفته تشبیب
 بار دوی پدر خود رسانیدند و محافظان بسیار سپرده محفوظ گردانیدند و بعد از دور روز امیر حسن بیک بر تخت بخت و فیروزی نشسته آن پادشاهان
 طلبیده و چون زد بیکت مبارک که سید شریف عظیم و احترام تقدیم رسانید و در موضعی که مدعا داشت نشاندن سخنان نکایت امیرزادگان را نه و
 سلطان سعید جوابی که مناسب وقت بود داد و فرمود و بچسب مراجعت نمود و امیر حسن بیک آنچه است که بجان آن خسرو عالی شان سپهر رسانید بلکه
 در عهد داشت که او را یراق داد و بطرف خراسان باز گردانده تا بعد از قتل قتل فراوان با جوای فیاضی شروان و استقواب جمعی از امرای کمان حاکم
 بران قرار داد که آن منظر عدل و احسان با آن پای در آورد و در بیست و دو تم رجب بکلان سلطان سعید را بدیدن میرزا باد کا ر محمد بردند و شاه
 شرف استقبال بجای آورد و آن دو پادشاه یکدیگر در آغوش کشیدند و میرزا باد کا ر محمد بکرگاه در آمد و محفلان سلطان سعید را باز گردانیدند و با کمان
 شربت شهادت چنانچه تقدیم ده بجا که انشا عالی شاد که در عدل شمس زکی زاده متبع شمس نغذ جان را نشاند از و غیره فسانه چهری نماید
 بخرناک خوبان درین دشت نیست بجز شتابان درین دشت نیست جان با بزم زینت و زیب او نیز در بان ریخ و اطلب او کشار
 در میان مژگنه از آنچه بعد از فرار پادشاه سعید شهنشبت با مر او سپاه خراسان بوجوه اینجا میدد درازمان که میرزا
 سلطان ابو سعید همان غریت بصوب هرنیت آفتامات روزی بجز در محسرت از بکامل و جوی نمود یافت صورت بوم غیر المر من اخینه و اتمه و آسپ
 و صا جتد و بنیه جلوه کرگشت و افغان و غیره صغیر و کبیر و امیر و وزیر و پیران و جوان کویان در که شت حبت فرو مانده کان را در آن سخن
 نه روی را با غی نه زاری کریز بهمان ساحت و لیران لشکر امیر حسن بیک هر یک نشان جان نشان در دست و خدی خون افشان در شست بشکرگاه
 تا ختمد و افغان غارت و تاراج کرده بنا بر محبت ترک و مانیک را از بنیاد برانداختند تا بنوز حیمه و خرگاه و سر بر پده و بارگاه پادشاه
 بر جای بود که ابو نصر مظفر الدین امیر حسن بیک شریف حضور از زانی فرمود و سوره بر در سر پرده سیستاده سپاه ترکان را از آن کتاب موز
 شایسته منع نمود و خارج سرایان و متحفطان حرما به طور محمود و محافظت بل حرم نصب کرد و خزان و نظایس را مضمون ساخته بعد از آن روی
 بسزای کام سایر مقامات آورد و درین مبارک منبع طایفه از سپاهیان که در جنب و اسر خراسانیان افراط نمودند مشغول کردید و چند کس را از آن
 مردم تبریز و عقل رسانید و حکم فرمود که ترا که آذربایجان و سیاقی خراسان از محسرت برود و امر او سپاه پادشاه شهید و در ظل حمایت
 باد کا ر محمد بیک کردند و اگر متحصنان را در سپاه جنایت خویش با دوی داد و ابواب رحمت و عافیت بر روی روزگار آن بچاپکان گشت
 انام را عظام و صدر عالی مقام امیر سعید نیزه افروغ و امیر محمود و موسیک و امیر احمد یار و میرک عبد الکریم و میرک عبد الرحیم صدر امیر سعید
 الوهاب و مولانا قطب الدین طلبیده چندگاه بسلاسل افغان محبته بودند و عاقبت میرک عبد الرحیم بواسطه بعضی از سخنان خنده انگیز که گفتند

گشته کشته سایر بندهای نجات یافته و بعضی از ایشان ملازمت میرزا یادگار محمد خستیار کرده طایفه روی بکر اسان نهادند و بیشتر سپاهیان برادرش
او کبلا و خانم او طایف خود گشتند و از فرزندان سلطان سعید خواجهر بان که این عهد سعید که در آورده بود بملازمت امیر حسین بیک رفته منصب شرف دیوان
ایافت و خواجهرش آیدین محمد که در صحنان حکومت شتغال داشت بعد از شجاع انجمن در گاه پادشاه ظفر از شافقه سابت وزارت را فراشت و چون
قطب الدین طایوس که در بعضی از عهد و حواقیق صیقل اموال شغلی می نمود اجازت حاصل کرده بصوب خراسان توجیه نمود و ذکر اولاد او اجماع
سلطان سووه حصان بر سبیل ایجاز و اجمال در وقتی که دیوان مقنن بر فرزند کانی سلطان سعید رقم ختم تحریر نمود انجمن است بزرگه سپهر
نیکت خرد و برین ترتیب میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا سلطان محمد میرزا شاه رخ میرزا الف بیکت میرزا امیر شیخ میرزا بابا بکر میرزا
سلطان مراد میرزا سلطان خلیل میرزا سلطان ولد میرزا سلطان عمر و این بزرگه شاه زاده چهار نفر بر سه سلطنت و فرمان روائی رسیده و اسامی
ایشان نیست میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا امیر شیخ میرزا الف بیکت و چون تفصیل و قایق این چهار خسرو در حصان او سایر اولاد
سعید را رقم خرد ف از معلوم نمود خانه دوزبان بر کفر و عیال از احوال ایشان اختصار نماید و بریکت را که سلطنت رسیده اند در ذکر قسمیم
سعید به معر الساطمه و الحلاقه میرزا سلطان احمد است اولاد او اجماع سلطان سعید بود و اولادش در سنه خمس و خمسین و ثمانه در دار
سمرقند از خرداروه بوغازخان که بحسب شریعت و آرد عقد از دواج آن پادشاه سعادت انجا بود روی نمود و سلطان سعید بعد از فتح
ایالت و از الملک حضرت صاحبقران را بدین قره العین موقوف ساخت و جانی بیکت دولای برادر خود در سلطان بیکت کا شرف
بابا بیک شاه زاده معترف کرده رایست اقدارش را در سمرقند و بخارا بر افراخت و در نحای اوقات حیات سلطان سعید انجمن و صاحب تانید
در ماوراء النهر بر بند میرزا قزاقی تمکن بود و با رعیت و سپاهی در کمال عدالت و نیکوخواهی سلوک می نمود و بعد از او فخر ایلخ بزم تخیر ولایات
خراسان از بابا بیکت و چون کج بود در سید خیر استیلا حاکمان محصور سلطان حسین میرزا هموش گشت بنابران عنان مراجعت بصوب سمرقند
محتوف گردانید و کلمه محمود احمد و صفح الحالی پادشاه سووه حاصل گردید و میرزا سلطان احمد در ایام جهان بینی چهار نوبت با اهل خلافت
محاربت اتفاق افتاد و اول برادر خود در شرح جمال از خون که نصبت نام داشت در نواحی دامن و در آن بحر که سلطان احمد میرزا ظفرایت و محنت
بکفران محنت گرفتار شده بود او می نرسید شافت و یکبار برادر خود در شرح میرزا در میان شاه رخنده و اما قیده نواحی قریب خاص و در ازوز تیر تو قیج
و فیروزی بر پرچم علم حضرت یافت سیم اگر نوبتی سلطان محمود و خان بن یونس خان که در میان منولان انجا نیک مشهور است قصد سمرقند فرموده و کوا
تا گشت را محسول گردانید و لشکر محول در اطراف ترکستان و حدود ماوراء النهر دست بفرات و تاراج بر آوردند و سلطان احمد میرزا از بلده
سمرقند بفرم شغال نیران پیکار اعلام حضرت آثار ارتفاع داده و متوجه ادا شد و بر تل بعضی منولان جانی بوی را گرفتند چون کبنا آب جو که محل نزول
جریان سلطان محمود و خان بود رسید هر دو لشکر از یکدیگر بی آزار که باسحال آلت قتال بردارند هر طایفه بطرف مملکت خود گردان گشتند
چهارم آنکه سعید کوکلتاش قدم در وادی خلاف نهادند و سب جلالت در میدان نهادند و چون در آورده و سلطان احمد میرزا با نمره از اهل
رجال دفع او را پیش نهاد بهمت ساخت و عنان بکیران بصوب مکرش العطف داده و در نواحی باریلاق تلافی فرستید روی نمود و سعید بیکت
میرزا سلطان احمد ظفر و منصور بدالملک خود معاودت فرمود و در سینه سلطان احمد میرزا و سلطان محمود و خان که از سلوک میرزا امیر شیخ
کو در کان بغایت متضرر بودند با یکدیگر اتفاق کرده قصد استیصال بنال اقبال آن مرکز دایره سلطنت و استیصال نمودند و سلطان محمود و خان در
جانب شمال آسجند و سلطان احمد میرزا از طرف جنوب آن آبجوی اند جان توجیه فرمودند و در آن اثنا واقعه در فایت عزابت دست
داد و عقاب اهل هوای سعید مرغ روح امیر شیخ میرزا در پرواز آمده انحضرت در روز دوشنبه چهارم ماه مبارک رمضان سنه ۱۰۹۹ از بام کبوتر خان
احسب پریده شاه باز جان نازش در متنزات بهشت برین هشیانه ساخت و سلطان احمد میرزا این جزئینده در تنجیر مملکت فرغانه بجهت ترشه
و اراقت و مجتهد و مرغیان را گرفته در چهار فرسخی اند جان منزل کرد تا قیام اولایت او را سعید نشسته خواجه درین اوراق انشا الله سلطنت
خواهد یافت و با حضرت پادشاهی ظفر آیدین محمد بابر که بعد از فوت پدر بر منته سروری نشسته بود صلح نمود کرده مراجعت فرمود و بعد از آن

قطع دو سه منزل مزاج شریف از پنج اعتدال بصوب شمال مایل شده متبخر قوی هم که آن پادشاه عدالت پناه و ضعیف ساخت و در او اسطوخودوس
 سال مذکور نواحی اما تیره در کنار آب متولات مثل حیاتش بر لال اصل منظمی که دیده و آنحضرت مدت چهل و چهار سال درین و در بر طالع اوقات
 که زانید و سلطان احمد میرزا صفای افتخار و سلوک طریق رشد و شاد موصوف بود و در او در صلو کتونه شریفه اتمام تقدیم رسانید و در هیچ
 وقتی از اوقات ترک نمیزمود و همواره بصورت آیت او ذابا معقود و سطح نظر عالی اثر داشت و بهرگز زانالی میگردید که مخالف او از عهد
 و پیمان بود پیرامن خاطر خاطر نمیکند داشت و اگر چه در معارک بعضی غنیمت کتب استعمال لات قابل سبک کرده اما آثار شجاعت و بهادری و بهلولی
 از حرکات و سکنات آن بانی میبانی جهان بینی ظهور میرسد در فن تراز اخن و قوت تاختن بر اکثر فادانندان زمین غایب بود و تیرگوش در اکثر اوقات
 بر برف معقود و سببه خطای کرد قوت و مایع آنحضرت مشابه بود که اگر خواستی مدت یکیش از روز در مجلس شسته قدام با ده خوشگوار از کف
 سابقان کلیدار در کشیدی و در محفل بزم در غایت مسافرت بسر برده هرگز امری ناپسند از آن حسره و خردمند ظهور رسیدی پیوسته خواهی گفت
 من صفت بچی نصب العین میر میرش بودی و در سخن گفتن اطباء و کاتبان بجزین نمودی و سلطان احمد میرزا در مدت حیاتش از بجای کجای در او
 و از زده جایه و تقالی بخت دختر گزمت کرد اسامی از واج آن پندیده تحت و تاج بدین ترتیب است که مطهر میگردد اول مهر بخار خانم بنت
 یونس خان بکر خان بیکم که نسبش نام از زلفانی می پیوست بستم بکم گوگلش ترخان بیکم بود و چهارم خان زاده بیکم که نسبش بجان زادگان ترانه اصلا
 می یافت بجم لطیف بیکم بنت میر احمد جامی ششم جنید سلطان بیکم بر زاده سلطان از خون تا اولاد که در سلطان احمد میرزا دو نفر بودند و
 هر دو خود سال از عالم انتقال نمودند و از حمایه دختران آن پادشاه عالیشان چهار نفر ازین بیکم در وجود آمده بودند و یک نفر از جنید سلطان
 بیکم و بزرگترین سبب تقی بیکم را بعد سلطان بیکم که او را فرزند بیکم نیمی گفت و فرزند بیکم در زمان حیات سلطان احمد میرزا بجای کجای سلطان محمود
 خان در آمد و بعد از شهادت سلطان محمد خان بانی بیکم سلطان آن خفیه را در سلطت از اولی کشید و دوم صاحب سلطان بیکم که او را آق بیکم می
 گفتند و آق بیکم بعد از فوت پدر بجای کجای سپهر عم خود سلطان محمود میرزا در آمد سیم عایشه سلطان بیکم که چند گاه در عهد پادشاه مجید بختیاری
 محله بار بزرگ و چهارم سلطان بیکم که سلطان علی میرزا در وقت سلطنت سمرقند او را بعد خویش در آورد اما دختر بجم که از جنید سلطان بیکم
 تولد نموده بود و محمود سلطان بیکم نام داشت در فرانس حضرت خلافت پناه ظمیر آقین محمد بار پادشاه راه یافت و بعد از چند گاه در
 اندوی در وجود آمد و مادر بگردان ایام وفات یافت و دختر بجم مادری بود که شست سلطان محمود و میرزا ولادت با سعادتش
 در شش و هجدهمین و شانزدهم رومی نمود و آنحضرت ارشد اولاد امجاد سلطان سعید و برادر عیالی سلطان احمد میرزا بود بصفت شجاعت و مردانگی
 موصوف و بهت کجاست و فرزانگی معروف و بکارم اتفاق و محاسن باب و تشبیه اساس عدل و انصاف و انصاف و علم و اعتداف
 سر راه اساطین سلاطین سینه و تیغ تیرش در وقت نظیر فاطح بنالی اقبال در دین و دولت و نشان خورشیدش در میدان بکار رانج لوار ایما
 ملک دولت بزمای عالم از پیش خود شیده صفت از شرق صوب طالع و فروغ تدبیر و بنامش چون ماه چهارده در شب و بجز حوادث لامع
 طبع کیش در آن حقایق معانی و ذمین در کوش جامع دقائق گفته دانی کف با دلش کافل مصالح افاضل و عظام انعامش شامل شرافت امانت نظم
 گشت ملک از عدالتش محمود ظلم شد از نیا شمش سوز ذات او بود زین بخت و سر بر خود پیش جوهر عالم کبر کف جودش چو کوه
 بانه جوهر طبع او نگو آمار و آن شاه زاده عالی کهر در روزگرمی پدید در همان حمایت حضرت داور بجانب فراسان بخت فرود و در
 صحت و سلامت روز پنجشنبه دوم ماه مبارک رمضان سنه ثلاث و هجین و شانزدهم بداد الساطعه بر آه رسید بهارانی سپاهی و رعیت شش سال
 نمود و در ده جمعه نهم ماه مذکور در مسجد جامع آن طبعه فاعوه خطبه بنام حضرت صاحبزادان میرزا محمد کورکان و میرزا سلطان ابو سعید و میرزا سلطان
 احمد و میرزا سلطان محمود خواننده و بدان واسطه خبر واقعه جانوز سلطان سعید بختیاری پیوسته طوایف نام از خامس و حوام صدای نوحه و زار
 باوج خلعت زنگاری رسانیدند بیت بگردید عالم ز این خویش که آید بجنب شکل صعبش و صباح شنبه چهارم کورتوال عقد اختیار کردند
 باخی گشت و مردم چون جوق جوق میآوردی سلطان بیکم را ظاهر کرده کار از چهره تیر و در گذشت بنابران در وقت اسوار سلطان محمود میرزا باطن

امیر بایسنور و امیر قزلباش و جمعی دیگر از سالکان طریق یکی از روزنامه نویسان پیرون رفتند روی توچه بصوب سمرقند نهاد و بعد از وصول بدان بلد مقرب
 میرزا سلطان احمد ابوب لطف و رحمت بر روی برادر کبشاد و چند کاسی میان برادران طریق موافقت مسکوک بوده آخر الامر میرزا سلطان محمود
 روزی بهانه سگزاران شهر پیرون رفت و با خواهر احمد مشتاق و سید بدر و خسرو شاه و محیی و دیگر از عزیزان در گاه راه حصار شادمان پیش گرفت بعد از
 وصول بمقصد میر قزلباشی که در آنوقت حاکم آن ولایت بود میرزا سلطان محمود از سلطنت برداشت و آنحضرت در ولایات ترمذ و چغانیان
 و حصار و ختلان و قندوز و بعلقان و بدخشان تا کونک تله سینه و کس علم سلطنت برافراشت و میرزا سلطان محمود در ایام فرمان فرمائی چند نوبت
 سپاه بطرف کتور و جبال سیاه پوشان برد و با کفار آند یار لوازم فراوان بجای آورد و لاجرم لقب بغاری کشت و نظرای فرامین خود را سلطان
 محمود فارسی نوشت و آنحضرت در اوقات سلطنت با سلطان حسین میرزا کریم خان کتور و اعیان و چنانچه در اثنا بیاید و تاریخ آتیه عامه در برابر
 تبریز آنکالات زبان خواهد کشود و چون در ذوال سال شصت و نوزده میرزا سلطان احمد در سمرقند وفات یافت سلطان محمود میرزا ابوب سعید
 اعظم امر از حصار سمرقند شافت و کوسباجا لشکر بدو برخاکال رسید و در دارالملکت حضرت صاحبقرانی قدم برهنه گامی نهاد و با سلطان
 امرا و درکان دولت پرداخته ابوب سعید و عشرت برکشاد میرزا ملک محمد را که داماد آنحضرت و پسر برادر بزرگتر سلطان سعید میرزا ابوسعید
 بود و خیال استقلال داشت با دیگری از شاهان کتور که قتل رسانیده نسبت بمقتل آنحضرت و لایق آنجا بدو مراد بن سعید الله که بویسته
 در ظل حمایت ایشان فرق انسان از حاکمان در زمان او بودند آفاز در شمس کرد و چنانچه از تقدیمی او با دلا امجاد حضرت خواهر میرزا
 و چون سلطان محمود میرزا در ارتکاب محرمات بغایت ولیر بود و بصاحب پسران ساده عذار و جوانان خورشید رخسار جسدت محمود
 ارکان دولتش نیز در کتب اذیع فتن و فجور می گشتند و دست ظلم و تعدی بدین و تناسل سلیمین دراز کرده بساط حرمت اهل ناموس را در می
 نوشتند سمرقندیان که قرب مسیبت چغانیان در ظل عدالت سلطان محمود میرزا ابوسعید انجبال گذراندند از مشایخه امثال این امور مضطرب شد
 زوال آفتاب قبال آن پادشاه پهلوان را از حضرت ذوالجلال سوال نموده نیز عاهدت اجابت رسید و در ماه ربیع الآخر سمرقند سلطان
 محمود میرزا بجای سعید خرامید و آن پادشاه نظیر او اهل و سه سال در درها اوقات گذراند و با مرصدرات آنحضرت عالینا بیاد داشت
 عتد العلهای مولانا عصام الدین داود خوانی قیام نمود و وزارت میرزا سلطان محمود در اکثر ایام سلطنت برای سوا بنامی و اله مستود او
 خواجه جام الدین محمد بن خواجه جلال الدین محمد بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی مخصوص بود و میرزا سلطان محمود پنج پسر و یازده دختر داشت پسر
 نخست آن پادشاه کامران سلطان محمود میرزا بود که مادرش خانزاده یکم دختر امیرزک زنده می است دوم بانیق میرزا که از نیت یکم
 تولد نمود سیم سلطان علی میرزا که مادرش زبیره بیگی آفاست از قوم اوزبک چهارم سلطان حسین میرزا که مادرش خانزاده یکم بود و پنجم میرزا زک
 مذکور و سلطان حسین میرزا در زمان حیات پدر بچو آنحضرت می اگر بویست یکم سلطان ابوسعید میرزا که بخان میرزا اشهرت یافت و و الله میرزا
 سلطان کتور خانم میرزا عمر شیخ تولد آن شاهزاده سعادت مند در دار السلطنت سمرقند فی شهر ۱۵۵۰ اتفاق افتاد و سلطان بهار دیدن
 آن قره العین سلطنت سمرت و سمرور روی نموده ابوب سعید کابل و غزنین و مشهور مسابجی کردید و والد بزرگوار او داغ کرده روی برآورد و چون منزل
 پرورش یافته چون سمرقند شد و نیز تقوی نالت و ولایت کابل و غزنین و مشهور مسابجی کردید و والد بزرگوار او داغ کرده روی برآورد و چون منزل
 دره کرد که زایت حضرت آتش کشت قاصدی از پای سمر بر علی بار روی عالی رسید و فرمان واجب الاذعان رسانید مضمون آنکه درین اوان جهت
 سنت حقان فرزندان عالیشان طوی جشن بوقوع خواهد انجامید و میرزا نور محمد است که آن قره العین سلطنت در ایام مور و هجت در محبت جنت
 رقت باشد بار علی بدو عرض میرزا بسده سینه و الامرا حجت فرمود و بعد از نقصان ایام نشاط و ابناط بنا سببت شرکت اسمی بجای هر طرف
 اعلی چنان حضور نمود که چنانکه حضرت صاحبقران امیر سمرقند کورکان حکومت مملکت فرغانه را که جبارتت از اند جان و توابع آن پسر دوم خود
 عرض میرزا رعایت فرموده بود لایق آنکه با نیز نالت و ولایت را به عرض میرزا مخصوص کردیم و برنجوب فرمان جهان مطلع نگاه داشته مضرب
 آتابکی آن درج کشورستانی با میر خدای بر روی پتو پاش معنی گشت و شاهزاده صاحب سعادت بهمان دولت و اقبال مملکت فرغانه که در آن

که مثل است بر رحمت محمد صلی الله علیه و آله است که ظاهر نامش در این ایام خمیسمت بوده و بنا بر تحقیق و تحقیق حال را بر خسی قرار یافته و از ملکات
ساخت و چنانچه از شیوه ستوده و نواب کامیابین معصوم بود اعلام عدالت و رحمت پروری بر فراخت و در بر نصیب دارد و در مصحف تفتین کرد و در اجابت
غضبات ارباب باطنی نواز م عنایت و التفات بجای آورد و تبت رحمت چاره کان شد مراد خاطر او ارکان شد و میرزا عمر شیخ کورگان بعد از
انقضای ایام حیات و والد حجت مکان بواسطه علو مرتبت بحاصل ولایت از جان فضاغت توانست بود و چو پیشه بجای کشود شایسته عرض محکمت سلطنت
احمد میرزا شده بود اب نزاع میگشود و برین قیاس احوالنا بطرف مملکتان لشکری کشید و مراسم اوقات مومنان اندامی کردید و بدین جهت میان آنحضرت
و یونس خان عبادتکار تفاهت می یافت و نایب خلاف و عناد کان در آن مملکت از می افشید و کشت و تبت یونس خان بلا حله حقوق پذیرفته
سبی میرزا عمر شیخ کورگان را نزد خود طلبید و مراسم انسانیت مرعی داشته چند جایگاه اصناف اولگا موردی آنحضرت کرد ایند اما چون مدعا سمر شیخ
میرزا از آن زیاده بود بر لال اعظام بخشش آنش نیک و خوریزش صفت انظار گرفت و آنحضرت راسته تبت با قارب و اجانب تعالی و معاد تبت
و قوع پذیرفت اول با والد عالیشان مردم محترمش یونس خان در جانب شمال مقبضه اند جان کنار در یاد چون در آن مملکت با آنکه از عمر شیخ میرزا غایت جدا
و بهادری تقدیم رسیده تا بحسب تبت می قدیم نیم فتح و ظهر پریم علم یونس خان و زید بعضی از لشکریان آن مهر سپهر احسان را گرفته نزد خان برده آنحضرت را
حق شغفت اتوکسبی در حرکت آمده طریق عطف و مروت سلوک داشت و میرزا عمر شیخ کورگان را مهمل التفات و عنایت بولایتش باز فرستاد
دیگر آنکه تبتی جمعی کثیر از لشکرهایست از او بکشت نواحی هم فرستاد تاخته با مالی افزون از چون و چند بطرف منازل خود مراجعت کردند و اخیر بهیچ
سیر رسیده با فوجی از بختان کینه کوش و بهادران جوش پوش بکاشی از بختان توجه فرمود و از آسایش بر روی چ کشته بختان نزدیک رسیده
آنجا رفت چون کرد موکب عالی را دیدند همان میدان کارزار گردانیدند و در گناه آسایش بختان قاتل اشغال یافته با حله صراثر نکل قامت
بسیاری از مردان دلاور بر خاک هلاک افتاد و نوک شان میان ستان و بختان خدنگت مکت آسنگ نایب چون از دیده و درل بهلوانان بختان
و آخر الامر نیم غنیمت غنیمت و فیروز بی برشته برف آن مهر سپهر سردی در تبر آرد و او از بختان منهرم کشته طارمان موکب حضرت نشان تمامی احوال تبر
باز گردانیدند و پیشاپیش نصتان بصاحبانش رسانیدند سیم آنکه تبتی میرزا سلطان احمد با سپاه باران عدد از سمرقند بجانب فرغانه متوجه گشت و میرزا
عمر شیخ نیز با لشکر منهرم سبیز را در استقبال فرموده در قره قوایم که در میان شاهینیه و اوراتیق واقع است خلاقی فریقین روی نمود بعد از آنکه بختان
نیک و شین بجهت توت میرزا سلطان احمد با کوب سعادت از نظر معارزه اتفاق افتاد و میرزا عمر شیخ کورگان همان مراجعت به از ملکات خویش
الخطاف داد تبت چنین است آیین کردون سپهر کمی کینه و زدن کس که مهر و بروچی که سابقا مذکور گشت طایر روح و فوج عمر شیخ میرزا بواسطه
سقوط ایام کبوتر خانه جسمی در روز دوشنبه چهارم ماه رمضان ۱۱۹۹ بجانب ریاض حبت پرواز نمود و مدت عمر پریش سی و نه سال بود و از آن حضرت
سه سپهر عالی که روح و خرنیک احترام کار ماند اما از پسران بزرگ تر پادشاه بجز و بر خلیه آیدن محمد باقر است که از قتل نگار خانم تبت یونس خان
نولد نمود و هم معزالدین جهانگیر میرزا که دو سال با بهتلال خورد و تر بود و مادرش در سلک بنات صحنی از مراد تومان مملکتان نظام داشت
سلطان نام سیم سلطان ناصر میرزا که والدش از اند جان بود سعادت با امید و خرد ز کس میرزا عمر شیخ خانزاده یکم است که همیشه اعیان حضرت
کشورستانی محمد باقر پادشاه است دختر دوام مهر با نو یکم بود که از والده سلطان ناصر میرزا تولد نمود سیم شهر با نو یکم که او نیز همیشه اعیان سلطان ناصر
میرزا است چهارم با دکار سلطان یکم که مادرش بختی بود آفا سلطان نام سیم رقیه سلطان یکم و این دو دختر بعد از فوت عمر شیخ میرزا تولد نمودند و
میرزا عمر شیخ بعد از آنچه مذکور شد و شکوه و بکت سریت داشت از بختان رو جات بکت زوجه الویس آفا تبت خواج بکت بود و دیگری
قرا کوز یکم که دعوی فرزند می میرزا منوچهر میگردد و قانون سلطان بود از نسل ممولان و علی الله الامداد و النکلان میرزا الف بکت کورگان
در زمان حیات والد ناماد خویش سلطنت محکمت کابل و خرمین و توابع و لواحق آن معمر و سر فرزند بود و ایام دولتش است و یافته مدتی دیده در
مجال عدالت و رحمت پروری در انولایت با بالت شغولی نمود و چون بنین تاریخ بجزی از مصلحت در گذشت آنحضرت و صفت آیین متوجه ریاض حبت گشت
و پسرش میرزا عبدالرزاق بجای پنداشت اما بسبب صغر سن و اخلاق آرای امرا و ارکان دولت از عهد سلطنت انولایت بیرون نتوانست آمد و میرزا

شجاعت

از پادشاه

مقیم ولد شیخ الدین میرزا التون از خون از قند با لشکر کبیر کابل کشید و شاه زاده را که زیانیده روزی چند آن بلده را جولان گاه خویش گردانید و بالاخره
حضرت سلطنت پناهی خلیفه الدین و الخلفه محمد باب میرزا اوله میرزا عمر شیخ بهادر خان بن سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بهمنان اقبال و قاضی بکانبند
کابل شافت و آنقدر با صلح از میرزا معتمد که قشره تو انوار محدثش بر اطراف ولایات سلطان محمود غزنوی قفت بیت ملک محمود غزنوی بوی شد
ز دلش چو شرب بوی و تقابیت که تاریخ بجزی با و خرمه مبارک رمضان شریف و شیرین و سخاوت بریده آنخس و معدلت این در آن محکمت بر منده
و استقال ممکن در روز فایت خیر اندیشی نسبت بخدمت در گاه سلاطین پناه شای لو از م اخلص و دود لخواهی بجای می آید چنانچه میرزا سزاوار است
و سلطان ناصر میرزا که پوخته تابع برادر کلاتر بودند میرزا سلطان محمد و میرزا شاه نوح در روز و برانی حضرت سلطان بیست و دو روز
حسن بیکت که فرما شدند و قتی مدید در بعضی از قطع آذربایجان محوس بوده و حاجت بجات یافتند تا بعد حال و پریشان روزگار اوقات میگذرانیدند و در
شهر شریف و تعیین و ثمانه میرزا شاه نوح خادم در سلطنته بر آه کشته چون ولایت ساری رسید بجا بفرست حضرت باری متعل کردید و سلطان
حسین میرزا با تقی اهل کس فرستاد تا نفس او را بر آه آورد تا باین سلاطین بدست آمدند و هر شاه آفا بر دند و بطریق شست بجا کت سپرد و میرزا
سلطان محمد بعد از فرارقت برادر بچهران محکمت میبود تا وقتی که در عالم انتقال فرمود میرزا ابابکر اشجع اولاد سلطان سعید بود و در زمان
پدر در محکمت بدخشان با فرزان غرمانی قیام نمود و بعد از شهادت آنحضرت نخست نسبت به میرزا سلطان حسین طریق محاصرت محکمت داشت و
بالاخره لواحق محاکمت برخواستند چندانکه لوزم تیز و کزیز بقدیم رسانید و در او از خبر جنبش و این ثمانه میدوید و دستر اباد که فرما کشته دست است
بساط جایش در نوز و قبضل محکمت در ضمن دفاع ایام دولت سلطان حسین میرزا فرمود محکمت یافت آنجا خواب کشت میرزا سلطان
در زمان ایالت پدر در ولایت کر میر و قند بار قدم بر منده حکومت نهاد و میر نظام الدین احمد بر لاس که صاحب اختیار آن محکمت بود در دست
شاه زاده که نسبت به اباب بودیت و خلاص بر کشاد و دوران که میرزا سلطان ابوسعید ولایت آذربایجان در آید حکم بجا چون نفاذ یافت که میرزا
متوجه کرمان کرد و شاه زاده بدبجانب منضت فرموده در اثنای راه خبر واقعه پایله بدستشده و آبی سر و کشید همان بویب کر میرزا گردانید
و در کنار آب میرمنه یوسف زخان باغی شد بعضی از اعمال انتقال میرزا سلطان مراد اباد غارت و تاراج بر داد لاجرم شاه زاده به راه رفته
روزی چند در ملازمت میرزا سلطنته الخلفه سلطان حسین میرزا قیام نمود بعد از آن سلطان عالیشان او را با و در آتیه نزد برادران فرستاد و میرزا
سلطان مراد از خوان بی شخصی مهم کرده بددیگر وی بخراسان آورد و میرزا سلطان حسین شاه زاده در صفر سنه ثمانین و ثمانه بقلعه تیره تو فرستاد
چ دیگر خبری از او بر دم رسید میرزا سلطان خلیسل در وقتی که سلطان سعید عنایت آذربایجان فرمود در بلده به راه قیام مقام بد بود
و چون آن بلده در خیر تهر باد شاه کشور که میرزا سلطان حسین جدا او را بهر قند فرستاد و شاه زاده در آن ولایت جمع کرده بر دست یکی از امرای سلطان
احمد میرزا بقتل رسید میرزا سلطان ولد بموجب فرود بد در میان امراد ادرات اوقات میگذرانید بعد از واقعه سلطان سعید بانه کت
زمانی شربت ناخوشگوار بجا کت چشید میرزا سلطان عمر در زمان شهادت پدر در ولایت بمر قند بود و چون چند گاه از آن قضیه در گذشت
میرزا سلطان احمد در حرکات و سکنات برادر آثار محاکمت لغت لغزش نموده با جزا جن حکم فرمود و شاه زاده میرزا ابابکر بویست در محلی که میرزا ابابکر
در نواحی مراد دست برد سپاه پادشاه عالیجاه سلطان حسین میرزا سلطنت یافت میرزا سلطان عمر بجه و دست او امور واقعا و دوران ولایت
یکی از امر او را که فرستاد و سلطان حسین میرزا شاه زاده را کشت در قند اختیار الدین محوس کرده در جب نشسته بقلعه تیره تو در سال شست
چ دیگر خبری از او نیامد ذکر بعضی از عاظم سادات و مشایخ و علما که معا صر بودند با سلطان سعید معضرت آنجا
در زمان فرخنده نشان میرزا سلطان ابوسعید که کابل بسیاری ازین طایفه عالیشان در ولایت ماوراء النهر و خراسان توطن داشتند و اعلام
وین مداری و ریایات بر میرکار می افراشتند و ذکر مجموع ایشان موجب طوئیت لاجرم بر بیان شده از حال زمره مشایخ خستار کرده خواهد شد
من آنکه الاحانه و التوفیق مولانا فتح آند بزرگی در صنوف علوم محوس و مشغول با هر بود و قتی به بد در ملازمت سلطان سعید بود
منصب صدارت قیام می نمود با وجود انتقال این مشغول بای بر اسم درس و فاعده میرداخت و طالب علم از آن تاریخ طبع نقاد خویش محفوظ و بهر دور

و بهر در میساخت و در سنه سی و نهم و ثمانه که سلطان سعید بن محمد بن قاسم شاه خرد گشته علم عربیت بدو نصیب افراشت مولانا فتح الله اربین تخریب
ولایت براهه رود باز داشت و مولانا کمالی بیگی آن هم با فیصل داده بدار السلطه براهه شانت و در سیم ماه بیج آلاخر سنه مذکوره وفات یافت مولانا
محمد حاجی برادر فضل الانامی مولانا نور الدین عبدالرحمن حاجی بود و در بعضی از علماء از زمان در مطالعه از علوم بر انتخاب فایق میبود و مع ذلک در بعضی
تواضع و کسوف اوقات میگذاشت و کاتبی نظم اشعار را بر مشغول میکرد و فاش در سنه اتفاق افتاده جناب فضل الانامی بر شیه در فایت بلاغت در
سکنت نظم انظام داده و در طبیعت از ان نیست نظم من بودم از جهان و کرامی با درسی در سکت بل فضل کراغیله کو بهری ز انسان بر آردی که در
علم و فضل چون او زاده ما در ایام دیگر می مولانا شریف الدین عبدالصمد عادوی علوم معقول و مشروح و جامع اصول و فروع بود و در
اشعار از سایر علماء روزگار در میدان حقوق مصتیبین می بود از جناب در فن اشعار و علم سابق نیز مهارت داشت و کاتبی تمب بر زقیب کسوف
اسباب کیمیا می گماشت بشرف گذاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه خیر الانام علیه الصلوٰه و السلام مشرف و معزز گشته بود و در سنه
در بطنه فخره براهه از عالم رحلت نمود چنانچه برادر خود ترش مولانا کمال الدین عبدالرزاق در مطلع سعیدین نوشته کلام حقوس از شریف دین از تاریخ
وفاتش خبر داد و فاش در شرح بهار الدین عمر اتفاق افتاد مولانا سعید الدین تونی از کابر علماء زمان سلطان سعید بن محمد بن قاسم و دانش قیام
تمام داشت و بمباراه اعلام افاده و نشر علوم و عینی می افراشت و جمعی کثیر از طلبه ملازمت در سن انتخاب نمودند و از ما شرح شریف محفوظ بود
می بودند و فاش در شهر رسیده واقع گشت و فاش در مزاج چهل گری بوقوع پیوست شیخ صدر الدین رواسی از خلفای شیخ زین الدین خوانی حاوی
علوم ظاهری و جامع فون طینی بود و در اوایل حال چندین سال در مدینه طیبه اوقات گذرانید و در ولایت مصر و شام اربعینات بر آرد و چون از
عربستان مراجعت نمود در ولایت اسفراین که فاش در مولدش بود ساکن شد و بارشاد مشغول گشت و در زمان سلطان سعید از اسفراین به استنبق
براهه فرامیده رحل اقامت انداخت و آن پادشاه صاحب نامه انجناب را منظور نظر عاطفت و احسان ساخت و فاش در عاشر ماه رمضان
سنه صدی و بیست و ثمانه اتفاق افتاد و سلطان سعید مشایخه خبازه فرمود بره گانه کذا و دو پسرش شیخ قطب الدین محمد رضا را خود رسانید
و شیخ قطب را که در حرم خود در بچون برده در خانه فایمی که ساخته او بود فون گردانید مولانا کمال الدین لطف الله اصناف علوم
به روز بود و سالها در مملکت بخارا بلوازم منصب قضایا می نمود و فاش در سیم و پنجاه سنه صدی و بیست و ثمانه در السلطه براهه اتفاق افتاد
و او لاد عظامش شرف جهان مولانا کمال الدین عبدالرحیم صدر و جناب امارت مآب امیر نظام الدین عبدالوهاب بر اسم تعزیت وادی اندام
فرمودند و سلطان سعید مجلس عزت شریف بر دو ایشان برپا نمود و خلق فخره پوشانیدند فاش مولانا لطف الله را براهه بخارا نقل کردند و در
مناسب بنجاک سپردند شیخ کمال ربی سر آه ظرافت خوش طبعان ولایات خراسان بود و از فن شعر و متحا و قوی تمام داشت در او اخرا و
حیات سفر بخارا اختیار کرده بگذرد و حج اسلام و طواف روضه مقدسه بول علیه السلام غایز شد و چون از آن سفر مراجعت نمود بخصیبت
که مولدش بود و وفات یافت سید کمال کجکولی در شهر بر شیه مهارت داشت که بقول مشهور صد هزار بیت بر محیطه روزگار نگاشت و او
صیبه ایست که دوازده بیت مصنوع انابیات آن تخریج می نمود و حضرت حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در مجالس انعامی تمام
قلم مجتهد رقم گردانیده که از بدایع اشعار سید کمال آنچه مشاهده من شده است که در مرثیه خواهد بود نصیر با صفتیه در سکت نظم گشته که
بیت آن صیبه ازین قبیل بود که از هر نظر آن تاریخ فوت خواهد متغاد میشد و چند بیت تمام از آن تاریخ خبر میداد و چند بیت دیگر آن صنعت داشت
که از مرتب سید چهار تا پنج بیرون می آمد و اصلا در معانی ابیات آن صیبه غلطی واقع نموز این مطلع از جمله منظومات سید کمال است نسبت
ای در شنی از نور رخت دیده جان را بر خاک نشاند قد تو سرور ان را و سید کمال در پنج ساکن بود و بعد از آن ولایت از عالم انتقال
مولانا فضل در سکت فاضل علمای فقه نظم بود و بر شرح عمیقیه عایشیه تصنیف فرمود و خواهد موید دیوانه در سکت اولاد عظام
شیخ واجب الاحرام اشعار بل سلوک و سیر سلطان ابو سعید بلخیز نظام داشت و بواسطه نشاء جنون بویسه نفس سلطنت بقلم خیال صحیفه
صنیر نگاشت و زود نشان و مریدان بهیضی را ظاهر ساخته ولایات خراسان را برایشان بخش میکرد و در آن اوقات که میان جنس و حضور

سائل

ابوالفغانی سلطان حسین میرزا و میرزا سلطان ابوسعید مخالفت بوقوع انجامید این مطلع بنام آورد و بیت چشم دارم از این شیخ سعادت پرتو که چنان
 به درویشی آن سر نو و این معانی بر من سلطان رسیده فرمود تا بطریق نهانی خواجرا را شهید گردانیدند خواججه موید گمنامه علوم ظاهری و
 باطنی موصوف بود و از سایر اولاد سلطان ابوسعید بوالخیر نیز قتل و کمال تمسار و ستشی می نمود همواره بوخط و ارشاد و فرق عباد مشغولی میکرد و سلطان
 سعید نسبت باجناب شریک عظیم و احترام بجای می آورد و انتقال خواججه موید در شهر سمرقند اتفاق افتاد و در آنجا تشریف منقطع گشت طرود و حاشی
 تبریز آن زبان کشتاد و بیت از سر رویتوانید جان ساختند و اندکان آینه جان را گران ساختند خواججه یوسف ربان در سلک
 اولاد شیخ الاسلام احمد جام مشتم بود و در طریق تخریب و تخریب سلوک می نمود از فن موسیقی و قونی نام داشت و کاتبی کفایت و نظم اشعار بلوچ
 خاطر میگذشت از مصنفاتش ترسی مشتم بر فحشات اکابر سلف در میان مردم مشهور است و از اشعار بدارش این بیت در مجالس الغائبین مشهور
 تبت رسید موسم شادی و ذوق و عیش طرب اگر که ابراد دلی رسد چو عجب خواججه مولانا ماهر قندی و نداردند خواججه عصام الدین
 بود مانند پدر خویش سالها با شیخ الاسلامی ماوراءالنهر مشغولی می نمود از کتب علوم بهره تمام داشت و در تحصیل معانی شریفه فقه امانت و در
 بر جمل خواججه میگذشت چون آنجناب در هواری ساکت طریق سرفرازی میرزا عبد الله شیرازی مبالغه تمام می نمود در وقتی که سلطان سعید
 محکمت سمرقند استیلا یافت تو هم شده همان غایت بصوب خراسان یافت و میرزا ابوالقاسم با عظیم و کریم خواججه مولانا قیام نموده ابواب
 و انعام بر روی روزگارش بر کشتاد و بعد از چند سال آنجناب در بلده همراه مغرور و محترم اوقات گذرانید بنا بر استیلا سلطان سعید عیاش
 بر اجبت بوطن صبی الغطاف داد و در او اوقات حیات گزینت دیگر بدار سلطنته بر آه روزه کشیدند باده هم شوال نیست در حسین
 و ثانی در در شهر امیر حقایق شامی وفات یافت سعید بر بان الدین خاد و ساه سب تریف آنحضرت بسیار و از طهر
 بخاوند سید اجل کفاری که در سلک عاظم سادات ماهداده النهر نظام داشت انتقال بیاید و سلسله آبا و اجداد سید اجل بزیدین نام زمین الغیا
 علیها السلام منتهی میکرد و در پدرو عالی که امیر خاندان شاه کمال الدین محمود نام داشت و چون تبه محمود بر رضوان انتقال نمود سید خاندان شاه
 صغیرین بود و بواسطه نوایب روزگار و وطن مانوف سفر کرده در قبه الاسلام نج روی تحصیل علوم و اکتساب فنون محسوس و معنوم آورد و
 باندک زمانی در سلک عاظم دانشمندان زمان نظام یافته سلوک راه آخرت مشغول گشت و از نج سفر فرموده خود را بصحبت مشایخ
 عظام همراه رسانید و شیخ بهار الدین عمر نسبت باحضرت تجت بی نهایت داشت چنانچه در حین مرض وصیت فرمود که امیر خاندان شاه
 بر من نماز گذارد و بعد از آن ایام روزی آنحضرت را مخاطب ساخته گفت که سید محمود بنسبیم که با هم باشیم اما سلطان احمد خضرویه که بران شمار گزینت
 بجانب خود کشید و آنجناب بعد از فوت شیخ بهار الدین همراه بر آه تبه مراجعت فرمود و در سنه وفات یافت و در پیش روی سلطان احمد
 خضرویه مدفون شد و از آنحضرت سه پسر نماند امیر خوانده محمد که والد بزرگوار الله بود او را قست و سید نظام الدین سلطان احمد که سالها در بلاد
 سلطان بدیع الزمان میرزا منصب صدراست داشت و سید فخر الله که مجذوب مکتوب شده بود و در ذوی خوارق عادات ظهور می نمود تا
 شیخ نور الدین محمد ولد امجد شیخ بهار الدین عمر بود و سلطان سعید در عظیم آنجناب بمبالغه بسیار می نمود و فائز در صبح جمعه بیت و سیم
 رمضان سه شان و سبعین و ثمانه و خائش شیخ جلال الدین محمود شاه برومی نماز گذارد و در خطبه والد خود مدفون شد خاصه قطب
 الدین احمد بن مولانا نور الدین محمد بن قاضی جلال الدین محمود الامامی مرجع اکابر خراسان و ملاذ علما و اطباء جهان بود از اولاد خرفزان
 دولت خاقان سعید میرزا شاه بدیع نا اوان سلطنت خسرو منصور سلطان حسین میرزا و در سلطنته همراه بلوچ از مرخصا انتقال داشت و در تحصیل قضایا بزرگ
 پیروز آید و اجداد بزرگوار خویش در هر بن امانت و دیانت سلوک می نمود و کتب با مردمان فتوی و نشر علوم و تبه میرزا دخت و همواره طلبه را
 از فرایند زمین و قادیان و طرطیج نهاد مستفید و بهرور میبخت و فائز در عهده شوال سه شان و سبعین و ثمانه بخیره و الله سلطان حسین میرزا در محل طعام
 خوردن بجلت فجاء اتفاق افتاد و در هزار علامه دانی مدفون گشت مولانا قطب الدین کجی بلده مولانا شمس الدین محمد بن مولانا سعید الدین
 مسعودی همدانی بود و از اولاد خرفزان اقبال خاقان کستوده خصال شاه میرزا نا اوان انتقال حشر و صیبه انحال سلطان حسین میرزا بلوچ مستصحب شیخ

بیت

رومی

چنانکه در وقتی که میرزا ابوالقاسم با برادرش میرزا ابوجعفر کلبندی عمارت فرمود یکی از طرفه شیراز بود و از خانه نوشت که بیت
 اگر چه جلاد و قاف شهر عمارت کرد خداش خیر و یاد انگه این عمارت کرد و در روزی که خدمت حضرت آبا میرزا با برادران منزل بوده چنانکه
 چشم پادشاه بران نوشته افتاده با مولانا مطالبه بسیار فرمود و در آن اوان که سلطان سعید بولایت عراق و آند با بیکان داده مولانا محمد حاجت
 تبلیغ رسالت نزد حاکم شیراز که دم از مخالفت میرزا در سال داشت و در آن زمان که همه از سپاه ترکان اورا کرده نزد امیر حسن بیگت بردند و پادشاه بنا
 بر شفاعت مولانا صده الدین محمد طیب خون مولوی را بخشید و او را مقید نگاه میداشت تا زمانی که خاطر از قهر میرزا سلطان ابوسعید طایع گردانید
 انگاه شرف اجازت از درانی فرمود و مولانا محمد بهره آمد با مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر و سایر ارکان دولت خسرو منصور سلطان
 حسین میرزا آقا مصحح است کرد و در او احوال حیات محبوب محمد سلطان میرزا که خواهرزاده خسرو منصور بود و یکجک میرزا اشهر داشت بگمان
 رفت و بشرف گذارد و حج اسلام فایز شده و در وقت مراجعت بخواهر حضرت حضرت ایرازی پوستان مولانا محمد الحی طوسی در خدمت علی بن
 خوش نویسان متقدمین و متأخرین بود و در زمان سلطان سعید مدتی مدید صاحب دیوان نشا بود و نوشته مناسبت مطابقت می نمود و بعد از او
 قرابح منصور زینت میر حسن بیگت شده تا آخر حیات در ملازمت سلاطین آن قویوق بهمان منصب تعالی داشت و همواره رایت نیابت و
 می افراشت مولانا کمال الدین شیخ حسین اشهر آن افشار عظام عظیم المقدار کمال علم و دانش در احوال مصداق بر تبه است که احتیاج بشیخ و
 بیان ندارد و اعتبار آن استظهار فضل بلاغت دمار در زمان سلطان سعید بشا بود که علم و زبان حسین از کمال فنی کمال بسیار و در آن ایام
 فخر آقا فرزند انجام منصب حساب و منع و زجر محاسب فن و فخر من حیث الاستقلال علق با نجاب داشت و در تثبیت آن امر بر وجهی آثار
 اقتدار ظاهر ساخته بود که یکس از اعیان روزگار حینال ارتکاب شراب در جوشی صیر نمیگذاشت و سلطان سعید در سایر امور تشریف پوستانه با مولانا
 کمال الدین شیخ حسین مشورت می نمود و در اکثر احوال ارجمند و صوابه بدان حد و این کمال تجا و میفرمود و جناب مولوی بر حسب فرمان واجب الادب
 و ایم لا اوقات بهت بر تکشاف حالات صنایع و محرفات میگذاشت و امیر توتان و از استلذذت برده در استخفاص مقرریات مجامعات و حواله
 اخراجات مطلق العنان نمیکذاشت بلکه مقرر کرده بود که مادام که برودت بر پشت انجناب نرسد یکس از بازاریان طوسی کسی ندید و این قاعده تا آخر
 ایام حیات سلطان سعید تکرار یافت و ایضا مولانا شیخ حسین در زمان دولت ابوالقاسم سلطان حسین میرزا چند کمالی جنب بود و میرزا یکجک
 چند نند به بن نجاب می شافت اما بدستود پیشتر اختیار و اعتبار نداشت در مشورته ثانی و ثانیین و ثانیین رایت عینیت بصورت کمال آخرت از فرزند
 خواجه ناصر الدین عمید افتد از کای مشایخ رگستان و اکابر ماوراء النهر بریده جاه و جلال و افرادی ابداع و اموال ممتاز و مستثنی نمود و
 جوانی از مولانا سعید بچرخ و مولانا نظام الدین خاموش ارشاد یافته بسلوک شغولی نمود با نذک زمانی بر توانا رعایت الهی باطن فرزند
 میافش را با مشغولیتات ماغناهی روشن ساخته چراغ ولایت بر افراخت و هدایت کمرشکنان با اید عوایت برداخته خرمین سبب آری باب
 بهت از بختش لواحق شریعت بوخت جده کعبه مرتبه همش علامه سالکان مساکت دین پروری گشت و آستان کرامت آیشانش با شیخ
 مناسیح سروری شد سلاطین زمان و حواصین نافذ فرمان از بدایت بلاد ترکستان تا نهایت مصهار عراق و آند با بیکان نسبت به انجناب ارادت
 و اخلاص تمام داشتند و هر سخنی که از وی می شنودند نماندند در گنوں زیب کوشش بوش ساخته خلافت رای صوابها پس احوال میند آشنند به تخصیص
 سلطان سعید سعید ز سلطان ابوسعید که در تثبیت امور ملکیت و وقت پوستانه حضرت خواجه مشورت می کرد و از غایت نیابت
 کاهی پیاده برادرش رفته بود زم کمال ارادت بگامی می آورد و اولاد امجاد حضرت نیز افتد است پدید بر کوار خود نموده از جاده متابعت
 حضرت خواجه کافه جایز نمیداشته و پوستانه هم عالی بر علم شان و سمو مکانش می گماشته حکایت مشهور است و بر آنست و افواه ثقات مذکور
 که نوی شیخ میرزا و سلطان محمود میرزا با یکدیگر اتفاق نموده لشکر سپه فرستادند و سلطان احمد میرزا از شهر سرون رفته مقابل و مقابل برادران را
 پیش نهاد بیت ساخت و در روزی که بر دو سپاه در برابر یکدیگر کمر صف قبال مبارک شدند تا که خبر رسید که خواجه ناصر الدین سعید بقدر بیان
 سر که تشریف می آوردند آن سه پادشاه حبه حرمت انحضرت همان کشیده داشته دست باستمال لات قبال نبرند تا معلوم شود که سبب

آمدن خواجه حسیت و بمان لحظه خواجه عبید الله به آنجا رسیدند بزلال بوعظه و صحبت نایب و جمال با انظواء بود و هر سه پادشاه به صلح و صلح
ساخته فرمودند در میان میدان شامیان برافراشتند و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محسن و میرزا علی شجاع از صفوف لشکر خویش جدا شده بمان
جاریت و بر یکت زیور نشسته در حضور خواجه محمد و بمان در میان آوردند که من بعد با یکدیگر در مقام وفاق بوده پیر من اتفاق گردانگاه بر یکگاه
خود پیوسته بولایات خویش فرستند و تا آخر ایام حیات بر جا بماند و انقضت ثابت بود و وفات حضرت خواجه عبید الله در سمرقند فی شهر سنه
ست و یستین و ثمانه دست داد و بعد از فوتش باندکت زمانی بحسبیت مردم ماوراء النهر بر پیشانی تبدیل فایده صنوف محنت و بیامانی روی
به پیشان نهاد و مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین طلیش و تاج و وفات خواجه عبید الله گوید قطعه خواجه خواجه بمان عبید الله مرشد سالک
ماه یستین شه مجدی برین که در فوتش سال تاریخ کشت خلد برین از حضرت خواجه عبید الله دو پسر به ایت سیر یاد کار ماند خواجه محمد عبید الله
که خواجه کا اشتها دارد و خواجه قطب الدین بچی و مکن است که اگر عامه سخن که در توفیق باید در شمار اخبار سلاطین ماوراء النهر از احوال آن بزرگ
حمید و حضانت شمه بر همان روز کار نگار و غنیمت سیم چون هم نموده رقم با دعا در شحات داد احوال میرزا سلطان ابوسعید و اولاد و بجا دان
حسره شهید را بد که بعضی از مشایخ سادات و مشایخ و علماء و فضلا ترین کرد و ایند وقت آن در رسید که از شایم کلزار اخبار خاقان منصور فانی و
سلطان نموده و واقعه جبهه حشمت فریدون لواء اسکندر بهجت کسری عظامعزالتسلطه و الخلا فانی العازی سلطان حسین میرزا شام تشنگان
حضرت و کمان بظفر کردند و از نسایم آثار بدایع طواری آن پادشاه محدثت و ثناء رضای راحت فرامی این صحفات لطافت صفات را در طراوت
و صفای ساحت خردوس نصارت سهر علی رساند غیبت کند کجی از کان اداکت پر چو فیروزه فیروزه زودی چو در و بنا بر آنکه تکریر نام فامی آن
خاقان کرامی در ثناء تقریر حکایات بی تصدیق باوصاف و القاب از عایت حسن ادب دور بود و در هر موضع که آن اسم شریف مذکور کرد
بصورت بر اوصاف و القاب مفضی تطویل و اطناب می نمود و بجا طرقت چنان رسید که در اکثر محال آنرا کسره نموده حاصل خاقان منصور خیر نماید تا بجهت کرام
ایراد و صرح و شامطالع کندگان را کمال و طالع خیر اید و سبب اختیار لفظ خاقان منصور بر سایر الفاظ مناسبه آنکه بدو عالی که آن پادشاه عالیجا کرام
بمنصور بود و ایضا در هیچ معارک و مقامات آنحضرت بجزت خصائص با فیده است نهایت همین بچون ابواب مغر و فیروز می بروی روزگار
بما یون آنراش برکت و چنانچه در زمین حکایات آینه این دعوی نبوت خواهد رسید و کیفیت فتوحات آن خاقان پسندید صفات مسرور و مسرور
خواهد گردید و التوفیق من الله تعالی که العاد علی ما یشار ذکر محلی از احوال او اوصاف خاقان منصور مظهر لوامع السلطه و القاب
ابو العازی سلطان حسین میرزا مشاطه خضای بکار سخن و پیرایه بیدار حکایات نو و کهن جوایز مشهور خاقان منصور در این سوال پرسیده
ظهور می آورد که آن ساکت طریق پادشاهی نموده بود بتائیدات الهی و توفیق توفیقات ما تنهایی در سپهر جود و سخا مصراع جو خورشید
تائیده و افرعطا و در آسمانی دهر و وفا چو بدو زنده روشن لغا بهار ایام دولتش چون بام بهار عزم و عزمی بیگم سلطنتش نایب کما
خرم و در از غم از شحات غم عدل و احسانش کشت مملکت از فیض سلطنتش با ضروریان و از نعمات کفر از فضل و احسانش عدل اقبال طوبی از شحات
آب کوثر سیر و سایه کسره شایم مکارم اخلاص و نایب عطرسای و از نسایم محاسن ادبش ریاض کارانی بجهت افزای در مهر که شجاعت و ولاد
از کمال جلالت و میدان داری روح رحیم جل ساختی و در میدان محاربت و تیغ گذاری از صوبت سینه و خور زین بنیاد شجاعت سفند یار تو از
بماند حتی از سهم گز کرد آن سگش گویان بر پهریزم صراط اب بودی و از پیم بچون تیر کشت چشم منج شمشیر بر تبر فرغت نمودی شمشیر آیدارش در دمی بجای
بمهر وقت بگردن چشم میرسد و مثل نسان خونبارش در صحرای و فادام حرم حیات اعدا محرق میکرد و ایند بزم عیش نشاطش بهشت و شایم بمان
حوا صدایا سده مجلس عشرت و این شاطش همچون کاس نازم از نثار غار آرد بر پیر است طبع نقادش در صفا و حدت خیرت اخفای آب و آتش
و نیل و زمین و قاروش حسن بلاغت لبان نمان همچنان مطبوع و دلکش طبعش پیش طبع پاکش آب فسرده پیش فهم تیزش آتش مرده و در وقت
مکن بر تخت سلطنت و جهان بینی مقتضای عدالت بجای آورد نقش وجود اهل کبر و اعیان بر تیغ سیاست از لوح هستی سزوی و بنکام اظهار توضیح
و فروتنی آینه استبته خیر المیریه نموده بر طبق آینه بشهر شکم خود با علامان آستان خلافت ایشان بچنان شرمی در تقویت ارکان شریعت

چون همیشه

بانی

و شکیست هم نام قلمت بیضا بقدر مکان لوازم سعی و اجتهاد سعی داشتی و همواره بهتسهالی نعمت برانندام قواعد بهت و بهتسهالی بل ظلم و ضلالت
کماشتی در رعایت جانب سادات عظام و علماء اسلام و فضلاء روزگار و شعرا بلاغت مشایخ بر کمال و احوال نمودی و در این پنج نغمات و در
سوره خانات و انعامات این زمره که میرزا باقر حکام مطاعه میداد فرمودی در بختی روز و شب و در بختی قضایه و علماء کمال شریف
طلبیدی و مکتبی کردی بودی مقتضای فتوی ائمه دین و تحصیل سائیدی صحبت درویشان و گوشه نشینان و مجالس و خطبای تشریف بریدی و تقسیم و احترام
مشایخ اسلام و در قاطع شیرین کلام را بر دست تبت عالی نعمت واجب و لازم نمودی بنابر بقاء خیر از مساجد و مدارس و خانق و در بطن لغایت ملین
را حسب بودی و صحبتات محموده و مشغلات مرغوبه از غافلان موان خویش خریدی و وقف نمودی در تعمیر مقبره دلگشای و عمارات فرخ انزلی بسیاری
و اجتهاد کردی در طرح باغات و سبایین و نصارت مشایخ و در یا حسین غرضش لوازم جد و اجتهاد بجای آوردی از اوایل ششم صیقل و صیقل
احوال نشود تا چوسته بچشم اندیشه نقش جا بگیرد بر لوح خاطر کاشی و از غایت غلو تبت در صغر سن سلاطین و شوکت و خواجه صاحب حمت را
مصدق و دانا بود اگاشی بنام علی پادشاه مشهور شد اعدی و ستین و شانزده با وجود چندین پادشاه عالیجاه که در بلاد خراسان نافذ فرمان بودند در
مرد برین عکس سالی نشسته خروج کرد و در روزی چندین بلده فخره را ضبط نمود و بواسطه بوفالی بعضی از امرای وی بصره و بیابان آورد و در روزی پنجم
سنه ۸۶۲ در آن فتح هرات را از حسین صدق که خویش میرزا جهانشاه بود انتزاع نمود و چون سلطان سعید متوجه آنجا سب کشت در مقابل و مقابل
نمیدید و محبوب اوراق توجه نمود و در سنه ۸۶۳ که واقعه شهادت سلطان سعید بوقوع آنجا سعید همچنان فخر و تافتد بدار السلطنت برآه شاکه سخن آن
فخره ملازمش را با سهل و جوی سپید کردید در دره و در جمعه عاشورا در رمضان سال مذکور خطبه و سکه بنام نامی و العتاب کردی خاقان منصور زینب و زینب
گرفت و بر شحات محاب معدلت آنحضرت نایره فخره و حساد که در اطراف دیار خراسان اشتغال یافته بود و صحبت سنگین پذیرفت و در سنه ۸۶۴
و بسین و شانزده میان خاقان منصور و میرزا باقر کار محمد در موضع چناران مقابل و مقابل بوقوع پیوست و نیم حضرت بر پرچم علم آنحضرت و زینب سیاه
میرزا باقر کار محمد از صد نه محله بهادران موکب بجایون در هم کشت تا در او افرین سال میرزا باقر کار محمد بدو امیر حسین بکیت مستقر شد و روی بدو
برآه نهاد و در محرم الحرام سنه ششم و بسین بران بلده کاستیلا یافته خاقان منصور عثمان در نیت طرف میمند و فاراب انعطاف داد و آنحضرت چنان
بار دیگر بر افضت فتح و ظهر مستقر دولت و اقبال انبار نمود و در شب بیست و پنجم صفر و یکم بوقت سحر باغ راغان دادم میرزا باقر کار محمد را
بجهان جاودان روان فرمود در راه چهلین سال در موضع کلین میان خاقان دشمن سنگن و سلطان محمود میرزا مقابل دست داد و اقباب فتح و نصرت
از مطلع اقبال آنحضرت طالع شده میرزا سلطان محمود روی بهر نیت نهاد پس از آن از کنگر آب آمویه تا ولایت کهنان در بخت آنحضرت خاقان منصور فرار
گرفته تا شهر سمنین و ستان در رعایت دولت و اقبال و نهایت جاه و جمال اوقات مجتهد سادات بعین و نشاط مصروف داشت و در خلیل
آن اوقات بجهت عارضه حاصل عام پایدار پادشاه کرد و ن فلام از رفتار باز مانده بر یکت از اولاد امجاد آنحضرت جناب اشغال بر لوح خاطر کار
نود شعبان سال مذکور در منزل بل چراغ میان آن چشم چراغ دو دمان صاحبقرانی و سپهر بزرگترش میرزا بدیع الزمان نایره قتال الهیاب یافت و
سلطان بدیع الزمان میرزا تاب مقاومت بناورده بجانب قندهار شافت و برین قیاس چند کت و دیگر میان پدر و پسر کرد و فراق افتاده
بالاخر صورت صلح روی نمود و بدیع الزمان میرزا بر حکومت مملکت سلج و نواحی کنگر آب مرغاب قانع گشته بعد از آن طریق مخالفت بچوید و در سنه
خاقان منصور بعزم رزم ابوالفتح محمد خان شیبانی که بر حالک ماوراءالنهر استیلا یافته بود از داد السلطنت برآه نصرت نمود و بعد از حصول منزل
بابا الهی معتبر زلفی مرض موت عارض ذات آن مهر شهباشی گشته در آخر روز یازدهم ذی قحده مذکور بریاض خبان اشغال نمود و آنحضرت زینب
بهتسا و سال بعد در طال قامت داشت و بسبب اشغال در خراسان و طهارستان و قندهار و سیستان و ماوراءالنهر سی و هشت سال نایب دولت
و اقبال برافراشت خواجه عبدالقادر اخطب و خواجه شمس الدین محمد مروارید و خواجه علار الدین علی الصانع و خواجه سیف الدین منظر شایکانه و زینب
خواجه فیاض الدین منصور و خواجه سمر الدین حسین و خواجه قوام الدین نظام الملک خوانی و خواجه ملا دالاسلام و خواجه افضل الدین محمد کرمان
و برادرش خواجه امین الدین محمود و خواجه علار الدین علی میکان و خواجه جمال الدین عطاردانده و خواجه محمد سراج و سیدین العابدین و خواجه جلال الدین

مفسر

جلال الدین محمد غوری دستکوت نهاد خاقان مظفر و اسلم بود و بدین نظام الدین محمد اند خودی الملکی و مولانا قطب الدین محمد لوفانی و خواجگان این
 حسین کرکی و شیش الدین محمد زبانی و خواج غیاث الدین عادل شاه کیلانی و خواج شهاب الدین عبدا لله لرواریه و قاضی برهان الدین محمد غوری و
 میرکت جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد زین و سید غیاث الدین محمد موشی و مولانا غیاث الدین جمشید جلالی و خواج شهاب الدین اتقی حوانی
 و امیر کمال الدین حسین طیبی و امیر محمد الدین سلطان ابراهیم امینی بونبت بدین منصب صدارت انحضرت صعود نمودند و چون مجلسی از سیرت بوده خاقان
 منصور بیست گز یافت خاتمه سخن کذا در همان بیان بصورت قبیل کتبات و قاصح امور انحضرت یافت و من بعد الاغانه التوفیق کفشار و در بیان ستم
 از غلو نسب خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ذکر ولادت با سعادت آن پادشاه عالیجاه مظفر لوار از کرم
 نغلا و جسام آلا که از عود علا بعضی از سلاطین عظام ما بدان جناس شخصیست نسبت که مندرم مکارم اخلاق و متوجیب محاسن ادب است بنا
 علی بیاد و تمامی جل و ادیان اعیان عجم و عرب محافظت سحت نسبت نموده و در عظیم شان و تهور مکان آباء و اجداد مخافه و مهابت میبوده اند و پشایب
 اشتباه خاقان منصور هم از جانب پدر و هم از طرف مادر خلاصه و در مان صاحبجران بود و تقاوه خاندان خواقین کشورستان زیرا که والد محنت
 آثار پسندیده اطوار انحضرت و کما سلطان غیاث الدین منصور بن میرزا و با غیرین شرح بن امیر تهور کورگان و والده سلطان غیاث الدین
 منصور قتل سلطان یکم بود و بعد قتل سلطان یکم امیرزاده اسکندر بود و در قوم الحیکدی که پیش واسطه جنگیر خان میرسد و در قتل سلطان یکم کی
 فاطمه بود بنت امیر کبیر و بن خنخل بن سودون بن بابت کیلکای بن تومنه خان و والده بی فاطمه قتل خانم بود بنت امیر تهور خان که از ولاد کین
 خانست و مادر قتل خانم کینه خاقان بود که اورا بی بی توخی نیکبختی و بی بی توخی دختر توده التالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین است و آن حجاب
 و ولد شیخ عبده الواحد و شیخ عبده الواحد پسر خواج عبده الهادیست و انجناب خلف صدق متعرب حضرت باری خواج عبده الله انصاری و مادر
 اخر خاقان منصور فیروزه یکم است بنت امیرزاده سلطان حسین بن امیر محمد بیگ بن امیر موسی که از قوم ما بخت بود و امیرزاده سلطان حسین پسر
 محمد علیا که یکم است بنت امیر تهور کورگان و مادر بانوی عظمی فیروزه یکم قتل سلطان یکم بود بنت امیرزاده شاه و در قتل سلطان یکم اورا
 سلطان بود بنت امیر شمس خان بن دانشمند چه خان بن حمید و خان بن نور خان بن اوکدامی خان ج کس نبود چنین نسب در عالم ولادت
 با سعادت خاقان منصور در ماه محرم الحرام سنه شصت و اربعین و ثمان ماه در میان مشرق و شمال در سلطنته برآه نزدیک بسمرقند بود که سر
 که به دشمنان اشتها دارد اتفاق افتاد و شش اشقاب طلعت دولت بجایون و انوار کوکب طالع روز افروزش تمامی برج سکون را صفت اضاءت
 و نصارت داد و ماه میر چون بر تو جمال جهان از پیش را دیده بگرد خورشید اقتباس نور نگر و مشتری صافی صغیر تا از فروغ ماه صید حجت افزایش هر دو
 گردید سرای سعادت جاوید بدست آورد و هنوز آن خنجر کزانه کامکار میذقیم صبا صبی تمام شکفته بود که شکایم فرما نقرانی از احوال او اول سن
 جان میرسد و هنوز آن بنالی جو بیاید ناداری از لواحق انوار نشو و نما سر کشیده بود که دلایل آثار جلالت بخش کشورگشایی از حرکات و سکنات
 ظاهر میکردید نظم هماندم که کل بر فرزند و بیاباغ شود بوی او عطر بخش و باغ هماندم که بناید از شرق هر کند غیب راه روشن از روز هر خاقان
 منصور در ایام رضایع و ادان ظولیت در عهد رعایت و محترفتی والدین خویش او ذات محنت ساعات میکند زباید و بر چند بزرگتر شد
 امارت جاه و جلال امارت سعادت و اقبال از صفات افعال و ابدات احوالش ظاهر میکردید و بر کس انابل کیاست ببدیه فرست
 در چنین آن اشقاب طلعت جنکریست میدانت که غنریب براج کمال ترقی خواهد نمود و بر کس از صاحب درایت نور هدایت اخلاق حمیده و
 اطوار پسندیده اش را مشاهده میفرمود بخاطر میکند که علی اسبج الحال بفتاح اقبال ابواب آذانی و امان بر روی روز کارش خواهد گشود و بیت
 آنرا که نشان ضرب الملائست بر جبهه او چون نور پیداست گفتار در بیان بعضی از حالات خاقان منصور در عنقوان اول
 جوانی و مشرف شدن انحضرت بمصابت میرزا اسخورد عین نشاط و کامرانی چون مدت بیست سال ازین شریفان
 منصور توده خصالی بدگشت در سنه سلطان غیاث الدین منصور متوجه جوار رحمت ملک غفور گشت و آن در سیم صدق شرف بیعت
 او دیگر مقیم دولخانه خویش بوده در وقتی که مانند ماه تمام چهارده منزل از منازل نندگانی طی نمود و از نبدان حال باغ اقبال صنون این حال مطلع

سلاطین
بیا در

لظلم ای چاره ساله قره العین بالغ نظر علوم کونین خارج قشین نه وقت باذیت وقت بنزاست و کار سازیت باوالله جده
خوش طریقی سورت مسلک داشت و بخدمت میرزا ابوالقاسم پادشاه نشین صاحب است انجباب بر لوح منیر گاشت و میرزا ابوالقاسم مختصر
منظور نظر اشفاق و کرمست گردانید و موجب مناسب عین فرمود و هر دو لطفی مجدد و نفعی تمهید بطور میرسایند که شورش که میرزا ابوالقاسم
بابر با در در ظاهر بر قند با میرزا سلطان ابوسعید صاحب فرمود خاقان منصور بلا خط قرب و آیت بلاقات میرزا سلطان ابوسعید سیل فرمود و از
میرزا ابوالقاسم با بر جده شده به بر قند شافت و روزی چند بر نو انوار محافظت سلطان سعید بر وجبات احوال شافت معارف کمال میرزا سلطان
ابوسعید بن میرزا محمد بن باقر اخراج کرده رایت مخالفت بر افراخت و میرزا سلطان ابوسعید بر سایر شاه زادگان بی اعتماد گشته خاقان منصور را با
کس از فراتان در قند سمرقند معتمد و مجوس ساخت و ندانست که یوسف طلعی را که فرزند میرزا سلطنت میاید شد انگیزه اخوان و عقیده زندان حضرت
و در بیان زند و سلیمان شمشیر که بر تخت رت بسبب ملک فرمان فرمایید بود از قند و بوسیران و کرد بداندیشان متاثر کرد و بخت نماند مشکین که
بندش گنی در صد حصار سوی جان پرواز جو طیب جان افزای او الحقه چون بخیر محنت از در در سلطنت به راه بعرض همه قلمها فرود و یکم
رسیده محب قافل غم و اندوه و همراه جریح ناله و آه توجیه سمرقند گردید و بعد از وصول معتمد از سلطان سعید التماس مجلس و لدا شد که در پیش
افتاد و آن آفتاب عالمساب از عهده کوف پروان آید عنان عنایت بصوب خراسان اعطاف داد و بخت منت خدای را که بجایون کایا
از عهده کوف پروان آید آفتاب و خاقان منصور و الا جناب در غایت سرعت و شتاب طبع سازد و مراحل کرده نوبت دیگر به خدمت
میرزا ابوالقاسم با بر شهادت یافت و تا آخر ایام حیات آن فارس شماره تخاصم در خدمت سیر بر آگاه بر و شاه جهان شافت میرزا معز الدین
بمهر بیده بصیرت فرودست و اجتناب درنا صیبه عالی آن خاقان بوده حاصل مشایخه فرمود و بعد از شرفش در مختم شمرده نهایت اشفاق و شوق
ظاہر ساخته صلیبه خویش را که پرده نشین مجله عفت بود و بیکه سلطان یکم نام داشت بجبال کاش در آورده و چند روز نواز م جشن و سرور
مراسم لهو و سرور مرمی بوده بساط نشاء و مجلس عیش و انبساط عبود و تمهید گشت و سابقان همین ساق بار دیوار چون آفتاب جا جمای شرف
ناب و در گردش آورده بصیت آن وصلت بجایون از منزل نبیه و عشرتگاه خورشید و در گذشت از فرغ هر سه سائت به زم طرب گلزاری بود
پراتب و تاب و از تاب شراب ناب رخسار خوبان لاله زاری می نمود و نجابت سیراب مخلصان زهره و شش نجابت و گلش نوای روح افزای
خسک پشت باغافون جوان چسک زلفا بر فصل در آورده و سازندگان دلنواز و نوازندگان پر دیوار به شراب نشاء دهنه با انبساط هر دم
دیگر و نوای غیر مکرر دلهای مجلسیان را با و تا عشق محبت معتمد کردند نظم خوبی ساز و خوبی آواز میرد میری به نهادل چون شود جمع برود و در
یکجا کار صاحبان شود مشکل و در روز یک طوی بزرگ بوقوع انجباب میرزا سلطان بجز قصه و اعیان امر او زمینان از طبع خاطر پوشانید
و میان خاقان منصور و آن خیرت افزای بری وجود عهده الفت و مواسست نظام یافته با ننگ زمان از شحات صحاب همربانی خاقانی صدف و جود
بلعین قالی بد و انداختن گشت و چون آن کوهر شب فرود از کتم قدم قدم بجایم ظهور نهاد سلطان بدیع الزمان میرزا موسوم شده نوای فرج و
نشاء از یوان کیوان در گذشت و چند کابی میرزا میرالدین بجز خاقان فریدون فرمایید که در مقام پدر و فرزند ی سر برده بالاخره بین اینان
صورت مخالفت روی نمود چنانچه حاضر مشکین عمامه شیش زبان خواند که شود ذکر آغاز جبا گیری خاقان منصور عالی کبر و اظهار مخالفت
با میرزا معز الدین بجز چون عنایت و باب بی منت عثمان مقتضی آن بود که خاقان منصور بی منت خیر اندوی استخوان بر تخت سلطنت
نشاند و تاج و تاج خلافت ما بفرق فرود سالی او سر فرار کرد و اند در آن که در مر و شاه جهان اقامت داشت امری بوقوع پیوست که در مخالفت
میرزا بجز چاره شده بر زمین ملک شانی نشست صورت حال آنکه در شعبان سنه که میرزا شاه محمود بن میرزا با باز دست بر سپاه میرزا ابراهیم
بن میرزا طهار الله لانهزام یافت میرزا بجز خاقان منصور را در مرو به نیابت خویش تعیین نموده عنان عنایت بطرف مشهد یافت و در عنایت میرزا بجز
میان خاقان فریدون فرود من لالت که از بر کشیدگان دولت بجزی بود عنایت تبار تفاع یافته حسن قصد حسن حضرت نمود و منی جناب باطل آن جا
را بعرض رسایید خاقان پر دل با بیخ سوار جلالت آثار از شهر پروان خرامید و متعاقب عنایت مکتوب کرد و در این مرابست جان علی سوادلی شجاعت

بند اول

واقعی

میرزا سلطان
معتمد

سیا و انبخت سوار از مردان جوان بد اخترت محی که دیده خاقان عالی که بر بدین کفر و فتنه افتاده اند کشته خنان بکران بصوب شهر العطف داد ولی
 و فتنه بود و همه را در امیر حسن با عقیده ساخته بی رحمت و کاروانی بر منده جهان باقی نهاد غیبت زمین مقدم شاه جوان بخت بر تبت بر کشت از آسمان
 در روز دیگر جمعی از طایفه از میرزا بجز مشعل محمد بیک شیرازی و شیخ ذوالنون عراقی و امیر ایل اوغلی با هم اتفاق نموده در وقتی که خاقان حضور جبهه جا نوزید
 از شهر پروان رفته بود یکبار بیشتر فدا از نیام انعام کشیدند بولادی شیخ بجادر و شیر علی بعضی دیگر از خاقان عالی مکان را در سردیوان شربت نهاد
 چنانچه در علم بی و عینان بر افراخته بود اداری میرزا بجز در و از بار مصنوعه ساختند و در مقام حکام برج دوباره شده صدای عصبان دید
 طاق خیزه خام آسمان انداختند ولی براده جانعلی بیکه که دانست از شهر کربخت و خود را بجلادت خاقان حضور رسانیده آنچه دیده بود و خبر
 داشت همان لحظه آن زینبده تاج و سر بریند خورشید جهانگیر که از برای دفع شر ظلام بر طایع بروج خروج نماید توجیه دفع مخالفان کشته با شخت
 نغز از بغداد بر جی که بطرف کاجکانت بر آمد و مردمی را که در آن طرف تحصیل بودند بر جم پیکان دیده دوزخ نهم ساخت بنا بر آن در شهر عیار
 فتنه و آشوب ارتفاع یافت و خواص و عوام کرم مخالفان خاقان آفتاب احتشام بر میان بسته جمعی از طایفه از کاب حضرت انساب که در پایا
 آن برج ایستاده بودند چون هجوم مردمان را دانستند خاک چو غالی بر فرق دولت خود بخیه روی بصوب فرار آوردند لاجرم در وقتی که حضور
 و ثابت و سیار از عالی بروج نصف النهار میل سقوط نمود خاقان حضور از آن برج پایان آمد بطرف بند سلطان توجه فرمود و بعد از وصول بر
 منزل حسن چوکس مردم ابراهیمی باقی بجا نماندت بمادرت نموده قرب دوست سوره در ظل بابت جمع گشته و متعارن اشکال میرزا بجز مشعل خورشید
 رسیده جمعی کثیر از مرد لشکران با از عقب موکب بجایون رسال داشت و میان مرد و نغمان نیران قتل اشغال یافته تخت خاقان حضور بضر بخی
 و نشان بر مردان غالب گشت اما قبت الامراء بهیات اجتماع بر عقب سپاه حمله کرده جانعلی سیاه ل ا بد رجه شهادت رسانیدند
 و سایر طایفه از کاب حضرت انساب و لشکری کشته شدند میدان کارزار مخالفان کینه که از آن گداشته چنانچه با خاقان کامکار زیاد از بیست پنج
 کس مانده مع ذلک آن بر بر پیشه مردانکی بدستور آثار شجاعت و فرزانگی ظاهر ساخت و تیغ خون آشام از نیام انعام آخته بر لفظ بر صف مخالفان
 می ساخت و چون لشکر سلطان بجز بسیار بود و همه جهان و قتل محمد از اصابت عین الملک اندیشیده دست اطلال عیان بجا یون با گرفتند
 و بمیان تمام آنحضرت را از مهر که بیرون بردند و مخالفان بعد از آنکه چند فرسنگ موکب عالی با تقاب نمودند عائب و خاسر با کشته شدند
 و خاقان به شقاق بجانب مرد جان تناقضه باز روزه روز در میان بجهه و برکتش محل اقامت انداخت اگاه از آن منزل کوچ فرموده موضع ختم
 اخوند انجبار هم نمند جهان پیمانشکیر ساخت و چون در آنوقت میرزا سلطان ابو سعید در قبه الاسلام پنج اقامت داشت و از آنجا خود
 امیر سلطان بر لاس با فوجی از خدام آسان آسان با ساس بد بخانب کربخت بنا بر آن توقف مناسب نمود و خاقان حضور آناخته اخور پای میانه
 در رکاب سعادت انساب در آورده منزل بابا قیصر ساخت و از آنجا بجانب ماخان توجه فرموده چندان میر خیزد روزه بیابانی بسپرد
 و بر شدت آلام ایام با فرجام مصابرت نموده با امید غایت الهی نفس غم از لوح خاطر می سرد و در آن اوقات چند نوبت میرزا بجز مشعل
 ایضا لشکر سپهر آنحضرت فرستاد اما کاری از پیش نوانست برود مطلقا اورا صورت استیلا خاقان منظور نمود دست نداد و آنحضرت در
 شاد بیابانی کعبه میان خوق و مرد است اوقات بیکدی زیند و پای در دامان شکیبائی حمیده انتظار لطیفه صبی میکشید کشتار در میان
 توجه خاقان دشمن شکن بجانب طرین و ظهر باقی فن بر امیر بابا حسن چون سلطان بدیج این بیج که بواسطه هجوم سپاه شتا
 در بادیه تقفان پیدا بود بخت گاه ظهور فرامید و حضور ثوابت و بیار از منزل کربت غربت در حرکت آمد بر فراز کشته خضر از بیج
 خویش را حمل نرول بجایون گردانید خاقان حضور با سمیت و در نغز از طایفه که اکثر پیاده بودند از یورت قشلاق بجانب کوک کینه
 بهخت فرمود و از آنجا خواجه بر روی سیا و ل با با چهار نفر دیگر جهت طلب سپ پایا بفرمود و ایشان از آنکند و دست مر سید انده نظر
 آن حضور که مکاری آوردند و آنحضرت اسهان با بر خدام قنمت کرده بطرف طرین روان شدند و بعد از وصول بدان موضع مدتی در آنجا
 که با فوج از لشکران سلطان بجز کر کینه بودند موکب بجایون بوستند و خاقان حضور آنجا بخت را منظور نظر عاطفت گردانیده لوائی

خواص

ضریح

سایق

سیدان

جهان کشا بصوب بسا بر فراخت در شمار راه مصر و میر شاه ترکان که داخل توکران میرزا علاء الدوله بودند در سلکت سایر طایفه از آن موکب
حضرت نشان منظم شده عنایت و التفات یافتند و چون منزل کجی کولی محل نزول آن شیر شیده پردی گشت جزر مید که امیر با حسن بواسطه هجوم سپاه
جهان شاه ترکان از بر جان کر خنده و از طرف ابورد در عقب موکب بجایون می آید خاقان منصور بعد از شنیدن این خبر با سعید نظر مرد و لود که در ظل علم ظفر
پیکر جمع آمده بودند همان کجرا آن بجانب جرجان انصاف داد و وصیای که پادشاه روز بر سپاه شب خفق آورد و لشکر انجم را منسوب و منهنج
کرد ایند در منزل انبو با میر با حسن رسید و آن چهلوان صفت شکن بر روز باروی خود منور شده مرکب شقاوت در میدان صیقلت راند و صفتیالی
امانته افاز کارزار نمود و خاقان منصور ابطال جلال را بجایات مو فرامید و اسامه برام انتقام از بنام شجاعت خسته بر صفا اعدا
و بنوک شمشیر خیزد در چشم نشان فتنه ایزد جمعی از لشکر امیر با حسن را بچرخ و سپر و کلاه و بر خاک او بار انداخت بسا و محله و لیران نیران
حربا فروخته گشت و بر تیر دله و در شجاع صبره سلامت بر دوخته شد که بر شمشیر نبار از کس خون کشکان زکات با قوت ربانی گرفت و پیکان تیر
آتشبار از سوز دل سر کشکان کوزه اصل بدخشان پذیرفت ببت نفع تیغ و خنجر چنان بر فروخت که در چشمه عریض مایه سوخت حاجت از تاب محراب
خاقان رستم توان سپاه جرجان طریق تیر گذارنده روی بطریق کر زینانند و طایفه از آن موکب حضرت نشان با حسن را گرفته شعله حیاتش آب تیغ
آتش نشان لطف دادند و طایفه از جهاد آن که طایفه او بودند التجار کاه عالینساره آورده لطف پادشاهانه شفیع جویم خود کردند و در دست
حوالط میدرخ حسره و از خلعت محض پوشیده روی بخدمت آوردند و این شفیع که بعد از فتوحات خاقان مجتبه صفات بود در رجسبانی و
ستین و ثمانه روی نمود و حضرت از انبوی ولایت بسیار فتنه و مال پارس نیل اولایت را گرفته بر امر او سپاهیان تمت فرمود و تو قیمن من الله الملك
ذکر توجه خاقان منصور بدار الفتح استر اباد و مخرج شدن آن کتبات فریخته بلا و عباد و دان ایام که ولایت
بسا و ابورد و ضرب جنایم عساکر حضرت انجام بود شاه عزیز و مجد الله قرال دین و عبدالرحمن رفون از سلطان بجز روی کردان شده موکب
بجایون پوینده و خاقان منصور ملاحظه حقوق پدر و فرزند می کرد محمود کستانی را که با طبعی فراق مشهور است همه تا کبیه قواعد و افتخار و اتحاد بر و
میرزا بجزئی با مل محمود در این نمود و حسن شمشیر و تیغ و ذوالنون با با لشکری بجانب بسا و ابورد روان فرمود از اتحاد انجمن خصلت خاقان شمل شد
خواست که جهت تقریب آن جمیع پریشان چنان در نیت انصاف و هدایا در آن اشراق بر سر سواری فرم جایر و سایر سپاهیان حدود جرجان
با نشان سلطنت ایشان رسید و در سلکت سر با در نظر حضرت جلوه دادند و زبان اخلص و دو خوانی معروض داشتند که چون حسین سعید
لو که بر اکثر عظام امر از ترکان بخت حقوق و رجحان دارد و حال در خط جرجان لوای حکومت بر افراشته عیسی را بچشم در نمی آرد و بسایر توجه خاطر جرجان
منسوب کرد و سایر را که را در خراسان مجال اقامت نماند و کوزار مالک موروث از خا طعیان پیرانته گشته بر کس نام را از لوس خجای دیگر
جا باشد در کاه عالینساره را ملازم مرجع خویش دادند بعد از این سخن بر حکم ضمیر خاقان چنانکه تمام عیایا نمود و از بسا بجانب استر اباد و نهنست فرمود
مقارن وصول بغیر و غنچه گدایا که سابقا در سلکت امر از پیرزاد با نظام داشت با جمعی کثیر موکب بجایون مخفی گشت و عنایت عنایت
پادشاهانه سرافراز شده را بیت افشار و مهاباتش از فرق فرقه دین در گشت و روز بروز از مردم دلوقش و سپاه پوش سپاهیان پر جوش و خروش
بلاست بر میدند و شرایط نیاز و شمار تقدیم رسانید و بنابر موکب نظر شاره سر بر دیده بخت بیداری کردانیدند از انجا سب حسین معلوم کردند
خاقان منصور خبر یافت از استر اباد بیرون آمد و سلطان بیدار از مسکر ساخت و در صبح دو شبانه از شهر اتالی و بچه گشته خاقان منصور نماند سلطان
انجم در میدان آسمان بنوا می سلطان میدان علم اقتدار بر فراخت آنگاه از جانبین بتجلیش کرد و پوشیدن جوشن و مفر خاتم نمودند و جهت حدتات
مقابل و مخالف کرده ابواب قتال جبال بروی ابطال جلال کشودند بخت فوجی از سپاه حسین سعید را بگنجتن بجای خنک دشین پروا اختیار نمود
که شفته و زردیگت نقلش که حضرت از رسید مستعد استمال الت پیکار گشته خاقان منصور پیش نفسش برانده از حشر تیغ آید ای که از خجایان
ایشان را شربت بلاکت چسبید و دیگر پیش انداخته از نیران همان قبح جرحه نا خوشگوار دگشت بعد از آن بهادریان طرفین دست شوران
جلادت بیرون آورده بر یکدیگر خستند و ادیم زمین راند خون گشته کان بسان کان اصل بدخشان گلگون ساخته نظم بر آمد فرود شدن کبر و داد

بیت
مغفور
سایه

در آمد بر نهاد از آن روزگار نه من جان خاک افشته شد نو کف زین افغان کشید حسین عدو و سپاه ترکمان چون دست برد خاقلی حضور و در
 موکب خورشیدان مشایخه کرده بیکبار پشت بر سر که گردانید روی بودی فراداد و در ده سپاه حضرت پناه ایشان را تعاقب نموده بسیاری از ترک
 پنج سید بیخ گدازانیده و حسین عدو همی از سواران را اسیر کرده حسب حکم قتل ساینده و خاقان حضور بر تیسرا ن قح ما حاد بودم مخافت پروردگار عظیم
 سلطان بجای آورد همی را که در آن سر که بچکان جلالت کوی سابقیت بوده بودند با صنف الطاف خوانش نمود و غور است موات ترا که ما اندی
 دسخت لشکرمان یمن گردانیده بر متن وطن لوف اجازت فرمود نظم چون غایت لطف پروردگار خدیو جا بجزم اقتدار بر فراخت اعلام قح
 نماند از سپاه مخالف اثر بر اطفال و نسوان خیل عدو بجهی که بودند بی راه رو ز محض عدالت رحم نمود طریق سلامت برایشان کشود لوی شریعت
 روی بر فراخت سپه را از خرد ایشان بازداشت بطرف حسنی و علی حسن فرستادشان بر روی وطن کشتار و در میان جلوس خاقان حضور
 بر سر سلطنت جرجان و ذکر بعضی از وقایع و حوادث که بطور امد بعد از آن چون آفتاب عنایت نجات الهی از مصلح
 آمال آن زمینده سریر پادشاهی طلوع نمود و در منزل سلطان میدان با بچه ایت حضرت نشان آن مظهر عدل و احسان بر اوج قح و ظفر چهره کشود گلزار
 مملکت جرجان از خاب جو و طبعیان سپاه ترکمان بپیرت گشت و پسر همکاران سر ایداد اضرار متوطنان آنده بود که شت خاقان حضور بجهان دولت
 و اقبال کلفتان سزا بدر این مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخت و قدم بر بند سلطنت و جبابانی نهاد سادات و قصات و اعیان
 و اشراف را بمواید انعام و اکرام بخواست بر کثات صحاب محاسن شیم نوایر شیم فرو نشاند و بلعات آفتاب عدل و کرم متوطنان آن ولایت را از
 ظلمات ظلم باز یاند جنبه غمناکش رعایا و بچاره را از اسلب خدنگت جوازب حوادث که روزگار بر کمان تر کمان نهاد بود بکثت داد
 و ظلال حافظش مظلومان آورده را از تاب آفتاب سید اذ خلاص ساخته ابواب رحمت بر روی ایشان بر کشاد جنت گشت او دست
 عالم کشید پیت او پای ظلم زد بخیر و چون بن جلوس بایون در بسادی عشر اول از بی تجمه که بیشتر بقدم مهینت ما فرعید بود روی نمود محمد خدا داد و سکا
 امرار و الاثراد بفرض خاقان باین و داد رسانیدند که نسب چنان نیاید که خطبه عید بنام سلطان سعید مرتین کرد تا بین الجابین طریق پسندید
 موافقت و اتحاد بطور پوزند آنحضرت این سخن را بسمع رعایا شنود و فرمود که خطبه بنام حضرت فرجام آنحضرت خوانند و روی نذر اقلش تعاقب حضرت
 آفتاب سبکه قبول ساینده جنت خورشید در زمانش میخواست همین باشد تا سکه خلیفیش سلطان حسین باشد معارف آنحال قتل درویش الهی
 از نزد سلطان سعید پای سر سلطنت سعید رسید و کتبی مثل را اظها بجهت و داد و در تباطوا حد نمودت و اتحاد بفرض رسانید و ایضام
 معروض داشت که سلطان سعید اگر آن برادر باید که در دفع اعلام شوکت سپاه ترکمان و دفع اعداء مملکت این دو دمان لوازم معی و اهتمام بجای
 آورد و در سلوک انعام طریق خلقت و معاضدت ایجاب خود را معاف و معذور بدارد مقرر اگر بیرو لایت که از تصرف آنجا است آنجا غایب
 بر ملازمان آنحضرت بود بکلیس ابواب تعرض گشاید خاقان حضور قتل درویش را با انعام موفور خوانش نموده حضرت انصاف از را می فرمود و وجه سلطنت
 سعید تبرکات لایحه و شوقیات رایحه فرستاد اما چون سلطان سعید ایت استقلال در ممالک حراسان بر فراخت و خاطر خاطر از مریز اجاب
 ترکمان و سایر معاندان مانع ساخت محمد شتاق با جانب سپاه و همینکه بشرف محمد فرحین از بندگان خاقان حضرت فرین بود در سال نمود و محمد
 فرحین بقره دولت قاهره بر محمد شتاق غالب آمد و او را معید و ماسوز از خاقان حضور فرستاد آنحضرت بمقتضای کرم جنتی محمد شتاق را با انعام سپاه
 و خلعت خوانش کرده محبوب میرتد کو کفتاش نزد سلطان سعید روانه فرمود و پیغام داد که با وجود آنکه محمد شتاق ملاحظه عهد و میثاق نموده بود با
 که حضرت شیریزار خاقان پشیر ساند بودیم دماه او را بمشوال لطف و عنایت نبسته سدره منزلت روانه داشتیم و مشرب سترت بخش نمود
 و مصداقت را که نگذاشتیم و چون محمد شتاق و امیرتد بدار السلطنت برآه رسیدند سلطان سعید اصلا بر غایت جانب خاقان حضور نزد حضرت
 و امیرتد اگر قه مخیه و مجوس ساخت و از آن زمان با رضای خاقان حضور و سلطان سعید مجال عداوت انده بین مخالفت بر دمید و در روز
 باب یاری باغبان تقدیر نشود نامی ایت نامره آن در فضای روزگار رخاقتب لیل و نهار بگرید و ذکر طلوع آفتاب دولت
 سلطان سعید از اقیق و الفیج استر با و محروم شدن ابالی آن مملکت از سایه رحمت خاقان حضور عالی ترا و در اوایل

بدی دی

عاشق

اربع و ستین و ثمان ماهه بمساج بجایون خاقان حضور سلطان حسین میرزا رسید که بعضی از شام خوب که در حدود دیار و جنبه قامت دارنده بموارد محترق
 سوطان اولایت شده نسبت باینده و در رنده نیز طریق برای بجای می آورند بنابران عهد علی ترخان را با فوجی از سپاه حضرت نشان تباد و سپاه
 جماعت مانور ساخت و عهد علی بعد از سرانجام هم اعراب تا نواحی شیبایور و سبزووار تاخته اعلام اقتدار برافراخت چون آنچه عرض سلطان
 رسید امیر علی خدی بر لاس حسن شیخ محمود و امیر نو سید و امیر تیر خیزید با کاتب روانه گردانید و عهد علی ترخان را در تبر امراء خراسان و قوف
 یافته با سزا و مراجعت نمود و چون که مسترض مملکت سلطان سعید گشته بود خاقان حضور بر غضب فرمود و امراد سلطان سعید بعد از وصول
 بالنگت بهادگان عرض داشتی بر آه ارسال داشتند مضمون آنکه عهد علی ترخان بخیر و استماع توجیه خبرند کان همان بجانب استرا با و انصاف
 در وجه میرزا سلطان حسین پوست و آنحضرت در غایت حمت و عظمت در آن مملکت بر منتهی اقبال مکن در و ولوای استقلال آفرشته غیر بر اسرار او
 شهرت بی می شمارد و سلطان سعید پس از قوف بر مضمون آن عرضیه پورش بر جان را پیش نهاد قیمت ساخت و با تمامی سپاه خراسان در روز چهارشنبه
 چهارم جادی الالوی بد آنجانب همان توجیه برافراخت اما خاقان حضور چون خبر وصول امراد سلطان بالنگت را در کان استماع نمود با فوجی از جانب
 شمشیر گذار بر سر ایشان ایضا فرمود و بعد از آنکه نزدیکت مجاهدان رسیدند که سلطان سعید بالشکر با رعایت میرسد بنابران رعایت حرم کرده
 با سزا و بازگشت بجای آنکه تهیه اسباب کارند نموده و پندار بمصروف سازد و از سر مکن و در قاره بد اخست و محاربت محکم پردازد در آن اثنا احمد و با
 با قوت با قوم جلایر پشت بر دولت کرده از موکب بجایون روی کردان شدند و از آن محرم قومی تمام بحال عساکر خراسان تمام راه یافت و حضور می کرد
 با شت جنود حضرت و در و پید گشت لاجرم خاقان حضور صلاح مطالبه و معامله بیه مملکت استر با و باز که داشت در ایات آفتاب شراق
 بصوب انور خجده و خطه آوان برافراشت ابا جرجان که اندک شحات بحاب موهبت خاقان و افرغبت محروم ماندند بیل سرشک از دیده خاقان
 روان ساختند و از سبزه نار آن دیار بی سرو قامت پادشاه کامکار خاصیت زبرکیا ظاهر گشته اشجار شیر و در سر بود و برافراختند و در آن
 بموافقت باز ماندگان جرجان اشکباران از دیده تمام روان گردید و چشم زمانه مانند مردم آنولایت بیل سرشک از خواره بحاب باران
 گردانید تا مدت سه شبانه روز حال برین نوال جاری بود و در آن ایام اصلا آفتاب جهات بحال نمی نمود بنابران لشکر سلطان سعید را میسر شد
 که موکب آنحضرت را تعاقب نمایند و ابواب محترق بر روی شکرانی که مستاقب رکاب خراسان توجیه بود بکشایند و خاقان حضور چون
 روز طی مسافت فرمود و با پانصد کس گناباد آب مو بر رسید گشتی و در راه بود و سلطان سعید بعد از آنکه خبر منقضت آنحضرت شود بمجانبان حضرت
 و اقبال استر با دستاقت و ابالت آن مملکت را سلطان محمود میرزا توفیق فرمود و همان مراجعت بصوب خراسان افت ذکر شد از
 موافقت و مخالفت خاقان حضور با پیردقان و مصطفی خان و بیان منقضت رأیت حضرت نشان کرت ثانی بجای
 مملکت جرجان چون خبر حضور نظر تو ابوالغازی سلطان حسین میرزا گناباد آب مو بر باز فرزول موکب خراسان حضرت اعزای گستان آن
 ساخت مردم میرشاد و سلطان علی که در آن نواحی ساکن بودند از قدم بجایون شادمان و فرم شده هر بساط بوسی حاصل نمودند و در آن
 منزل بجای خاقان خود مانده گشت که عهد الرحمن جاد و ابشهر وزیر ز مصطفی خان فرستند و اظهار شکوه نمودند و گویا مصطفی خان در آن زمان
 در سلک خوانین از بکت نظام داشت و در بعضی از بلاد خواندم رأیت ابالت بر می افراشت تقصیر قبل از آنکه عهد الرحمن جاد و روی آید
 مصطفی خان آورده ناکاه فراوان سپاه حضرت نشان رسیدند و خبر رسیدن با می رسانیدند و نه کس از آنجا عت گرفته بیاید سر بر سلطنت حیر
 آورده چون بر تو تحقیق برانگشاد انحال فساد بوضوح پوست که پیردقان سلطان برادر مصطفی خان که در آن نواحی منزل گرفته بنابران خاقان
 آن مرد مرا گذشته بر پیردقان سلطان کلمات محبت آیز بنجام داد و سخن صلح در میان آمد و عهد اتحاد انعقاد یافت در خلال آن احوال پیر
 بدان سلطان را و اعیان سلطنت با خاقان بلند منزلت در خاطر گذشت و خواست که بنا به ظاهرت را بقواعد مصاهرهت شکم گردانند و گویا
 جبر پادشاهی را که همیشه آن مظهر لطف رحمت الهی بود بجبار کاح خویش رساند و چون پیردقان مصطفی خان قاصدی با سزا و فرستاد و جاد خاقان
 و الاثر از این الحاق کرده بود آنحضرت جواب داد که اگر نسبت حضرت فرست تمثیلت این امر مطلق نپذیرفته باشد موقوف خواهد بود تا بمحضت مقصود

پیردایق سلطان را قبول نمود تا بعد از الحاق و ممالک امرای سرزمینها بنده و تاج سلطنت باکو برکان مخالفت همدار دوزخ یافت و در می بیج
دولت باکو کب اوج سعادت اقران نموده زمره انام امیر مصطفی خان که بخواه پیردایق سلطان بودند پس از آنکه عالی برون سوال دیدند از وی جدا گشته و
خان شافیه کجیت و اتمه معروض گردانیدند بنابر آن میان برادران مواد نزاع در میان آمده خاقان منصور پیردایق سلطان جویت و از خان
مشهد حیدر خان جدال گشته چندین نوبت صورت تیر و آویز چهره کشید و آخر الامر مصطفی خان در شهر و بزرگوار الملکس تو بختن شده خاقان منصور باقی
پیردایق سلطان آن بلده را محاصره فرمود و مدت چهل و یک روز سپاه دشمن سوز پیردایق شهر و زیر مقام داشتند و هر روز از دور و بیرون ساحت
مخاضت و محاربت پیچیده بهمت برافشا و اعدام یکدیگر می گماشتند و در آن ایام نسبت به پنج نوبت مخالفت اتفاق افتاد و از هر طرف طایفه از
اهل بسالت را انهدام بنا و زندگانی دست داده حاجت مصطفی خان صواب چنان دانست که رسوم مذکور مخالفت را براندازد و از در مصالحت
و راه اساس موافقت مرتفع سازد و قاصدان زرد خاقان منصور فرستاد مافی التعمیر خویش بنجام کرد و آنحضرت علمت را بفرجا جایت معروض کرد
سزا بد انسانیت بجای آورد و قواعد عهد و پیمان با یگانگی پذیرفته مصطفی خان شفا خاصه خود بجهت خاقان منصور روانه فرمود و آنحضرت قیام
نمود نام را که نظیر آن با کیری در عرصه جهان بچولان در نیامده بود مصطفی خان ارسال نمود و چون خاطر خلیفه پادشاه کشور کیر از محاصره شهر و زیر
یافت بنام پشوا سابق صوفی بصوب آفاق شافت و بعد از آنکه روزی چند در آن منزل مشاط و حرمی بگذرانید در شهر و ششده بسامع علمه سید
که سلطان سعید از برادر جده مخالفت میرزا محمد جوکی لشکر تکرستان کشیده و بمحاصره قلعه شاه رخیه شتغال دارد بنابر آن خاقان منصور فرصت
سمرقند پای مبارک در کباب خضر انساب آورده با کروی اندک و امید بسیار بجایب استرآباد منضت کرد میرزا سلطان محمود که از قتل
حاکم آن ولایت بود با خود نامحد و بدسدان قتال اقبال فرمود و حرمی در فایت مصوبت اتفاق افتاده آفتاب قیام و حضرت از مطلع امان
خاقان منصور طلوع نمود از امر سلطان محمود میرزا امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن جاندار و امیر الله بروی و بعضی دیگر از سرداران کشته گشته شاه
عنان بود می فرار انصاف داد و خاقان منصور در اواسط ماه شعبان سال مذکور با سترآباد در آمده بار دیگر قدم بر سینه سلطنت نهاد و خطه
جوهان از فروع طلعت آن خورشید اوج کشور شانی غیرت افزای بروج آسمانی گشت و خطبه کرده بعد از حرمی باسم و لقب های یون مرقین سه صحبت
این فتح از دروه منبر نه پایه کرد و در گذشت و آنشهر و الاثرا در دستریات ولایت استرآباد بساط نشاط گسترده روزی چند ولایت
فرج و اجتناب اوقات مجتهد ساهات بگذرانید بعد از آن منصب آن مملکت را بعد از حسن اخون بازگذاشته خاقان غریت بصوب دار السلطنه
بیراهه منقطع گردانید نسبت سعادت هر کاب و بخت براه طرانه پیش نظر من اندک اگر محاصره بلده فاحره هرات و ایراد
بعضی دیگر از حوادث آن اوقات صاحب شمی که در عهد غنیمت تعلیم در نظر مجلس خیر تر از حلقه مهم نمایه تجرید خیر یکت مملکت چگونه فایده
نمایه دعای الهی که قضای وحت نمای نه پسر در دیده بصیرت بصورت اعتبار در نیاید فر بار یکاب غلایم امور ابواب دولت و سرور بر روی
روزگار خود چه سان کشاید بنار علی بنی چون خاقان منصور نظر لوا خاطر آفتاب سبب از صبه خطه جوهان فارغ ساخت بجایب خراسان منضت
فرموده مکنسبت برکنگره تخیر نولایات انداخت و آنخبر بسامع امر سلطان سعید رسیده امیر سید امین اخون و امیر سید مراد که در حدود
و سبزه در نودن خنان بریز جوره ابدالت سلطه میرا رسانیدند و در سوال شسته مردم طوکات را بشهر در آورده اسباب حصار داری با گل
و جوی مرتب گردانیدند امیر بی نظیر که دار و خانه آن بلده پیش نظیر بود صبه در دانه ملک را نقشه نمود و امیر عبد التعمیر در دانه عراق را بکحل فرمود
و در دانه فیروز آباد کما آن بلده امیر محمد حاجی شغل گرفت و حراست در دانه قجاق با میر احمد با بیعت انساب پذیرفت و در دانه خوش
بدامانی امیر سلطان حسین اربکی معتر گشت و شهاب برادر بروج و باره فریاد و خنان حاضر باش از منزل کونوال حصار یکم در گذشت سید امین
ارغون و سید مراد بطریق کومت معتر بودند و در جمیع اطراف و جوانب شهر شرایط حراست بجای آوردند تا جمعی محافظان دروب و بروج
بیشکام احتیاج مساو نشدند و خاقان منصور بکسب حراست رفته آنخطه را در تعمیر کشید و با لشکر مادمه که یکی از اهل اقلان
کرده خنان باره جهان نورد براهه مطوف گردانید و روز دوشنبه ۲۴ ذیحجه از راه کوه غلایم کوچ خنان در آمده با خاقان در این کما

بزم

ندم آن پادشاه
عالمی
کشته
می

اوج سلطنت ساخت و بختور آنکه شاید مردم بهر آن بی ارتکاب جنگ و پیکار در روز با بگشایند چند روز اشغال نشدند تا آنکه در آخر تابستان
 آنکه برویان بوداری سلطان سعید ازین اندیشه نجات دور بودند و روزی که در آنجا مبرج و باره و هتیه سباب غنچه داری و متعالی افزون
 در آن آناروزی خاقان حضور با همی از خویش خدمت بی اندام خلیل چشم بر آبروش کردند و خوام سوار شده از بناغ زخان بیرون فرامید و جاسوسی
 در کین بود بسعادت برق و باد بشیر شتاقه اینجور با مراد ساینده ایشان بعضی را فزونی عظیم بنداشتند و بخت رسید آن شاه باز غنچه دولت و
 اقبال گشایند با این غنچه جمعی کثیر میمردن در جوش تیغ و تیر از شهر بیرون ناخنه زدند استند که چون خسرو ثوابت و ستیارتها بر سر خنک فلک
 سوار شده تیغ زدند کار بر کشد از دام لشکر غلام نیندیشد و شیر زبان بر خنده تنها مانده بچهره و آهنگ کله کله بر سر دو اند نظرم اگر چند بسای باشد که
 نداد و بر شیر کینه وزن بهائی که بر اوج غرت پرد زنجشک بسیار کی بر برد و چون خاقان حضور بر نجوم بیرون اطلاع یافت دست چنان
 در عروقه و ثقی توکل زده مانند بچوچ زن و شیر صف شکن عثمان کجرب ایشان یافت و حسام خون شام از نیام انتقام کشید نفس نفس بران خنجر
 ماتحت و در حمله اول جمعی کثیر را پایال اولال کرده با خاک راه یکسان ساخت بقیقه نیفتادست بهر دست آورده روی شهر آوردند و هزار جیل خود
 بیج و باره ساینده دست به تیر و گمان بردند و بعد از آنکه باز در حال بر این نوال بگذشت و ساکنان میرا را خیال اطاعت و انقیاد
 در دل گشت خاقان حضور از بناغ زخان کوچ فرموده در المکت کمدستان حبه بارگاه با وج مهر و ماه بر افراخت و دوسه نوبت با عساکر
 حضرت مازن زویک بدر و از خوش رانده جنگ زدند اخت اما بنا بر کمال حکام شهر و فور خاقان برام قهر صورت فتح چهره گشود و اعلام
 سپاه از کمدستان در حرکت آمده و در خنجر با در زول اجال نمود آنجا مبارزان موکب حضور چند روز از وقت طلوع رایت ندکار خورشید خنجر
 گذار بام این بنی حصانین کام شغال مشاغل ثوابت و ستیارتها بر جوی سپرد و در از جانب در و از فرورد آباد با استعمال آلات جنگ و بیجا بردند
 و زخم تیر و دله و زویگان خنک سینه سوز بریدار بچوچ مرد و روح کرد سینه آنکار دلاوری ظاہر ساختند و مردم بهر آنکه در آن ایام در آن
 باز کرده جنگ پیش سپردند و امیر سید مراد و امیر حسن شیخ تیمور مانند شیر زبان و پهلوانان بیدان مردان ناخنه لوازم غایت شجاعی می آوردند
 و از طارمان موکب بجایون بر کس بدست هر دو مان زشار میشد کوش و می بریده از شهر بیرون می فرستادند و از شهریان نیز بر کس در خنجر تقدیر اسپه
 میکشت لشکرمان خسرو و جابگیر او را از همان شربت جرعه میدادند درین اثنا بعضی خاقان مظفر لو رسید که سلطان سعید با میرزا محمد جوکی صلح
 کرده آنگاه آموید عبور فرموده بنا بر آن در خنجر می خنجر با مصوب کنارت آب مرغاب بخصنت نمود چون در ولایت با و عین منزل بودن از
 فرزند خاقان دشمن شکن هیزت افزای این سینه کشتن کشت قاصدی از پیش امیر مظفر لاس که در ایام محاصره برایه حسب حکم حبه تحقیق اجبارکنان
 آب مرغاب رفته بود رسیده و بشرف عرض رسانید که امیر سید مزید و غلیل سپید که با همی کثیر از شیران میشد قهر و دلیران کشور با و دارالشریعت
 بهر تندی و همه بجوی بر تندی و جنگ آمدی کرده می بصرم با حق نور عرب بمنزل تو می آمدند و میرزا سلطان ابو سعید نیز متعاقب بر سر خنجر
 حضور بعد از اجتماع اینجور با مراد سران لشکر کشت شورت بجای آورده هر کجا برده اصا غریبان قرار یافت که با حمله ابطال حال نیزان جنگ عدل
 بر فرزند و خوش حیات دشمنان بشکله سان جان سان و بیکان خنک کشتن نشان بسوزند و بدین غنچه از موضع نودون کوچ واقع شده منزل
 ترتاب امیر مظفر لاس موکب پهن ساس پوست و خاقان ظفر آب آرتاب شکیر کرده در آن شب علی شیخ تیمور مانند کشت و او با ز موکب نصرت
 آثار کبر کت و بر غاب شتاقه در دامن دولت امیر سلطان سعید و بخت و چون منزل سترکی بفرزند خاقان فرخنده بی مشرف گشت و آنقدر اختلاف
 در ایام او در کان دولت پیدا شد که کار از استعداد و مقابله و معالجه در گذشت لاجرم در پنجم محرم سنه ۸۵۰ هجری مظفر پرچم بصوب سمرقند حرکت آمدند
 وصول خاقان حضور از غنچه با امیر سید آقا سپرد و موکب لاسی نوزد بر راه ابورد خازم استراحت و گشت و با جمعی از ملازمان بکمال ظمنانزل و مراحل فرموده
 قرین سعادت و عاقبت بد امانت جرجان رسید و عبه الرحمن از خون که با لغات خاطر بجایون در آن مملکت پامی بر بند رفت نماده حکومت
 می نمود و طریق تیار و تیار بجای آورده چینی پادشاهان و عظمی خسروانه ترتیب داد و خاقان حضور با فوجی از خاص و زمره از اهل انحصار در محسن زینت
 ابو اسفح و نشاط بر کشاده با ده کلر کت از دست سابقان شوی و نکت در گردش آمد و پنجم خود و جنگ از نماز مطربان خوش آهنگ بلند شد

شوی بگوش دماغی لاله کون بآبک چنگ دنی و انشون گرفته کف سانی کلندار شربی بر اهل نوشین یار معنی با لجان مردم قره
 بردار دل اهل مجلس شکیب زین خردون طلسمای کران بشد بوش دور از سر مردان شش عشرت اندیش صاحب کرم کرام سپاه و سران چشم بقانون
 همیشه و آئین کی بودند کینه غافل ز می در خلال این حوال خبر تو از آنجا مید که سلطان سینه از تو توجیه کوب بجا یون کجاست خبر یافته تخت قطعه
 شاقه و امیر سید آثار شهید کرده همان بکران بدین طرف یافته لاجرم خاقان منصور بساط عیش و اجناس بدست حرم و اجتناب در روز و شب با
 وارکان دولت طریق مشورت سلوک داشت تا می تاخت عشق اللغظ و المنی معروض گردانیدند گلا اهادی در غایت کثرت اند و سپاه نصرت
 سپاه در غایت قلت مناسب چنان نیاید که نوبت دیگر مملکت سرباز را باز گذاریم و دست در جمل متین نیکیانی زده حتم حرب و جنگ را چند
 کاهی در توقف زدیم و خواهر اکابر و اصا خبر تو جز آنرا قرار یافته چون پرده مشکفام شام صبحگاه فوری ایام را مانند حال خسار جوان کل اندام
 رنگت بود اندانی داشت خاقان منصور علم نصرت بر افراشت و در آن شب بیکور که نوز با صبره از زویت ایشا عاقل بود راه غلط شده عبور بر
 افتاد که بواسطه مجاورت دریا و فور کل و لای انواع عقب و محن خاقان عالیجناب و ملازمان نصرت آباب رسید و در وقتی که ملاخان قضا و قدر
 گشتی ندانند و آفتاب را در بحر خرق انداختند هر چه سلطنت آداب بگذشت و ساعتی در منزل توقف کرده چون جمع کثیر از امرار سلطان
 سببه از عقب توجیه بودند بار دیگر عازم محضه گشت و سه چهار شبانه روز طی مسافت کرده قرین صحت و عافیت در آفاق زوال اعلان نمود
 عافیت بر مفاصل ساکنان آنجا و بسوط داشته بکنان را بفرمانام و احسان نوازش فرمود ذکر قح شهر وزیر و بعضی دیگر از
 سواخ خرج ایشیر چون خاقان کشور گیر در همان امان پادشاه قدر در موضع آفاق لوائی آفتاب اشراق بر افراخت و باالی اطراف اندیارد ارتقا
 علم بلند پایه مجتمع کرده مشمول عواطف و مکارم ساخت و دولتها جدا از یکدیگر که از مرز اهل اخصا بزیه اخصا ص قیاد داشت با ظرایف کف
 و تبرکات نزد مصطفی خان فرستاد و پیغام داد که بنا بر ارتباط علاقه اوت و بنوت و اتصال سلسله محبت و مودت بجا هر عاظم مسکند که در
 جانب تو جریاید و چند روزی طریق اختلاط و اجناس سلوک داشته در سر انجام جهام کشور گشتی موجب اقتضای رای صوابهای عمل فرمایید و در
 حواله شهر وزیر فرستاد مصطفی خان شریک صیانت تقدیم رسانید و در جواب حدیث طاقات بر زبان گذرانید که چنان استماع افتاد که آن فرزند
 ارجمند درین سفر بیجا ت بلند ترقی فرموده بهر ولایت از ولایات خراسان رسیده خطبه باسم و لقب بجا نوش ترین گردیده و بحسب تفریق
 درین اوقات فتوی ایجاب سلطنت مارا یافته لاجرم در خدمت مشهود که چون آنحضرت باین ولایت تشریف آوردند چنانچه باید و شاید
 خدمت و صیانت پرورن توانیم آمد و همچنین موجب علم جویان کرد و آنجا عثمان و لده محمد صوفی و غیرات و یعقوب او خلا را با استقبال
 بجا یون محترم ساخت و وصیت نمود که لوازم خدمت کلامی تقدیم رسانند و دولتها جدا از یکدیگر را حضرت داده بخش خویش روی متعلقان نهاد
 و دولتها جدا از یکدیگر سر بر خلافت مهیر رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و رایت آفتاب اشراق از آفاق در حرکت آمده گشت
 چون تحمل نزول موکب بجا یون گشت و در آن منزل تحقیق پوست که عثمان و غیرات بخلاف فرمان مصطفی خان داعیه خردگاری حضرت شریک
 بلکه که حصیان بر میان بسته خیال قتال بر لوح صمیمی کار و بنا بر آن خاقان منصور همچون عبور فرموده کنار آب اصف او کز می مضرب بنام عساکر
 نصرت انجام گشت و چون امادات وصول ربابت منصور مستور باالی شهر وزیر شد جمعی کثیر از استعلاوات از آن بلده بیرون آمده در میان بناها
 خانه شهر سخن نمود و آن شب بقدم محاربت پیش نیامدند و دیگر شهرت و حرمه پدید مصقول صبح در پوشید و لوائی خطوط شعاع افراخته
 حصار نیلگون کردند و آن شهر گردانید محمد علی برادر عثمان و غیرات که بمیز ایاق مشهور بود از دیوار بست ظا بر شهر فضیلتی صحر افرامیده صفا کانی
 بسیار است و خاقان منصور توجیه دفع آن مشهور شده از جانبین او از غیر و سورن بر خاست از هر صرکین مردان جلادت آیین نش محاربت افرو
 گرفت و از نیران قتال ابطال حال حرمین حیات دلیران صفت برد اشراق پذیرفت در آن اثنا محمد علی و عقب جوان غار که سر کرده آن دو جوان
 از یکت بود در آمد و او را دست گیر کرده قطعه در آورد و آنجا کمالان تاب صدمات سپاه خاقان شجاعت صفات میاورده بقطعه گرفت
 و در واز بار اسلحاهم داده بر زیر چوبه برآمده آغا زاندا خشن بر و سنگت گردند و میانان موکب بجا یون سپه را دور پا بر سر کشیده

لی
 با جود آسود

سپای مردانی از خندق گذشته مانند کبک در می خاک بر رخصه نمودند و همان زمان شیم غنیمت شمع و فرود می از صوبه ما آنرا از آن خندق در چنگ
افزایند و در وایح مشکین فریاد غم و بر روی اندک از فرزند انا را تصحی الله للناس من جمله غلامک لهاد میدن گرفت و عثمانی قنذات با تمامی
اتباع و لشکر مابین مصطفی خان قرار بر قرار اختیار نموده شهر و زیر را باز گذاشته و بندگان و کسب بجا یون تبانیه تصحی الله ابان طبعه در آمده
راست تسلط و اقتدار بر افراشته اشرف و اعیان و در عایا و مزارع آن را در غلطال عدل و احسان جای دادند و بر شکات غلام بر واقفان
ریاض حکمت را حاضر و یاقان گردانیده رسوم مظلوم و عدوان بر طاق نیان نهادند و همه آن ایام عثمانی قنذات نیز لطف نمودند و از شمع بر ایام و نام
خود گردانیده بعقبه پراختشام رساند و عضو پادشاهانه شامل حالش گشت در حال این احوال بابی شهر وزیر بعضی آن زینبده تاج و سر بر سر ساینده
که وطن مالوف ماحظه خوارم است و مصطفی خان حیف و تعدی جایز داشته ما را با این دیار آورده امید آنکه این بچارگان بچان و مانعین عنایت
خاقان عالی مکان بسکن مهروز معادوت نمایند این شمس در جبه قبول یافته خاقان منصور علم و نیت بصوب خوارم بر افراخت و باندگت زمانی
سحار هدالت انحضرت جرجانیه ز مسهور و آبادان ساخت و بعد از چند گاه ز نام ایالت آن مملکت در قبضه اختیار رسیدن العابدین خوبی نهاد
جبه مصلحت بودش خراسان بار دیگر با داق خراسان و معادن آنحال سوطنان جوق هواداری صد آتم استان خاقانی بافتن در ویش آلمی که از قبل
سلطان سعید حاکم ایشان بود اظهار مخالفت نموده پسرش را کشته و کیفیت حال عرض داشت ایستادگان باید سر بر دولت و اقبال کردند
و موکب بجا یون بدتکانب شافقه و پروانوار معدلتش بر خاقان ابالی نولایت یافته بعد از چند روز بار دیگر خطه خوارم از لمعات با بچه
سایات حضرت آیات روشنی پذیرفت و خاقان منصور اخوق بجا یون آنجا گذاشته کرت دیگر علم عنایت بصوب خراسان بر افراخت و چون
سجد و مروریه بوضوح انجاسیه که انقبیل ارغون و حسن شیخ محمود و سید مراد با جمعی کثیر از سپاه سلطان سعید آولایات بر مهنوط دارند عثمان
مراجعت بجانب خوارم مشرف ساخت کشتار در میان توجه موکب بجا یون بعزم رزم و کسب و وقوع محاربه با
امراء سلطان سعید در ولایت کرشیز در شهریور ۱۰۹۵ که میرزا سلطان ابوسعید از بلاد ترکستان و ماوراءالنهر با سپاهی پرشیم و
مراجعت کرده بیلاق با دینس را منضرب سزادقات عشت و کشت گردانیده بود ابو الغازی سلطان حسین میرزا از خطه خوارم موم انقبیل بجا
رزم بزم فرموده عثمان باره جهان نوز و بجانب خراسان العظاف داد و مانند قمر صریح السیر و هیچ منزل نیاموده انداه بسا و یانز و ابورد
سجد و سبزوادر ویشا پور و ترشیز خراسان سعید عساکر حضرت مازر بر ولایت که عبور نمودند بخوازم نهب و تاراج اقدام فرمودند و از مخالفان
برکس دیدند قبیل ساینده سلطان سعید بعد از اجتماع انجیر از بیلاق با دینس ولایت قونج شادت و از امر اکبر امیر شیخ حاجی و امیر احمد مار
را با چند نفر از آنجا بجزایر بدفع طار مان موکب خفاژ ناما فرود نمود و امر بر جناح استعجال بدتکانب بجا نموده قوی کثیر از بی باکان فتنه انگیز در نواحی
ترشیز رسیده و در آن روز بحسب تقدیر زیاده از پیشتا و سوار شیخ کدرا کسی در طارست رکاب حضرت انستاب نمود و انحضرت دست در عوه
و سعی و من توکل علی الله فوجیه زده مضمون کلمه کم من فتنه فلیله غلبت فتنه کثیره را بر خاطر خاطر گذرانید و با تخافت اندک در برابر سه چهارم بر او
دیو سیرت حضرت دیدار صف کا نزار بسیار است چون نزدیک بقلب سپاه دشمن رسید مانند شیر بان از کله آموان غنیه شد و میان بان
بلند پرواز که کثرت بیور انظر سیمت در نیار و بریشان جمله کرد و تیغ مسیانه نکت را از خون ابل نام نکت گونه ماقوت رسانی داده کمال
مردانی بجای آورد و همند باق مانند شمس سمنه شمال در میان غله سمر که پیکار در جولان بود و شمشیر را با آنکس همچون ننگت در دریای پهاشتا
گشته گشتی حیات اهدار کرد و قباغوق مینو و نونک بچان خون نشان دیده و دل مخالفان را چون لعل در جشان می ساخت و از وطن نشان جان
ستان دو حقه زنده کانی سالکان طریق عیسان را از بنیاد بر می انداخت لاجرم کمر و سبز از بساطا خبر با وج کینه انضر رسید و سر راه سران و تنها
ولا در ان با خاک راه برابر کردید قبت سر بای سران خاوه بر خاک پهلوی ولا در ان شده خاک مسود و اوراق بوی اسطخرنی از لفظ کوه
بار انخسرو با شقاق اجتماع نموده که فرمود که در روز چهارم به ترشیز بازده کس از دشمنان پستی نضر بشمشیر خون ریز من مجروح و سپوح کشته و در
سمر که سایر بهادران موکب بجا یون نیز لوزم جلاوت تقدیم رسانید و بساط تعجیب اهدار و در نولشته امراء سلطان سعید چون حال بر

خاقان میرزا
سلطان
عنان خاک
از دست او
آن شمشیر
بچان
م

بمان خواجی بدین معنیان بودی که زیر گردانیدند و در ایران لشکر حضرت نشان تیغ اتعام کشیده بسیاری از قبیل رسانیدند از کثرت حسنه و کشته صحرا بپشته
برابر شد موش و هیور مانند موشی مقرر گشت قلم در مصافیکه اندران و دوش تیغ را با بخش قران بودی صد قران و شش هیراپس از آن
فلک انکشته میربان بودی و خاقان منصور بعد از اختصاص نعتی و نظرات خود و پیشاپوش و مشهد کشته صحرای خاقان از فرزند اول بمایون حضرت
روشنه رضوان گشت و از آنجا بنا بر استصواب زمره از امر انظار هر دو شده مسا که منسوب بعضی چه سر انجام تهاست خود بشهر در آمدند و طایفه
به صلحت فارست و تاراج در قری و صحبتات متفرق شدند در آن اثنا امر اسطان سعید که بعد از انهم میگردد موپسته بکا مشی موکب بمایون
می آمدند سیاهی نمودند و چون بنابر تفرق سپاه صلاح توقف بود خاقان منصور بر اسب ارلانی که از سایر اسبان طویله خاصه بزید فوت وجودت
رفتار امتیاز داشت سوار گشت و بر راه جوی نوری بصوب بیابان خوارزم آورد بعد از وصول بمزار ایش بخا طریکایون خلجور که بخیر بر سر راه
خجوق رود و آن بلده را در جزیرت کشته زیرا که در عنایت حضرت خاقانی سلطان آن مکان با چهار مخالفت مبارک است حسنه نسبت بقربت
امیر نوز سعید که شادمان نام داشت لوازم فرمان برداری میداشته معارف آنحال با برتن از مسکر خاقان صفا شکن کر بحیثه بخجوق رفت و
مردم آنجا نیز از وصول آنحضرت آگاه ساخت لاجرم خویشیان قلعه را بمنوط ساخته شادمان را بابت مدافعت و محافظت برافراخت پس در
صوابنجامی چنان قضا فرمود که چند کس را از آنجا بر بالای جمبیه جامهای کهنه پوشانده و بر دراز کوشان سوار ساخته قلعو فرستد و چون ایشان
بجوار درآیند بغض نفس نطلبان بدان بلده ستافته جنگ در اندازد تا بدین حد پیشتر و نظیر تفسیر بدید و در این خیال بعد از نظر از امر او جوش در مثل
امیر مطهر بر لاس و امیر ولی بیکت و عبدالرحمن از خون وحید علی کوکلتاش و دیو مشایخ و شیخ ابوسعید جان در میان امیر علی میر خور و قطعی چهره و شاه
قلی کجاول و آقا جان قولا س و یوسف طنبرچی و داؤد میر کار و غلام بیانی که مذکور شد متوجه قلعه شدند و شلی جاری جوی را خاقان مطهر لوا است
آنجا رفت ارسال داشت تا هر گاه ایشان بخجوق در آیند باز کشته جز آورد و چون شلی معصوم رسید دید که امر او آمده اند و او نیز بی توقف به شهر
درین اثنا فاضلی مویده از شهر بیرون آمده بکارست خاقان صاحب حسنه شنافت و سعادت تقبل انامل فیاض در یافته عرض کرد که حال اجمعی این
بیایست بخجوق در آمدند لاجرم آنحضرت بفرق شهر روان شدند و چون امر بدین طریق رسیدند فی الحال برادر شادمان را که آنجا بود تقبل نشان
و سیالای ضعیف خرامیدند و همان زمان مردم شهر هجوم نموده دست بانداختن تیر و سنگ بر آوردند و عبدالرحمن از خون زاده و زخم زده از زیر
ضعیف نماند اختند و پس از آنکه خاقان منصور بدو از زدیکت رسید تیری چند بکاشت و دشمنان را کتفه صلاح توقف ندید و فرمود که عهد اگر
را بر شتری بد کرده روی بر راه آوردند و جمعی از پیادگان خجوق حمله نموده خواستند که او را بارتانند و جوارت آنجا است مشاهد حضرت
خاقانی کشته بغض نفس بریشان تاخت و عبدالرحمن را بر شتر خوابانیده متوجه شد و روز دیگر عبدالرحمن وفات یافته خاقان دوست نوز را شای
فرمود که برادرش قادر بر روی او در جانی مناسب موفون سازد و اثر قریش را ظاهر کرد انداگاه موکب بمایون هزار استپتا شده از آنجا
بقلعه زنک خرامید و آن را بجهت عمارت کرده محل تعلق بعضی از متعلقان گردانید که شمار و در میان رفتن خاقان عالی مکان
جهت استعدا و نژاد ابو انخیر خان چون خاقان منصور چند کابی دیگر بار در کار ساز کار در ساخته در صحاری خوارزم و حدود بخارا بگذشت
حاضر اشرف اعلی بر آن قرار یافت که نزد ابو انخیر خان که در آن زمان قآن داشت قباقر و محمد خواجهین آفاق بود و در روز از آنحضرت استعدا
نموده متوجه تخیل مملکت خراسان شود و با جمعی از خواص و فرقه از اهل نامی مبارک در رکاب حضرت انتساب آورد و روی بر راه نهاد و بعد
قرب وصول بدشت ابو انخیر خان از توجه موکب نظرنشان واقف گشت جمعی از شاه زادگان جوینی زاد و نوئیان جلاد است نهاد با استقبال
خاقان بوده جنالی فرستاده ایشان در رعایت تعظیم و حرمت تا آن نقطه دایره حسنه طاقات نمودند و لوازم معافه بجای آورد و در چند روز اول بمایون
منزلی مناسب تعیین فرمودند و روز دیگر که حسره و غم و بارگاه فلک انخیر از بنو طلعت بمایون آرایش داد ابو انخیر خان شاه زادگان و نوئیان
و اشرف و اعیان با سیار سریر خانی طلبید و قدم بر بند جهان بنی نهاد آگاه فرمان فرمود که حضرت خاقانی را مبارکگاه در آورند و در ده حامی
خان و نواب نوئیان چنان بود که آنحضرت تبه تعظیم خان تابع نماید و با اصطلاح اوزر بجان تابع است که در برابر سر خانی ایستاده کلاه آرد

اختصاص

بروزند و یک گوش را بدست نیاز مندی گرفته مانند راکمان پشت هم کنند خاقان منصور بصورت را قبول نمود و درین باب گفت و شنید بسیار
واقع شده آخر الامر ابو انجیر خان بدان راضی گشت که آنحضرت را فرود آورده و دریا بد بعد از آن خاقان عالی شان مبارک که سپهر شنباه در آمد و چون
چشم ابو انجیر خان بر شتر با یون و اسرّه میون خاقان منصور افتاد انور دولت و کامکاری و آثار استقلال ذات در تعلق امور شهر یاری مشایخ
نمودند و بی شفقت و مهربانی آن بی بی بیانی جهان بینی را در آغوش کشید و نزد یکت بجز جای داد و لو از م پرسش و نوازش بقدم رسانیده به
ترقیب مجلس نهم اشارت فرمود و فرمان بر آن بوجب سنه موده عمل نموده بجای شواب و بال و نیزه کرد و شش آمد و بعد از آنکه باغ ابو انجیر
خان از بخار باده خوشگوار گرم گشت جمله امتحان اندام مال مال بر کف خاقان موده و جمال نهاد آنحضرت بجهت شرب بسیار قیام نمود و اصلا
تفاوت در اقوال و افعال ظاهر نشد و این معنی موجب از یاد واقعا و خان شده زبان سخن خاقان ظفر قرین گشاد و بسبب آنکه تمام آنحضرت را
بجز نزدیک تر کشید تا هر دو را نویسن تو شکست خان رسید و مبارک آن که در آن او ان ابو انجیر خان بر من فالج مبتلا بود در ساحتی که از نوبانی
خاقان سعادت آنگاه آمدن سید آنحضرت را مخاطب ساخته فرمود که چون عنایت الهی شامل حال است و عنقریب با علی مراتب دولت و اعتبار
ترقی خواهد نمود امید است که بمن مقدم بیا یون تو عرضی که عارض ذات مست صحبت تبدیل یابد و در آن مجلس بر بعضی اظهار دلجوئی و غریب نوازی نمود
تا آنکه طایق از سر برداشته و خاقان منصور را با بوج کرده گفت تو بر چند بار در وقت ملاقات با بوج کردی با جده احترام تو این کار قیام نمودیم و
حضرت خاقانی ازین التفات خان افعال یافتنی الحال بر جت و رسم با بوج بجای آورد و القصد خاقان منصور کجیفه در اردوی ابو انجیر خان محرز و
محترم اوقات گذرانید ابو انجیر خان داعیه داشت که شکر بسیار محبوب مویکب حضرت شهاب بنو خراسان نامزد نماید اما بحسب تقیر بعد از آن
اوقات حیات خان با فقصد رسید و بعلت فحاشه بدین طبیعتش دست از تکیه امور بدن کوتاه کرد و ایند و ایل و الواس از یکت بر تیره پریشان
شد که خاقان با سخاوت را در دشت قباقر مجال اقامت بحال نمود و هو الضمور لودود کفشار در بیان محاورت و است رایست آفتاب
اشراق از دشت قباقر و مسخر شدن خراسان بحسن عنایت پادشاه علی الاطلاق نظم سلاطین را بتابید الهی شتاب
می شود اسباب شاهی رسد ادا شان از عالم غیب مدد از عزیز ایشان بل بود عیب اگر از بعضی تقدیر خداوند بماند کار شان در بند بچند
چو فضل از دی باری نماید مدد دولت برایشان بر کشاید هر جانب عنان غم تابند ز فرودی و حضرت کام یابند نظیر این تقریر و شنیدین
تصویر حال خاقان منصور جهان گیر سلطان مغربین و شهنشاه مشرقین ابو العازی سلطان حسین تواند بود که چون ارادت از بی و طاعت لم بر نی
تقاضای آن گشت که بی امداد غیر بی بر سر سلطنت مملکت خراسان بکن باید ابو انجیر خان پیش از آنکه جمله مدد آنحضرت تعیین نماید فوت شد و آنحضرت
حضرت بزرگ از امداد سپاه پر عباد و از یکت قطع کرده باسی نهران طازمان خاقان که در آن بحر بیان فتح و ظفر همسان آنحضرت بودند و عینت خراسان
فرمود و مقتضای کرمه فاذا غرمت فوکل علی الله دست اعتراف بعروه و ثقی توکل اسوار کرده دیدن بیکر فتح و فرود بی را از عنایت حضرت
پرویز کار دانست نه از بسیاری لشکر قرار و افزونی استعداد حرب و پیکار لاجرم به منزل که نزول فرمود با تقاضای این سرودش بگوشش بوشش
رسانید بیت بهر جانب که رو آری بتقدیر رکابت را از دولت عنان گیر و از هر طرف که نهضت نمود بیشتر قبالت با استقبال مویکب فرزند قابل
مبادرت جسته زبان حال مروض کرد و ایند بیت بهر منزل که کرد جلوه کاهت شود و بیهم شاهی خاک را ببت طوطی شیرین مجال قلم کیفیت
بدین سان رقم بنیاید که چون حدود و اجورد از وصول مویکب سستی نوزده حضرت انزلی منزل هر عالم کرد شد خبر ویرانی سلطان سعید میرزا سلطان
ابو سعید در قراباغ آزان برالسنه و خواه طوائف انسان جاری گشت لاجرم خاقان منصور بید فخره با بورد در آمده اشرف و احسان نولایت
بلو از م نیاز و شارب قیام نمودند با اظهار خلاص و دو کوشایی خدام مویکب پادشاهی زبان حال و قال گشودند و انجیر بدار السلطنه بر آه رسید
امیر تاج الدین حسن علی و امیر بی نظیر که در شهر با هر حکومت و دارو علی اشغال داشتند بصنوبرج و باره پرداختند و صورت واحد را بر
عرضه داشت کرده میرزا سلطان احمد با سپاه باران عدد بجزم نهم خاقان مویه انجیر مویکب و ابو العازی سلطان حسین میرزا با با اصداف
جلالت انما که در آن نوازش شایسته لوی کشور کشایم آمده بودند از آبیورد بجانب مرو نهضت کرده و امیر سار از الدین ملی بکت را بطرف

نظر

بطرف پیشاپه و مشهد فرستاد و میرزا سلطان محمود که بعد از کشتاری پدید آمد قراباغ کریمش بود در فراه جام با میر ولی بیگت رسید بن این
صورت معساکه روی نمود و شاهزاده منیرم برده شافت و حدیث و اتمه ناکر بر سلطان سعید زود بر ویان تحقیق انجامید چنانچه
مسئور گشت اکثر خلافتی بخاری بود اداری خاقان منصور طاهر گردید و فرج فرج روی امید بدگاه فالینسا آنحضرت آه روز بنا بران میرزا سلطان
محمود و طرف ماوراءالنهر در حرکت آمد و چون خاقان منصور از مرز گذشته بعضی بنشیند که میرزا سلطان محمود و بالشرکانه کت و خوف بسیار
از بیم فرسخی اردوی که میان پوی میگردد بعضی از مرز آن نوزده حضرت طلبیدند که مقدم جلالت پیش رفته سر راه بران شاهزاده خاقان منصور در وقت
که م جلی تجویز می نمود و فرمود بیت چه گیرم سر راه برگشته بدگشته بخت برگشته و میرزا سلطان محمود بخت و سلامت در حدود اند
میرزا سلطان احمد پیوسته و کیفیت حال بازگشته برادران موافقت و مراقتت کرد یکدیگر تکت تخیر خراسان دادند و از آب آموی که نشسته روی خود
بسر قند نهاده تا خاقان منصور مظهر لوا چون از قندهار کوچ فرمود بعد از طی یکدوم مرز سلطان ارغون جمعی کثیر از دار السلطنه بر آه بموکب
بجایون رسید و بعد از تعقیب کاب حضرت افتاب فایز گردیده همچون این حال عرض نمایند که بخت تخت همیشه تاج خریدون آرد
منه پادشاه گشت آگاه خاقان ظفر نیاه میر شیخ ابوسعید خان در میان زبده و فکی بر آه ارسال داشت و چون مشارالیه بدان طایفه
در آمد جمعی از اهل قندهار که متعرض عرض حال فرقی عباد میشدند مادیب بلنج فرموده بساط عدل داد و تمهید کرد آینه فرمود تا سادگی کرد
کیچ آفریده هیچ جهت مخرج کسی نشود و همین صفت و زلفت آنجناب بر رویان از جور و ظمان او باش و معضدان بجات یافتند در روز چهارشنبه
در رمضان سنه ۸۷۳ موکب بجایون خاقان منصور بخت و دولت همچنان اقبال و نصرت در رکاب بشمال کوه بولیکاه رسید سادات و قضات
و اکابر و اشراف که آن خبر بخت آرد شدند بر رسم استقبال نمودند و بانواع تعاضد و اصطیاح سرافراز گشته زبان به عاو شاکشودند و تخت
عاجی بیکت از فرزندول بجایون رشک افرازی سپهر بوقلمون گشت روز پنجشنبه تمام امیر مبارک الدین ولی بیگت از جانب مشهد مقدس رسید و بشا
زمین بوس مشرف گردید روز جمعه هاشم و مسجد جامع دار السلطنه بر آه طلبه بنام و القاب خاقان کامیاب ترغین پذیرفته از بسیار بر رسم شاه
باشیدند و حصانان عقیده بر که غلغله بخت و مبارکت با بکوش جوش خطیب منبر نیاید گردون رسانیدند نظم حسره کاران عدل طراز شاه
حالی مکان بنده نواز چون قدم زد سوی سواد بر آه کشت ظایر زندهش رکات روی در شد ترین از ماش نقش سکه موافق کاش
یافت از نام شاه دین پرور سر منبر چو روی ندر زبور آب بخش عباد یافته نشاند آتش ظلم خسته جوی غایب از سحاب عدالتش عالم گشت چون
گلشن ارم خرم و اجمعه علی الصلوة و التسلام علی النبی الاکرم محمد المبعوث بکلام الاخلاق و محاسن لیتیم ذکر و وصول ان شایسته
اوج سلطنت و سرافرازی سیاح زانغان و طسوط ساختن جناح عدل و بنده نوازی بر مفاخرق متوطنان بلدان
خراسان بروق تجار با هم و صدق نواز از اجار عالم بیت شایسته انسر کیانی زمینده تخت حسروانی سعادت مندی تواند بود که چون
بیر دولت و اقبالش از مطلع سلطنت و استقلال طلوع نماید که سرشکان وادی نامرادی در سایه لطف و انصاف جای داده از تاب آفتاب قدر
و اعتساف بر بانه و شنه لبان مسالکت بیدادی رانند لال عدل احسان سپراب ساخته بفضای راحت فرانی بر او همان رساند کلزار ریاست
و سرافرازی از ان درون آید که بدست رحمت و دلنوازی خایار از انرا پی تمهیده بیرون آرد و در جو یار با ایت و کامکاری بنهالی قبالی از ان
نشاند که سایه کرمست و دلدادگی بر مفاخرق سرگشته گسترده معمارش صورت جهانانی بان قصد مشید سازد که حضور بقواد مسالی شریعت انحرافی
راه نیابد و انرا پیش از آن گسترانی بان بیت لامع کرد که شرار شر و جنات روز کار سالکان مسالکت مسلمانان سآبه نظم بود مخصوص
گیتی ستانی در اوج غلت انحرافی چو علام ایلت بر فرزند رعیت پروری را پیشه سازد بی آسایش اشراف نشان کند بتمیز قدر عدل
واحسان و چون در ان اوان که تمام میرزا سلطان ابوسعید کور بکان در قراباغ از ان بعضیل انجامید در دو مان حضرت صاحبجران میرزا
کوردان غیر خاقان عالی مکان بر انغازی سلطان حسین ببادر خان کیتی ستان که ماصدق این محمود تواند بود موجود بود پادشاهی انبار که کلام سخن
طرز له معایده السموات و الارض منجز از طول و عرض مملکت اوست منافع سلطنت ولایات خراسان را بر طبق و اتمه یونانی عکس من بسیار بعضی

بیت
مبارک
استیصال

این حضور و کامکار و او تا در روز جمعه ششم ماه رمضان سنه ثانی و سیم و سبانه در تخت حاجی بکیت بیاض خان شریف برده قدم بر سر جبهانی نهاد
و تکلیف خاقان سید محضرت پناه ازین مقدم آن پادشاه عالیجاه غیرت افزای او نکشید و نه نکشید مهر و ماه گشت و در آن ملک تسلیم چهارم از
رکات حساب عدالت آن سلطان سکندر در سگاه در نصارت از ملک بختم در گذشت و آنحضرت پشت بر سینه محبت و کامرانی نهاد بدلی قوی و
ای ضعیف روی تمبلیت تمام جبهانی آورد و پر تو عواطف و اشفاق بر تنظیم امور جمهور زد و یک و دورا کلمه جناب مرحمت و احسان بر مغان طو
انسان کبیره و دور تقویت ارکان شریعت فراوان استقام قواعد احکام ملت بهینا فرایین مطاعه نفاذ انجامید و در باب رعایت سادات
و قضایه و فضلا و در باب درس و فتوی نهایت سعی و ایتمام تقدیم رسانید نظم شمار انوار عدلش ملک روشن زلفش شمشیر کتی چو کشتن
رفشته ابل عالم را ان داد بعدش عدل کسری رفت از یاد اساس شرع از عیش متین شد و عا کوشش به روی زمین شد و چون خاقان
منظور او پیوسته دست تو قلوب لای ابل بیت سید لوری و بر کردید کان انکارید الله لیدیب حکم الرحمن ابل البیت و بطرکم مطهر استوار داشت
و غیر نقش محبت و مودت عمره ظاهره خاتم النبیین صلوات الله علیهم جمعین صورتی بر جام دل نمی گاشت در آن ایام که بر سر سلطنت خواست
کتن یافت و ششده انوارین پروری آنحضرت بر اطراف آن مملکت یافت رای شریعت آرا چنان اقتضا فرمود که خطبه و مسکه با با ساحی بقای
اندر محصورین مزین گرداند و صحبت این نیکو ساجی در اطراف آفاق انتشار داده او زده بجهت بقا عدل شریعت بی با شی از یوان کیوان بگردانند
جسوسی از معتصم پناه بهب خشی که در آن زمان در دار السلطنه براه بعایت معتبر و مو قرب و نذیر پادشاه سلطنت مصیبتناقه در باب ترجیح رسوم ابل
سنت نماند که از تغییر خطبه منع نموده چون محل عقبتی عدم قبول الناس انکاحت بود در وزیر خطه خطیب بدستور مشیر زبان بقدرات خطبه
کشود و بعد از اوقات پادشاه محبت صفات را و اعید عهده از دواج با ورة التاج سلطنت شهر با نو بکم نیت میرزا سلطان ابو سعید از حاکم
بما یون سر بر زده مجلس شرف را بوج و سادات و قضایه و علما و اشراف زینب و زینت داده همه عهده پناه با بین شریعت عزاجها که کجای
و محض محبت و شادمانی آرایش یافته بهر جهان دیده و خود جو ابرو او بر که سالها در حبیب و دامن پرورده بود بصورت نیاز ساز کرد و در
که عروس سیم اندام ماه تام در جمله ملک فیروزه غام نقاب از حصار نایض الا نوار بر گرفت شاه عالیجناب با طبعی چون آفتاب بجزه عدت
ایاب خرامیده معارفند بر پیش کامکاری با با سعید اوج مادی سمیت و قروح پذیرفت اما بحسب اقتضا قضایان حضرت اعلی و حمد علیا صورت
الفت و استیناس اتفاق نقیبا و بعد از چند گاه خاقان عالیجاه او را طلاق داد و بفرستد فرستاد و خواهرش پائیده بکم را در جبال کجای کشید و
پس الجابین محبت و مودت بوقوع انجامید و بعد از آن ایام که دیده انتظار دیده پادشاه کردون غلام بدیدن عزایس بکار مراد و مراد و مراد
بود با عدالت باغ مراد که چند گاه بیاض جهان آرا موسوم شد فرمان فرمود و مکاران مدتی و عند سان عا ذق چهار باغی وسیع چهار صد چهل
جریب و صغری رفیع و رعایت زینت و زیب طرح انداخته اسنادان بنا و حلقه و اما آغاز کار کردند و در باب تکلف و مناسبت و نظافت
آن بوستان جنبت صفت کمال جد و ایتمام بجای آوردند و در آنکه زمانی باغ جهان آرای با بلیت جلوس ببا یون پیدا کرده خسرو کشور کشای اند
باغ نافعان بد با نافع بود و مادام الحیوة در باب زینت و تعمیر آن گلشن فرخنده سعادت نهایت سعی و اجتهاد بدیل میفرمود لاجرم قضای دل
کشایش چون عرصه بهشت پر گل و ریاحین شد و هوای روح افزایش مانند نسیم آردی بهشت فرخ بخش اول گلین گشت از نصارت ریاض حضرت
آئینش سبزه نایب شهر شماری بر دواز لطافت آب عدوت آبش چشمه حیوان عرق خجالت بر چین آورد نظم لطیف و دلکش آب و هوای
سبک نثری فرخنده جانی درختان چون تیان قد بر کشیده زیکه که بجزئی که کشیده نماند سر و کز خست جز داشت خط طوبی لهم بر بر
گاشت کنگره عمارت دلپذیرش زبان ملین بر خورق و سید بر در از کرد و دستورش از جنت کینه پیر مستدیر کوی تقوی بود بیت از عمارات
دوست در شویر جبه نایب و قصر سید و انوار و الشکره العالی الکبیر و الصلوة والسلام علی النبی البشیر التذیر ذکر و حصول زمره از
اه و وزرا و صد و ربعا دست طاعت خاقان منصور و بیان سر انجام بعضی دیگر از احداث عمارات و عظیم امور
بعد از اوقات که در دار السلطنه براه بین جلوس ببا یون ع شرفت کارگاه کردون امیر صاحب محبت صاحب تدبیر مرجع و عا ذق

سلطان

و لطافت

نصرت عالی

فضلا درین صحنه نظام الدوله و الدین امیر علیشیراز در دوی سلطان احمد میرزا جداگشته بکازمت حضرت اعلی رسیده و با صنایف الطاف و احسان
 سرافراز شده در مسکات غلام بارک جهان پناه منظم گردیده صورت حال بر سبیل اجمال آنکه آباد کرام و اجداد عظام آن امیر قشاق عظام از قیام
 الایام در مسکات مخصوصان دو دمان میرزا عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور کورگان نظام داشتند و نقش منقبت کوکلتاشی بقلم اعتباری راجع خاطر
 اولوالابصار می نگاشتنده آنجا سبده ایام غلویت و مبادی او ان صبی همواره در خدمت خاقان مظفر لوی امیر میرزا بود و در وقتی که آنحضرت
 با میرزا ابوالقاسم با برصاحت می نمود امیر علیشیراز خدمت آن پادشاه عالیجا جهتیار کرد و چون میرزا با بر وفات یافت و خاقان
 از مشهد مقدس بر دستاخت آن امیر صافی صغیر میرزا ان ولایت توفیق نموده و تحصیل فضایل و کمالات مشغولی فرمود و در زمان دولت سلطان
 سعید به دار السلطنه براه آمد و در روزی چند در ملازمت آستان اقبال ایشان گذرانید تا فراخور حال ترتیب رعایت نیافت نیازان
 از خراسان بفرستد رفته در خانقاه خواجه جلال الدین فضل الله ابو الفیثی ساکن گشت و اکثر اوقات را بطلعه مصروف داشته که بی امیر میرزا
 محمد ترخان و امیر احمد حاجی که صاحب جهتیار سرکار ماوراءالنهر بود اختلاط می نمود و درین ایام که میرزا سلطان احمد بنا بر توجیه خاقان
 منصور بصوب خراسان آریاب آموی بگذاشت امیر علیشیراز همواره در آن شد و بعد از تحقیق ببرد آنکه سلطان سعید و اسبیل خاقان مظفر
 بر بلده فخره براه از امیر حاجی اجازت حاصل نموده روی براه آورد و قریب بعید فطر سعادت ملازمت خاقان صاحب نماید در یافت
 و بعد از آمدن آن سعادت صورتی دیده بدیدار طلعت فایض الانوار خاقانی روشن ساخته التفات و عنایت جنابیت شامل گشت و در
 روز عید از تیاج طبع فغان و قصیده بلائیه که بر عبت از ان رشک لولوا آیدار و حضرت جواهر شاه همواره بود شایزم بهما چون فرمود و تیاجی بود
 از ویاد اقطاع خاقان عدالت نهاد گشت و روز بروز اعتبار اقتدار امیر فضیلت شکار در خدمت آن پادشاه کامکار زیاده میشد تا که یکجا
 رسید که سرانجام حاجی عظام امور جمهور نزدیک و دور برای صوابانیش تفویض یافت چنانچه از ضمن حکایات آینه بوضوح خواهد انجا میدانشان
 اعلی و بعد از اوایل ایام جلوس خاقان منصور امیر سعید مراد با فلاحی که در بخت ان دولت سلطان سعید بود با جمعی از قرابان و مولانا قطب الله
 الحانفی و خواجه قطب الدین طلاس سمنانی و خواجه سیف الدین مظفر شایکاره از جانب عراق و آذربایجان بدرگاه خاقان عالیجا رسیدند
 و امیر سعید مراد منصب امارت مشرف گشته خواجه قطب الدین طلاس مشرف دیوان بهمان شد و مولانا قطب الدین با مرصداست خصصا
 یافته هم وزارت تعلق به خواجه مظفر گرفت و معارف ان امیرزاده محمد سلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود و میرزا کوچک لقب داشت
 با والد و والد خود میرزا سلطان احمد بن میرزا سعید احمد بن میرزا امیران شاه بن امیر تیمور کورگان از طرف قراباغ آران به دار السلطنه براه
 رسیدند و خاقان منصور ایشان بر منظور نظر رحمت و اشفاق گردانید امیر کوچک را بصنایت بلبل و علم و خیل و جسم مغرور و محترم ساخت و
 عنان خلیفه مملکت و مال را بقصد اقتدار او داده که کما تیغ تبرش بر داخت و بعد از ان و لاشاه بچی و الی سستان و امیر حسن شیخ تیمور بدرگاه
 عالم پناه رسیدند و ملحوظه بن عاطفت و رحمت گردیدند و بعد از ان اوقات امیرزین العابدین ارلات بلازمت خاقان جنبه صفات رسیده
 به تیغ ولایت پنج شیرخان نامور گشت و با اتفاق هم خود امیر میرزا محمد بن امیرزاده شاه ارلات بدینجانب ساقه میان ایشان و امیرزاده
 معول که از قبل سلطان محمود میرزا در آنکه بود و متعاند روی نموده و بار علی گرفتار شده امیرزین العابدین اولاد پات رحمت تصرف در آورد
 بار علی معول را مغلول شهر فرستاده شهنه سیاست حضرت خاقانی او را تقبل رسانید و بعد از ان ایام خاقان کردون غلام امیر شیخ زاهد طایفی را
 با ولایت استرآباد سرافراز ساخت و بدینجانب رفت چنان شود که میرزا منوچهر که مراد کلا تر سلطان سعید بود بعد از
 قراباغ خود را بنواحی ساری رسانیده و لولای شوکت بلند گردانید امیر شیخ زاهد طایفی آن جناب حال در خاطر نگذاشت و ناگهان بر سرش خاست
 تحت و چون در انوالی حیات باز پرداخت چون سلطت سینه از تقالی و لولای کج گشته اند بیدار بدان سان جریان دارد که برگاه صبح
 دولت و اقبال از طلوع آفتاب و آبی بر آید و آفتاب جا و جلال بطلعت حدیم المثال عالم را بسیار به متعاقب شام محنت فرجام نوازیست
 نماید و شگفت انجام مصایب چهره کشاید در ان اوقات که نیز سلطنت و استقلال خاقان سوده جناب ابوالغازی سلطان حسین میرزا

در کار

بصیان

اطراف و لایات خراسان بنور ساخت و ما بچه لوی کشور کشای انحضرت ساجده کت بر مغارق سوتطان آن بلدان نه اخت و والده انحضرت محمد
علیا فیروزه سکیم در چهارم محرم الحرام ۷۳۳ در گذشت و در بیست و نهمین روز جو زمین بمشین گشت و خاکان حضور بوزم تعزیت قیام نموده
چند روز نجات کلام و اطعام طعام اشارت نمود و جمله مظهر محمد صومعه در کوچه خیابان حلیه در غایت تکلف و زیباتی بنا فرمود و اولی
یومنا بد آن گلستان جنب نشان محمود است و زینت کا که محمود مردم زدیکت و دور آن بچو الغفور کشتار و در بیان نهضت میرزا
یا و کار محمد از آذربایجان بعزم تسخیر ممالک خراسان در آن او ان که میرزا جهان شاه ترکمان با میرزا سلطان ابوسعید کردگان
صلح کرده از خراسان بصوب آذربایجان مهاجرت نمود میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا باغیر بن میرزا شاه رخ بن امیر تیمور کورگان
باشارت غم خویش پائیده سلطان سکیم که فاضله عاقله بود و در تربیت بر او زاده سی طبع عمیق و طهارت میرزا جهان شاه اختیار کرده چند
در غل بابت نصرت پیش در غایت و غایت اوقات گذرانید و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه ابوالنظر میرزا حسن بیک در عظیم و احترام میرزا
یا و کار محمد بیشتر مبالغه فرمود و چون خاطر حلیه از میرزا سلطان سعید جمع ساخت بعضی از امارد خراسان را با سپاه فراوان همراه شاه زاده کرده
و او را مستحیر مملکت موردت ترغیب نمود و میرزا یادگار محمد بعزم خود غور علم جهان گیری افزاشه تخت بجهان شاخت و امیر شیخ طایری انصوت
لشکر او انزام یافت چون این خبر بر عرض خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا سید امیر ناصر الدین عبدالخالق بن امیر نظام الدین احمد بن امیر
فیروز شاه و امیر مبارز الدین ولی بیکت مابرم ایلیا با فوجی از سپاهیان شجاعت آثار باستقبال مخالفان روان گردانید و ایشان از پیشاپای
بمخلفان رفته روزی چند رحل اقامت انداختند و خاقان منصور میرزا کجیکت را از عقب ارسال داشته شاه زاده در سملقان با برادر ایلیا
پیوست نگاه با خاقان روی میرزا یادگار محمد که از دیننده ستر اباد بیرون آمده بودند و بعد از وصول بمنزل شورا بمقتضای نشانی که از پای پیوست
اعلی بدیشان رسید خاقان از میدان قتال عقبه در کوه خردس بلای که رفت و دستانت رشک خلکت اخضر و غیرت سد سکندر بود و کشتن
نمودند و میرزا یادگار محمد بسایم انکوه گردون شکوه رفته چون مشاهد نمود که کمند اندیشه بکنه شخیر آن میرسد و امن تمی بر افشاند و باره گیر میرزا
طرف اسرا برانند از آنجا سب خاقان کوکب موکب بشایخ چهارم ربیع الاول ۷۳۳ از در استتافه ایات نظرات افراشته مشهده معتقد
محل نزول بایون ساخت و نوزم طواف مرقد مطهر سوره و ضحبت اسرار امام علی بن موسی الرضا علیهما التحیه و الله عاجبای آورده خدام و مجاور
آن سده سینه را بصلاحت و انعامات پرداخت و چون میرزا کجیکت و امارد ایلیا جز قرب وصول کوکب نصرت شفا شوند از کوه خردس بلای
پایین خراسیده در عقب میرزا یادگار محمد بولایت اسرا بران وقوف یافته عزم نوبه میدان ندم جرم فرمود و برالکت مادکان همورد کرده از جلگه
جوشان و بطن فریاج شعب کوی که در میان جوشان و اسرا بران حلیت در آمد و میرزا کجیکت و امارد ایلیا در آن منزل بار دوی نصرت آثار رسیدند
و جز رسیدن میرزا یادگار محمد و سپاه آذربایجان رسانیدند خاقان منصور چون از حال دشمنان معذور خبر یافت سید مراد او غلامی و میرزا علی میرزا
و شیخ ایل او غلامی را بجز او برادر برسم مغلامی از پیش روان ساخت و آن شب بهتیه اسباب بیکر و استمالت مبارزان شجر گذار پرداخت امار
ایلیا با امیر علی طایر دو چار خورده آغاز کار کردند و امیر علی غالب کشته بشید مراد و قتل سید و دیگران روی بار دوی بجایون آورده
ذکر محاربه خاقان منصور مویید در منزل چهاران با میرزا یادگار محمد صباح روز دیگر که خسرو فیروزه از زینت بفرم حریکت
لوی بصیاد رخصتای پهر خضر ابر افراخت و از شعاع تیغ عالم اقطاع موکب کوکب را انزام داده صیبت تم و فیروزی در بسید جزا منتشرا
خاقان منصور نظر لوی ابوالغازی سلطان حسین میرزا بعزم رقیب امور مصاف و وزم سالکان مسالکت خلاف به بنی بدیل را بچون حمایت
غنایت الهی پوشید و بر بار گیر تائید ناغناهی سوار گشته در عقیده شایسته عظیمه لوزم اهتمام تقدیم رسانید سرور می بیند با همین جلالت پسر
مبارز الدین ولی بیکت مخوض داشت و در یاسه سیره بسرخه شهادت میرزا کجیکت و امیر عبید الخالق باز گذاشت امیر حسن شیخ تیمور و امیر خول
و امیر شیخ ابوسعید خان در میان راه را دوی معترض نمود و پیش پیش بایون در عقب لشکر فیروزی اثر مقام و آرام فرمود سپاهی آراسته شده که هر دو
تیر چکت بر او سواریم بکایون افشان ایشان سپرزین قصاب بر کشید و ننگ بیدکت در یاد خوف نمان جانستان ایشان چون شکر

در این کتاب
میرزا باغیر

پس گردید نظم حیدر جهانگیر شهنشاهی سپاهی بیاد است و پادشاه جمعه نزد خدیو و همه نیز خجسته بصره و شیر و بدیه یا نهنک گرفته بکف خنجر خونین
بوده بنیزه سر بر کشان و از آنجا شب ابوالمظفر میرزا یاد و کار محمد شید ز غم بهمین سیریلوئی تیز کرده بسیدان تیز خرا میسید و روی بتعبیه لشکر آورده خود در
قول منزل کردید امیر علی جلایر را بد بر آنجا بجای داده و امیر محمد علی خاری بر لاس و امیر سلطان حسن اربنکی بکو، خاخر متاد ایوب و شیخ جلایر و محمد کوکلتان
را بر اول ساخت و بکثرت عذوه و عذوه بود و درایت نخوت بر افراخت و اخی سبک شاه ذروه در آن روز بکثرت از او راق اشجار زیاد بود و چون
از تهم و اسخند یا کوی تنوق میر بودند نظم همه تیر خشم و همه کینه کوش همه بچو دریا بکوش و خودش گرفته بکف تیغ بر آن همه که حمله چون شیر خزان همه
و بعد از استن صف لشکر آن دو خسر و جلالت اثر در برابر یکدیگر با ایستادند و سوراخند اخته با شغال آتش قتال فرمادند امیر سلطان حسین چون آفتاب
جهان تاب تیغ ندانده و از نیام تهور بر کشید و مانند بهرام خون آشام در مقام انتقام ثبات قدم و زدید و میرزا یاد و کار محمد پیکان دلدوز بر سپهر قراب و
و خندک چهار پرده کمان کیانی نهاد فغان کرمانی و کوس بکوش نگاهبان آسمان رسید و چهار تهم توران نقاب کلبی بر روی آفتاب عالم تاب چو سینه
نایره حرب آتش فدا در غم جانها کند و تند باد حمله نماند بقا از جو مبار و جو بر کند نظم دلیران کین رایت افراختند بصد سر کید که با خستند
چنان ریخت خون تیغ غارتگراف که شد لاله کون خاک دشت اصاف در آن اشا از بر افکار سپاه خاقان منصور امیر مبارز الدین ولی بکیت
بیک حمله جو افغانان را منهدم ساخت و امیر حسن شیخ محمود از دست چپ در میدان ناخسته بنیاد حیات فوجی از دشمنان را بر انداخت میرزا
یاد و کار محمد چون آن شیر پیشه تهور یعنی حسن شیخ محمود را در جو افغانان دید بر طرف حمله آورده اما از قدر ظاهرا بر ساخته بر عقب سبلی طرف مال گشت و
خاقان رستم خصال انحال مشاهده نموده بهادران بکوب همایون ز فرمود تا شبه کردند و خاقان سهام خون آشام ما از آشیانه کمان در پرواز دور
نظم دلیران دشمن کوش تیر خجسته سوی ترکش تیر بردند چنگ بهر تیر گشت انداختند یکی از زمین سحرگون ساختند و با وجود دیدان تیر
مرک تا تیر فوجی از دشمنان سپاه ترکمان بجلالت سوار خود را نزدیک موبک ظفر اثر رسانیدند و دست با استعمال تیغ و نمان برده نیزان کارزار
مشعل گردانید و در آن محل خاقان پر دل بقوت شجاعت کامل وقت شهادت شامل بر سر دشمنان تاخت و بصیرت حمله قیامت هلیب زلزله را در کار
حمیت و شکیبایشان اکنده همه را پریشان و گریزان ساخت و باقی هر چند که تخیر بودند ولیر فی الحال گریزان شود از حمله شیر تهور مصاف
بند بگریز زود ابو بکر بهر بر کی ماند و در شجاعتی که در تاب و توان خود را از رستم و نمان زیاد می نداشتند و در جرات و جلالت اسخند یار
روین تن با فاش کوش خویش می نگاشتنده مانند پشه ضعیف نهاد که با نند با دستیز و مثال مواکب کواکب که از اشعه خوار آفتاب بگریزد از آتش
صبر صبر پادشاه شجاعت پناه و لمعان تیغ و نمان خاقان نصرت دستگاه روی تیر و جوی فرار نهادند و بشران نمانید آهی و کار سازان
شاهنشاهی بصیت روح افزای قح و فروری و بشارت و لکشی ظفر و هر روزی در دادند و خاقان منصور که بچکان از آفتاب نموده زمره از ایشان
بغیر تیغ بهادران موبک نصرت نشان قبیل رسیدند و فرقه امیر میر خجسته تسلط و اقتدار گردیدند بهلول کاشانی و شیخ سعید طغانی و محمد گلستان و امیر تهور
و امیر محمد علی خاری و سلطان حسن اربنکی از جمله سیران بودند امیر ایوب و امیر محمد و سلطان حسن شجاعت مخصوصان آستان سلطنت ایشان
سجده یافته بجهت نام بردگان راه بیابان هم می بودند و خاقان منصور بعد از اختصاص قح و ظفر نواز هم همین غنور بجهت هم رسانید و امیر حسن
شیخ محمود با یالشت سرباز و فرستاد بنشین نشان و نمیت بستر ریخت و کرامت العظاف داد و آن مسافت بعیده را در غایت استحال
سرعت علی فرمود چنانچه از مشهد مقدسه در عرض سه روز به دار السلطنه برآه در تحت حاجی بکیت نزول نمود مستظان زوایای خدمت کاری و
مشکنان بجایای امیده واری دید تا مظان کشیده از جناب موبک بهر راست روشن ساختند و نواز هم شکر و شای از و سباز و تعالی بجای آورده با یقین
نمود و عده فاسد پر دختند و خاقان عالیشان در آن زمان میان سعید بران قشلاق نمود و ظل ظلیل عطفت و رفت بر مغارق متوطنان بلدان
خامسان بود فرموده الحمد لله الشکور العبود ذکر وصول بعضی از امر امیر از جانشاه بدرگاه خلایق شاه خاقان افان
و ارتجاع رایت دولت میرزا یاد و کار محمد با دوا پادشاه آفر با بچکان و عراق در آن زمان که خاقان و افرتور
ابو الفخانی سلطان حسین بهادر و بیای سعیده روی بتعبیه سپاه عین و نشاد آورده و بقیه اوضاع التسلیح پر خنده چهار شده این غر و مناجات

در حمایت خرم و دان ایام که با جرم از فرزندان خاقان منصور پسران گلستان ارم حاضر و خرم بود زمانه بی شرم و سپهر بی آرم آغاز نگار می کرد و در پیش
 در مسکن خفا شروع یافت که میرزا یادگار محمد سلطنت جمعیت امیر حسین شیخ تیمور را که در دیند استرا با نوشته بود و میرزا شیخ شجاعت از هم کجیت و حسن بقلیه شماس
 که کتبه بجهت چند فرزند آمد و بدست نیازمندی در دامن دولت شاه زاده او کجیت و بگردانست از پیش فرج فرج از سرداران حسن بقلیه که از کون
 خاقان سخن فرموده روی باروی دشمن آوردند لاجرم آنحضرت بر سایر ایرانی اعتماد گشت و جهت رعایت خرم روزی چند از اقبال امیدان زدم
 در گذشت و از جرم کج فرموده از قطع منازل و مراحل میبندیدند و در صورتی که باقی بماند و واجب الاحرام احتیاج از آن فراتر
 علی ابن موسی الرضا علیه السلام و انچه موده ادب طواف آن قبر عرض مطاف بجای آورده نصیارت را با عرض دولت را از بارگاه واجب
 العطاء یا سالت کرده بطرف پل خاتون که محل نزول اخرون بجایون بود روان شد و بعد از وصول آن منزل موقوف عرض رسید که در دار السلطنه
 همراه خوفاهی عظیم دست داده و تقدیر ملک قدیر ابواب سید و بروی متوطنان انداخته و متباین بمقال انگه در خلال احوال گذشته خواهد بود
 اغلب سببت بخواجه قطب الدین طلاس سمنانی سخن تقریر از بعضی حضرت خاقانی رسیده و خواجیه طلاس مؤخذ و مقیده شده مسلح مسیحه بر
 دنیا یکی فرود آورد و خواجیه عده ای که با او در محاسب شراف دیوان علی داخل کرد و درین اوقات که برویان از سایه چتر سعادت خاقان منصور
 دور مانده بودند خواجیه عده ای که با اتفاق خواجیه نظام الدین نجیب سمنانی در برهه بهر تمام دیوانی اشتغال داشت بر عجزه و رعایا در
 حواله کرد و باقی میداد و آه از سینه مظلومان بر آورد و کار رعایا با مضطرب رسید و هم به انجا انجامید که خواجیه نظام الدین هجوم نموده خواجیه عده
 بوقتی که در دارالعداله میرزا شاه رخ نشسته بود ابواب انصاف بروی خلق بسته سنگت باران کردند و او بیکی از خانها در رسد که کتبه
 میرزا حیل از آن محله جان سپرد و چون در منزل پل خاتون انجیر بعضی بجایون رسید یکی از اعیان ملازمان آنسان سلطنت ایشان بوجوب فرمان و
 الاذعان بهر شرافت و خواجیه عده ای که با او در محاسب شراف دیوان علی داخل کرد و درین اوقات که برویان از سایه چتر سعادت خاقان منصور
 بساط عدل انصاف و رفع رسوم ظلم و اجتناف بداد سلطنت برهه ارسال داشت و نشانی که باب استکالت متوطنان انداخته شرف اصداید
 و امیر علی شیریدان بلده فخره شرافت بکفتمای عادت جمعی خویش جراحات جارحات ایام بر ابرام هم مندر علی ساخت و بعد در محله در استکالت
 مظلومان دست میدکان و اسیقتال بنال ظلم و عدوان پرداخت و فرمود که تا آن نشان نموده نشان را در روز جمعه بر سر سینه خوانند لاجرم خدای
 ملحق و آسوده خاطر گشته زبان بدعای دوام دولت خاقانی و در دیدار جاه و جلال مقرب حضرت سلطانی گشودند و چون امیر نظام الدین علی شیر
 بار روی بجایون معاودت نمود خواجیه نظام الدین نجیب سمنانی اختیار گشت و خواجیه قطب الدین طلاس گرت دیگر بر بند شراف دیوان نشست
 بعد بدان اخرون بجایون از پل خاتون بصوب قندهار توردان شد خاقان منصور طرف دار السلطنه برهه منقضی نمود و بنا بر آنجا که در آنجا که در
 سابع نظرگاه ترفل فرموده در بجهت ماه انداخته با لنگ مشرف که در برابر پل سالار است شرافت از انجا تائب میرزا یادگار محمد چون از مراجعت توب
 خفا شروع یافت بوصول جوس محکمت خراسان امیدوار گشته تا سههده مقدمه عنان گیران بگشاید و بعد از آن ایام میرزا سلطان محمود
 از آب توبیه گذشت در حدود پنج و خان مظیان بوج پستان رسانید و این چهار در روی خفا آثار اشتهار پذیرفته طایفه که برده شفا و کج بصیرت
 ایشان را پوشیده بود قدم در بیابان بیابان فرار نموده و انجمنی موجب پریشانی ضمیر میرزا حضرت خاقانی گشته مناسب چنان نمود که چند روزی از بیجا
 در محله اعدا حاضر شدند و از آنک مشرف بدشت مسلمان نقل فرمود و درین منزل نیز بسیاری از مردم بیجاقت از توب کب بجایون تکلف جست
 بصوب فرزند انصاف دادند و پریشانی تمام باحوالی اردوی خاقان کردند و غلام راه یافته اعلام حضرت فرجام اندشت مسلمانان بر راه
 متوردا با متوجه تیره نو گشت بصلحت آنکه روزی چند اخرون بجایون داد و انحصار که مانند قطعه سپهر و قیادار کند نوایسار و نه کار مصون و بگردان
 در محله سازد و انجمنی بجایون بر جایب مناسب دادند و درایت توجیه بر فرزند پسر و در حصول بحد و در موضع احمد توفی که از خاک بر گرفته
 آنحضرت بود پیغام فرستاد که اگر حضرت اعلی بایکد و نوکر شریف می آوردند در قطعه را یکشایم و الا طریق اطاعت سلوک نمی نایم خاقان سعادت
 متوجه شدند و این سخن بر آنست که عنان گیران بصوب کنایب مرغاب انصاف داد و چون بجهت از آنکه میرزا ابراهیم و پسر علی و سایر علی و خاقانی

در کتب است

و از مردم ما و از آنکه سلطان باقر پسر سلطان و سلطان باقر در سن و پنج در پیش فوجی سالک طریق قرار گشته لاجرم میرزا عظیم و میرزا حسن و جلال
طاری شده و ایندانش که بکدام جانب توجه نماید در آن اثنا قاضی یوسف نام از نزد امیر مظفر برلاس بدرگاه کرد و آن اساس رسید و عرض
داشتی سایر مضمون آنکه فوجی از سیدگان خدمتکار و مخلصان اختصاص آثار چون امیر میرزا محمد ارباب با چهار فرزند از حبسند و جمعی کثیر از مردم
دولتمند در فوجی اختیار به او در می گویند حضرت شجاع جمیع نموده اند و انتظار طلوع ماه نیم علم حکم می کشد امید وادی آنکه پسر این محمودان بر
اخی معصود و نور افشان کرده اند آنچه صلاح دولت خدام عالمی باشد بوقوع می یزد و این التماس نیز قبول اقرآن یافته بود ای اختیار از غلامان
پادشاه کامکار شکست آنرا گشت و امیر مظفر برلاس نیز ملازمت سرفراز شده و از مخلص و بندگی و مراسم نیاز و مسرگندگی بجای آورد
و نیز خصایت خاقانی از حسب مهربانی بر ریاض آمالش و زید که محمول اثر معصود و محمول شجره بهبود امید و گشت از اختیار منقضت بجای آورد
از لایسان اتفاق افتاد امیر میرزا محمد با اولاد و اقربا بقتل توایم سر رسید و انتقام نمودند و بوفور الطاف خسروانه و احطاف پادشاهانه
از امثال اقران بسیار و تشنه یافته و از آنجا قرین من و سعادت کوچ بوقوع انجامیده چهار باغ نصیبه میزند از غلظت کوس منقول بجایون طبع
اودزه کردید و از اطراف و جوانب جمعی کثیر از اهل خلاص بلازمت سده بلند مرتبت رسیده مکارم خسروان افاق همه را برید رحمت و اشفاق
سرفراز گردانید و حضرت خاقان در همان منزل قامت داشت تا وقتی که ریاست منقضت بصوب سمرقند است برافراشت ذکر
جلوس میرزا یاق و کار محمد بر سر سلطنت خراسان و بیان همه ارجیف و تعدی امر اعراف و اوزر با یکجان در
اوان که خاقان عالی شان ابو القاسمی سلطان حسین بهادر خان از آنکس مشرف بصوب قلعه تیره تو کوچ فرمود بود با کار محمد میرزا در ولایت طوس بود
آنکه شاه زاده پانیده سلطان یکم حرکت امیر فریدون برلاس و سلطان محمد چهار شنبه از منزلی که در بیرون مرآت داشت شهر را دیده آن بلده را
را بصلط نمود و تقارن شاد و یازده فرمود تا در روز جمعه ششم محرم الحرام سنه خمس و سبعین و تا نمانه خطبه نام ابو مظفر میرزا یاق کار محمد خوانده و در میان ایام
مولانا حسن شاه شاعر قصیده در مدح پانیده سلطان یکم در سلک نظم کشید که مخلص است بیت همچنان که فضل حق عالم سلیمان دار رسید
حکایت طبعش زمان پانیده سلطان را رسیده و چون میرزا یاق کار محمد بولایت جام فرامید با هم کار و اشراف بلده مرآت استقامت نامهار و آن
و از حال شهر که شده از حسب سلطان حسین میرزا که با آب مرغاب رفت و امیر حسن شیخ تیمور را بصلط آمد و تعیین نموده رایست عنایت مستقر دولت
و عظمت بر فراخت و از راه رباط سحاب به راه در آمد سادات و قضاه و اکابر و اعیان برسم استقبال استقبال نمودند و شاه زاده پانیده
قیام فرمود و همه را پیش پدید بر سرافراز ساخت و از روز که فرود در طریق محرق بود بالنگت که در میان منزلی گزید و در روز دوشنبه پنجم محرم
که دیگر روز تریج کسین بود و سیاح را فان شانت و سر سلطنت خاقان سعید که چندین سال از فرود طلعت اولاد آنحضرت عاقل مانده بودند
بر تو انوار حسین آفتاب قرین نمود گردانید و امر اوزر با یکجان که قرایان ابو مظفر امیر حسن بیگت و کومت شاه زاده بودند در خراسان سیل آفتاب
نمودند و انجانب همه را در باغات و بساطین سلاطین و منازل حبت این فرود آورد و رعایت در باره ایشان متقدم رسایند و چنان
مقرر شد که در خطبه نخست دعای دوام دولت امیر حسن بیگت بر زبان رانند آنکه امیرزا یاق کار محمد را نام بر بند و میرزا یاق کار محمد بعد از کنگ برید
جهانبانی منصب اشراف دیوان با بخواجه طیب الدین طلاس سمنانی مسلم داشت و زمام سرانجام امور حکایت و مال را بعهده اختیار پانیده سلطان
یکم باز گذاشت و چون آن شاه زاده ساده پیش و عشرت بسیار مشرف بود و اکثر اوقات با تخریج با ده کلر نکت و اشاع نغمه خود و جنگت
مینمود و اصلا پروای بصلط امور حکومت نمی کرد و از برکن طلی صا در میشه شرط بازخواست بجای نمی آورد امر از ترکان در اطراف ولایات خراسان
ایواب جو و طغیان بر روی رعایا و چهاره کان کشاوند و طوفان بلا بالا که فیه بسیاری از خراسانیان مردم در وادی جهانمانند سلطان طلیل
امیر حسن بیگت در آننگت را و کان حینه اقامت افزائش مستقر منو طغان آنکه و میکشت و ظلم و تعدی امر او برادرش زینل بیگت که در ولایت
خراسان بودند از حد اعتدال در گذشت در خلال این احوال امیر حسن شیخ تیمور که همه بصلط کنسار بمرغاب مستحقین بود بواسطه که در آنکه امیر علی باقر
در خاطر داشت از راه سمرقند کباب سلطان و جرمندان که بیور خالی بود و توجه نمود و ظهور این امور موجب آنشد که کورت و دیگر آفتاب دولت

جمله برافراشت

دولت خاقان مشهور از آنی در است سلفه مرآت طلوع فرمود گفتار و بر میان تو خه خاقان مشهور بصوب مشرق سر بر عرش
 او گرامت بعد از تقدیم مشورت با امرای صائب رومی و آخر خشمش در آن ایام که عقبه همیشه از همینست مقرر
 سراسر سلطه و الخلافة ابو الفارزی سلطان حسین میرزا حضرت خزای قضای فردوس علی بود علی التعاقب و التوالی بسامع جاه و جلال
 میر رسید که میرزایاد کار محمد زانش با ده غرور بغایت بشهر است و از تو از تخریب مشرب انکور کبابی است و کبابی محمود هرگز خیال ضبط
 ملک و مال در کج و داغ نمیکند و در کویج وقت نقش لشکر کشی و کشور کشائی بر لوح دل نمی نگارند از بطالت ایمان حضرت او صورت
 فراغت در بلاد حواسان نمود که دیده و از ضلالت ارکان دولت او سبانی شرح شریف و فوائدت حنیف با بندام و انصاف هم
 رسیده بنار علی بد حسرت مشهور نظر لو ابدیدین سیکر قمع و فیروزنی و اثنی گشته رای جهانگشای بران فرار داد که بیگانه ناگاه بجانب
 دار السلطه میرا تازد و بصبر جمله قیامت از بنال اقبال خاقان از اینج و بنیاد بر اندازد پس در غلوی که در بارگاه جهان پناه بر روی
 غیر بسته بود با میر نظام الدین علی شیر لواب مشورت بازگشت و شمه در حضور خاطر خیر آن میر صاحب تدبیر در میان نهاد و آنجناب شرایب شمسین
 و آفرین بجای آورده در انخای آن سر و حقیقت نمود و فرمود که اگر این سخن با من نیک گشته شدی بهتر بودی خاقان مشهور پرسید که سبب این همه باطن
 و الحاج درین باب چیست میر عالیجناب جواب داد که عدم انشای این مازار جلوه و اجابتست زیرا که مرد میکه از موکب علی که بختی زو میرزایاد کار
 محمد میروند اگر این داعیه و وقف یا بندی شبه کیفیت عربیت بجا یون را بعضی اور سانسند و بر کاه بر شو ر شانه راده بر نون منیر نقاش
 تا شرفه ساکت طریق جرم و احتیاط کرد و آنچه مقصود است مجبور نمونند و القصد بنا بر آنکه میر شود جناب شرایب بهمال بی از آنکه این
 خیال ابر سار از اراغاب سار در ایست حضرت بر افراخته از همینه کوچ فرمود و بطرف کرباب و غاب روان شده پس از وضع منازل بدو کونفر
 نمود انگاه مراد عالی مقام و نو بنیان جم احشام را در مجلس جانقی شناسند و فی الصبر جویس ظاهر ساخت و مقصای کلید گرفته و شاد و هم فی الامر
 با بر شور من پر و اخت تامی انجاعت تحقق اللفظ و المعنی عربیتی را که در خاطر عالی مآثر قرار یافته بود بهترین کردند و بطبع و رغبت اظهار طاعت
 و انقیاد نمود و طولانم دعا و ثنا بجای آورده و خاقان پیشین بوشوق تام و اعتقاد لاکلام از بگویند و ان شده سر بل تابان از فرزول
 بجایون غیرت سپهر بجهون گشته در آن مرحله میر محمد اارات و امیر سار بان آنچه بموجب فرمان واجب الاذعان جبهه خواست و فطنت
 اغرقی بجایون توقف نمودند و سار بر امداد ارکان دولت در عازنت رکاب سعادت نعت تصمیر عربیت فرمودند و ذکر نهضت در ایست
 طفر مال بجانب دار السلطه میرا بر سلسل استعجال او گشته شدن میرزایاد کار محمد متبوع تقدیر عالکت الملک استعجال
 شوی سلاطین که کشور کشائی کنند بتوفیق حق پادشاهی کنند چو ناپایدان لطف حق شود حال ایشان بدیگر نشی نباشد چو دیگر کسان گذشت
 بود بوجهب جمله کردارشان نمکینه از دشمن گسبده خواه ندانند باک از جهانی سپاه چو سانسند اعلام بخت بلند بدینده خلقی بجم کنند
 و ذکر تخریب گویسند بیک جمله علی مستخر گشته نمونند این معنی و صدق این دعوی انکه در آن ایام که میرزایاد کار محمد در دار السلطه میر
 در غایت عظمت و احشام مقام و آرام فرموده بود و چند هزار بدی سوار بهرام انتقام صبح و شام ملازمتش نمودند و از خراسان
 تا بغداد که ماکت بی در پی داشت و بکلیس خیال انتقال آن دولت پیر من خاطر نمیکند داشت ابو الفارزی سلطان حسین میرزا اصوات گشت
 حدود و حدود خاقان غیبیشید و بالندگی از عازمان رکابش انتساب از کنار آب مرغاب انجا فرموده خنان بکران بد انصوب
 منسطف کرد آنچه مانده فاکت الافلاک در شان روزی عالمی طی نموده بیگانه ناگاه بصری پدید زان زول کرده میرزایاد کار محمد
 جهان جاودان روان فرمود قطعه شنیده ام که شمشیری حسین بهرام که داشت رایست او بر فاکت سر فراری رساند بر سر خاقان
 چون شمشیری که تیغ او بر جسم کرد در سرباز می هزار بار از ان غصه این مجیب تراست که بیاخت دولت سلطان حسین ابو الفارزی
 شرح این واقعه چنانست که چون خاطر اقبال مآثر حضرت خاقان جمهور عازمان بکوب ان مهر سپهر گامی بر نصیبه آن عربیت فراد یافت در
 کنار آب مرغاب حقیقت کرده با شمشیر و پنجاه سوار بر آه که بگویند نزه خاها الحکاف کلف از روی ماه بود ندی و زخم بکمان بود

بجای آورد

در این کتاب از آنکه در این کتاب
 از آنکه در این کتاب از آنکه
 از آنکه در این کتاب از آنکه
 از آنکه در این کتاب از آنکه

خون از شراب شهاب یافت گنودندی بست تیغ آشکن پاک عنصر بر تیغ نوشته یار با حضور غایت استیصال جانیه خرم بر جبهه اول
 و حاضر نمود بعد از طی مناسک نیم شبی در باغ راه با فرود آمده جا داشت گاه روز دیگر از بخار راه لشکر با باخاکی توجه نمود و از جمله توفیقات فتح
 و ظفر که در انار راه موجب مزید و ثوق شاه و سپاه گشت یکی آنکه قد و بل جزیب با باخاکی که از مبادی ایام شهابیه تا زمان حضور آمد
 شیب از اخلاط شیخ و شهاب خوار و جستناب کرده در دامن کوهی بحسب عبادت فرود برده بود چون خبر حصول تواریک شوکشیای
 بمایون گشت و کلاف محمود و بیل طاقت خاقان بجنبه صفات کشته خود را منظور نظر آنحضرت گردانیده علمی و کوشندی و کوی باغی پیش کش
 فرموده التماس نمود که سامعی منزل او را بوز حضور موزمانند و خاقان حضور پیش او را مبدول داشته آن مقدار در خانه در پیش نشست که
 باحضرت کشید نگاه روی بر او آورد با باخاکی تا فک کوهی که در حضور سپاه ظفر از بود مراقت کرد و نیزه خود را بدست خاقان حضور
 داده در غایت غضب بطرف همراه سه نوبت بدست اشارتی فرمود که شهاب براندن تیغ بود و سوره نذاتمه با کشت و خاقان حضور
 با سهند و تسموری و محوی همان سمند عالم نوزد بر او بود شکست اصطفای داده چون شب در آمد شیرم فراوان را بر هم رسانید
 فرستاد و در صحرائی دشمنان گشتی که در غار دیگر کشته از پیش میرزا باقر آمدن سپردن آمد بود و بگویند بمایون رسیده و از تقریر او در حضور
 پیوسته که خاقان دولت قاهره اصلا از توجه تواریک جهان بجا خبر ندارند لاجرم خاقان ظفر هم در طی مسافت بیشتر از پیشتر سرعت فرمود
 بمایون بطرف از نزد شیرم فراوان مسعودی رسید و خبر رسانید که تا چشمه خیزد کشت در فتم و غیر غفلت و عدم شورا از بیرون جبری نشود و این
 سه شب ۲۲ حضور بود و در وقتی که ماه طلوع نمود و بچه علم آفتاب ششم بر تو و صول از چشمه خیزد کشت از دست و در آن موضع سپاه حضرت بنا
 حیدر پوشیده مستعد قتال گردیدند و بموجب فرمان واجب الاذعان امیر مظفر بر لاس و شیخ ابوسعید خان در میان برابر بهم بر لاس و در نظر
 علی ادرات با صد و پنجاه مرد بیخاکت صفات حقه کشادن در و از آن بزرگ تیغ زافان بیشتر روان گشتند و حاجی محمد حسرت و بیخاکت
 زبان گیری از عقب امر اطلاع در حرکت آمده تا نزدیک تیغ زافان رفته و باز کشته عرض کرد که میرزا باقر که محمد در غایت غفلت تا
 بخت خود در حساب است و خاقان حضور از استماع این خبر خوشدل مسرور شد و همراه کویه خیابان بسان پل شتابان روی بر او آورد و بخواه
 وصول برادر علامه رازی میرزا کجیکت را امیر مظفر ارسال نمود و دو لنگ او زبک و سلطان خواجها و زبک را با حاجی آموه بجان
 بدان در و از آن تیغ که مستعمل در سه جرمه کوه بر شاد آفاست روانه گردانید و میرزا سلطان احمد را با فوجی از لشکران بآن راه
 که بطرف فرار پیر خود خواجها ابوالولید احمد است روان ساخت و امیر ناصر الدین عبدالخالق و امیر ولی بک را بخت را بخت امیر فرزند شاه
 که منزل امیر علی بخاری بود فرستاد و نفس نفیس با شهادت نظر از کت قیامت از از عقب امیر مظفر حضرت فرمود و در انار راه یادگار
 میرزا خورن پیش امیر مظفر مسیبه عرض کرد که امر اعظام و و از آن تیغ زافان را بسان بمبانی دولت دشمنان در هم شکسته و از آن لاجرم
 آنحضرت مانند شاه باز تیر و از تیغ زافان شاقه تیغ شمال که خواجها میرزا باقر کار محمد بود عثمان بکران باز کشید و فرکاس
 در نود و بی قصر آن تیغ مرئی کشته بعضی از مخصوصان اشارت که بان حرکت در آید و هر کس اینجا بماند بجلازمت رسانند مقریب حضرت
 سلطانی امیر علیشیر قدهم جلا و ستایش بناد و امیر با علی که در آن زمان نوکرش بود بدرون حرکت فرستاد و او بعد از احتیاط با تمام
 عرض کرد که درین حرکت کجکس نیست آنگاه خاقان حضور کوشک را احاطه کرده طایران مویکب بمایون را پسودا امر فرمود که هیچ
 کس جوانی نشود زیرا که و هم بر شمار بجاعت استیلا یافته بود آخر الامر امیر نظام الدین علیشیر حاجت طلبیده اسب خود را بطلب حاجی
 سپرد و پیشتر از نیام کشید مانند عصا بر دست گرفت و اندام غیر محمود آغازه بالا رفتن کرد و بعد از آن خاقان ظفر نشان امیر علیشیر
 بکن هم مامور گردانید معاصرین انحال محتراسمیل فرزند از باغ بیرون تاخته دسته شمشیر بدست آورد و در روشن ساخت و تیغ در او
 و بدان سبب چون دولت طایران مویکب بمایون برافروخته بود چنین خوش زندگانی دشمنان و افاق گشتند و از محال مستعد بر
 نظر بر آمد و حاجی علی بیاره میرزا باقر و ساد و هم از خدمت لشکر کرد و امیر علیشیر شاه زاده را از روی ستانده آورد

بیت
فرمود

از راهی که میر میسر میسر و کیمین و پادشاهان بر دو کشتان کشتان پادشاه عالیشان آوردت نزد که گفت که در باغ عیش و مستی شایسته
 خواب سجده کن خاقان حضور بواسطه مرضی که حلیت با او نش بر آن مظهر بود با میرزا یاد کا محمد آقا زکرم کرده میخواست که از سر خون او کشته
 آقا میرزا عظام که بجای شاه زاده را مستلزم فحاشی خود میدانستند تجویز نمودند تا از این صحنی نمودند تا جرم همان لحظه شومی اجل خاتون به
 برداشتش پس اینخت بر تخت انداختش جهان کلازین کون بسیار کرد زمانه تخمین نه این کار کرد همان است این خرج فیروزه نام که
 کردید که در سر عام و سام به است این نال زینا نقاب که در عقد جم بود و افراسیاب مولانا کمال الدین عبد الواسع در تاریخ و
 میرزا یاد کا محمد گوید نسبت شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر از سال شهادتش ده بار خبر چون این خبر غریب و عاونه مجیب بسیار
 در آن زمان که در حایقه در باغ نو زمره در باغ زبیده اقامت داشتند رسید همان شب عثمان مظهر به دست قاید طریق فرزند
 منصورین بهرم بلخ و بر لون آید بر وصف الحال ایشان گشت و عواطف حسروانه و مردم پادشاهانه جرایم جمعی را که از نظر ابوی
 خاقان کشتوکشی که همیشه به میرزا یاد کا محمد پیوسته بودند موجب شفاعت بعضی از ارکان دولت صفی و امانت مقابل گردانید اما هم
 علی حایره که در توفیق تهمت شاه زاده بود روز دیگر با سار سید و العطره و الکبریا بقده العلی الجید کشتار و در بیان جلوس خاقان
 منصور کزت دو تم بر سر سلطنت و استقلال و رفیق بجانب هر وجهه مخالفت بعضی از سالکان طریق
 جنگ و جدال نظم روز دیگر کز سر توفیق نقاب برگرفتند زینا نقاب پر تو اقبال بر عالم غنم بر سر بر روی
 شد کامیاب خاقان و الا جناب ابو الخار می سلطان حسین میرزا تخت سلطنت و جهان بانی را از فرط طعت خورشید سیم خیرت آفر
 سپهر خضرا گردانید و در استالست خاطر کار بر او صاع خوارم اجتهاد در می داشته در باب تمهید بساط عدل و انصاف فرامین مطامع
 بنفاد رسانید خانم شریاری که دست بدست میرزا میکشت در انگشت اقتدار جنس و کار قرار گرفت و روز کار ناسازگار که
 غارتار در زمین دل صفار و کبار میکشت سمت نهایت پذیرفت سادات عظام و قضایه اسلام و علماء روز کار و فضلار عالی
 سعادت که در انتظار روزی چنین شبها بدعا گذرانید و بودند اقبال آسایبار کاسه سدا تا شاقه در اسم تعینت فتح و فیروزی
 ادا کردند و سوختگان بایره بیدادی و خاک شدگان و ادی نامرادی با فاضله عظام لطیف عام پادشاه گردون غلام امید و
 کشته منصور و کاین با ناری الهی کار رحمته اقد که کعبه محی الارض بعد موت تبار زبان آوردند و بی شایسته کلف و مخمومی و غایب بصلف و صبح کشته
 مردم هرات ما آن روز مانده سید سعید بود و بسان ایام نوروز مردم و فیروزی نمود نظم جهان گفته از نوزندگی یافت ز طبعش
 فرخندگی یافت شد از برج شرف خوز عالم افروز زمستان رفت و آمد روز نوروز و خاقان منصور همان روز متوجه تدارک جنگ
 احوال مطلوبان نگشته بال حضور فاضل قطب الدین احمد الامامی و مولانا کمال الدین شیخ حسین التتوی حکم فرمود که در حایه و فرار جان و
 محرفات و پیشه و در آن عده و بلوکات هرات مدت دو سال از جوه خارجی و در لشکر سعادت و تسلیم باشند حال او و یاریان جهت
 طلب آن وجه نکت بر پیشانی مجروحان در ویش نپاشند و آن پادشاه عالیجاه در ویش نپاشند ۵۲۵ هجریه زیارت محراب بارگاه حضرت
 باری خواجده اقد انصاری بگاند که شریف بر دوری نیاز و خلاص بران سده تقیه سووه نسبت بجادوان انجانی لوازم نوبت
 سجای آورد و در آن منزل شریف مولانا کمال الدین شیخ حسین با نزدیکت بسند سلطنت طلبیده گفت که در استالست هرات در استیلا
 زمان سلطان سعید صبط بیاید نمود و اگر نفس من یا برادر من یا فرزندم تدش می متوجه شود در اجرای آن تا غیر نیاید نمود و برین
 عباس خاقان حضور در باب رعایت جانب سایر صاحب مناصب شرعیة احکام مطاعه بنفاد رسانید و در تشیید ارکان دین
 تویم و تمهید قواعد حکم سقیم سماعی جمله سید نزل داشته بساط شریعت پروری مسموع گردانید و بعد از آن اوقات بسامع جلال
 پیوست که میرزا الخ نیکت و در سلطان ابو سعید میرزا که از کابل بجهت و بیخ آمده بود با اتفاق برادر خویش سلطان محمود دینار
 با آن عده می نمود و آنجا بجانب هر دو خسته و مشطه میشانی در ضمن صحبت متوطنان نولایت انداخته از استماع اخبار سر حضرت عالی

و آنکه در این زمانه در ایات نظر طراز استیصال حال اقبال اهل ممالک جنوب و منتهای هند بود و چون بنده بر کس از فرزندان
 بایون رنگت اقوام سپهر فرزند تفرس شد و صبح بویست که اعداد دولت در غزوه از آنجا بود و کوب فرزند زنی نشان جزایست
 عوم فرار جرم کرده اند و خاقان حضور برت هر چه تا متر از همان معبر باشند با در آب که نشسته متوجه مرد گشت و میرزا انج پیکار
 و استماع او تاب مقاومت با حضرت در جرقه توشش نه پیدایان خیل انجسم که قبل از طلوع خورشید که بر پستی افتاد
 نمایند عنان به صحرای هند را گردانیدند بیت بنده حضور شش روی نمود مستانگان بگذرانند جامی و بگنجد
 و خاقان حضور در فایت حمت و کرامتی بر مردود داده آن درستان در آن جا طرح تشلاق انداخت و اکثر وقت
 مجتهد سیاحت را به تعمیر بلاد و تزیینت امور مسلمانی و تربیت سالکان مسالکت پیروان و تصوف مشایخ
 ذکر در آمدن قیام الاسلام بلج به خیر سیرت سلطانی محمود و سبب
 بعضی از وقایع که حضرت خاقان در پورت تشلاق روی نمود
 از بعضی صفحات سابقه و گزارشات متقدمان این جزیره بشام جان مطالعه کنندگان میسر شد که در آن
 اوقات که میرزا یادگار محمد ناسیاب و امیر حسین بیگ سطر گشته روی به پتیر و اسان آورد و سبب اتفاق
 میرزا سلطان محمود نیز از آب آمویه عبور نموده فتح بلخ را پیش نهاد بخت کرد و امیر معول و سلطان علی بگینه
 که بوجب فرمان خاقان عالیستان در آن طبعه بودند ذخیره بسیار بجمع گردانیدند و سلطان محمود میرزا آقاخان
 فرموده چند گاه از برود جانب فایت جلالت و مردانگی به ظهور رسانیدند در آن اثنا احمد شتاق که
 پرورده بجز تربیت سلطان محمود میرزا بود بد لالت بخت فیروزه هدایت طالع نور افروز از شاه داده بود
 گردان شده بد گاه خاقان حضور شتافت و هر دو مرادش از فروغ عنایت خسروانه بر فروخته با نوع
 اصطلاح اختصاص یافت آنگاه سرور این بلخ سلطان علی بگینه بفریب حسن ظلمانی قایم و سادس شیطانی
 شده قدم در طریق قدر و کرم نهاد و با ظاهر جوادی میرزا سلطان محمود مبادرت نمود و در آنه خواجه عکاشه
 بر روی سپاه شاه داده بکشاد و با جرم میرزا سلطان محمود در افخ بلخ بیکر گشته امیر معول را دست گیر و محسوب
 یادگار آنکه که از بجهت دانش بود بجانب سر قدر و آنه فرموده و یادگار آنکه در شاه راه بایل بخدمت خاقان
 عالیجاه شده و حق حقوق تربیت میرزا سلطان محمود در ابر طاق سنیان نهاد و بر افتت امیر معول عنان عنایت به
 صوب مردان خطایف داد بیت هر که باشد زبوی سر کبیت خبرش توان بر دین بجز بسوی ذکرش از
 بدایع اتفاقات آنکه خاقان حضور در شب اول جمادی در مرد و مجلس بنام نشسته بود و با جمعی از اعیان و
 مذاهب بارگاه اختصاص از بر جانی سخن در پیوسته در آن اثنا صورتت حبس و گرفتاری امیر معول بر خاطر نور حضور نمود
 و اظهار حال مندرجه موافقت امیر نظام الدین علی بکیر بیت مکنعین اینها تحت قرادست نمود و در همان لحظه
 امیر معول و یادگار آنکه بد گاه عالم نپاه رسیدند و آنان حسن اتفاق مصافحه بخت بخت مستحب گردید
 و در آن درستان بعیر میان الدین ولی بیگ با بایت شدند مقدس با فرود گشته رحمت یافت و شریک است
 سلطانی بر و جنابت احوال محمد حسین و عهد الهادی که دو عمل دار شرافت نهاد بودند تا وقت در اوایل حیات
 سبامع جلال رسید که فوجی از اهل سلطانی محمود میرزا با سپاه جلالت آنها بر سم الهی بنا
 آب بر فاب تاخته اند و بر امیر معول ابلات و امیر مظفر عباس در امیر که یادگار آنجا تشلاق نموده بودند غلبه کرد
 بر هر چه از زخم بجان آید شربت شهادت چنانچه اند و امیر که یادگار امیر معول بخت گردانیدند تا بر آن غلبه

آنست غضب خاقان عالی شان بخیال یافت و عزم قتل با سلطان محمود میرزا بزم کرده عنان کیران بطرف مرغاب یافت کشتار و بریان
 بهنصت را بیت حضرت آیت بجانب دشمن و وقوع مقابله و مقاتله در موضع حکیم چون خسرو خاوری با زلفه
 در جوار منازل جوش قطع کرده امتزاج فضیلین بوقوع انجامید و چون دشمنی در پی در پی امیخته سلطان اعتدال آثار بهار غالب کرد و بختک
 بجهت شجاعت و فریبک مهر السلطنه و الحفا ابو الفارزی سلطان همین میرزا در بیای لشکر ظفر اثر بزم رزم و خنک در قاطع آورد و در روز
 ماه مبارک رمضان اعتبار دولت بجهان از یورست قشلاق بجانب کنار آب مرغاب بهنصت کرد و در وقتی که بلال عبید نکشت تا
 لب تشنگان رمضان گشت آن ماه فلک سرفراز می نبرزل سار جبار می رسیده در آن مقام فرج انجام داد آب عید صیام قیام تمام
 نموده ده سه روز بلواز چشم و سرور مراسم پیش و سرور پرداخت انگاه اسباب بزم را در بزم نور دیده ندم اعدا و دولت و جبهت
 عالی بهنصت گشت و سفار بنصت سپاه در حد خروش صاعقه با سلطان بامیه جنود ز ایت آثار در یاجین و از بهر فضامی داشت
 و کسار کشید و چتر لعل سیکر لاله بر افراخته بساط فرود از سبزه مبوط کرد ایند نظم سلطان بربیع را بیت افراخت از لاله علم کل سپه
 افواج سپاه سبزه و گل شد فارم سیرکاه طبل و چون منزل بجهت از فرزول بجایون نصارت مرغاب بزم سپهر یافت قاضی علی که در
 او ایل جلوس بجایون برسم رسالت از زو امیر حسن بکیت بدرگاه خاقان عالیجاه آمده بود و در وقت استیلا و میرزا یاد کار کج بود
 نموده کرت دیگر شرف طارنت دریافت و کتوب پادشاه آذربایجان که مشتمل بود بر بخان بخت نشان بوقف عرض رسانیده
 با صنایف الطاف خسروانه بخت و مباحی گشته حضرت سعادت حاصل فرمود و اعلام حضرت اعلام از بجهت بوضع کل با جان
 شایسته از انجا بچگونگی خوا مید و چند روز جهت اجتماع خود عالم سوز و چگونگی توقف اتفاق افتاد و از آن مرحله خیر بجایون خال نبرزل
 المال نقل نمود و خاقان بهمال در المال جیب بخش کرده روی بولایت اند خود آورد و موضع حکیم محل نزول سپاه صف شکن گشته
 خبر رسید که میرزا سلطان محمود با جنود نامحدود از حد و پنج بر راه کوه پایه در حرکت آمده و از پل حراج گذشته بهمینه منزل گردید
 حیالش انکه از عقب مواکب کواکب طغنه در آید و قدم تهور پیش نهاده دست بردی نماید بعد از تحقیق آنچه برای اصدات گشته
 خیال اقتضا کرد که اردوی بجایون بصوب بلخ روان شود تا سپاه مخالف بسبب عبور بر بوادی که از آب و آبادانی دور است
 گشت یا بدینبار آن از منزل حکیم کوچ واقع شده خواهد دو که محسک ظفر اثر گشت و انجا بوضع پوست که میرزا سلطان محمود در
 اند خود نزول بجالی فرموده خاقان منصور بارکان دولت فابره طریق مشورت مسلوک داشته و توجیح بلخ را در خیر توقف اندخت
 و عنان مراجعت العطف داده مصاف اعدا را وجه بهت بلند ساخت و از خواهد دو که کوچ کرده نازشامی بدو فرسخی حکیم
 رسید و بنابر قرب جوار یا غی اشارت علیه بجاذا انجامید که آن شب تار و زخام مواکب خاقانی مراسم حواست و نگهبانی بتقدیم
 رسانیده و تپیه اسباب مقابله کرده حوزر ششم مهر که گذار کردانند صبح روز دیگر که همیشه بیضا علم یعنی خورشید انجم ششم بزم رزم
 جوشن زد نکا ظفر آثار در پوشید و قدم در فضامی مهر که سپهر دوار نهاده سپاه ظلمت طلب شب را مغلوب و منهزم گردانید
 نظم صبا می کاشاب افراخت را بیت رساند اوقات ظلمت را بجا بیت بمیدان راندوزانی مواکب بقیخ افشاند سربازی کوا
 طغنه کور که کوس زلزله در عالم انداخت و غروب غیر سورن کره زمین را متزلزل ساخت نظم خرویدین کوس رنده نخر بیای
 گش در آوردن فر دو در یای خوین در آمد بگوش بدیده نخر سران زمان خروش خاقان منصور ظفر ظفر بر نهاد و جوشن حواست
 آگهی در پوشید و بر با گیه فر میر شسته منوچه بقیه سپاه کشور گیر کردید در بران نادر خسرو فیروزی شکار با یقین سیرا که برادر بزرگتر گشت
 بود را بیت فتح آیت بر افراخت و امیر حسن شیخ شهور با همی کثیر از ابل شور معاونت آنحضرت را پیش نهاد بهت سادت و جوا
 بود و شوکت میرزا سلطان احمد ستمت انکحام پذیرفت و شیخ عبید القاسمی و امیر عبید الحالی امیر فیروز شاه با بسیاری از سپاه
 ببرد او بقیق پذیرفت و امیر ظفر ر لاس و امیر احمد علی خاری و شیخ ابوسعید خان در میان و میر معول و التون شق بهر اولی

مقرر گشتند و از آنجا سیر سلطان محمود نیز صحنه لشکر برآوردند و میسر و مساقه و مقدمه را برودان بجزگنادر و شیران میشدند
 حکم ساخت و در فضای صحرای بکار خرامیده لوانی مقابل و مقابل برافراخت نظم و منای روین برآمد باوج و در دیای لشکر
 در آمد باوج بلان فرود جنبک انداختند بر دانی تیج کین آختند سپاه پادشاه حسین اسم خازمی لغت بر تیج خون افشان بملوی
 بملوانان و لشکر سلطان عالیشان محمود حاجت خدمت خاراکه در بدل بر بران پیشی بکار میسر میسازند و شمشیر الماس کون آن رکت
 نازک اعدا میگذاشت و بترکت تاثیر این سیر بر جل سومی جانها میشتافت در آن شام قهر علی میر خود بمصنای جوجی از سالکان طریق تپو
 از جوانان سیر سلطان محمود پای جلادت پیش نهاد بد امیر حسن تیمور حمله کردند و مرغان تیز پرواز تیر از ایشان رگم داده بتر
 در شبه مبارک نمودند که از سهم سهام خون آشام ایشان بهرام شدیدی الا انتقام سپرز نگار آفتاب بر سر کشید نظم بلان کمانده
 بهرام جنبک کشادند داشت تیر خدمت چنان کشت بسیار باران تیر که کفی کمان کشته بر طیر و در آن محل امیر حسن شیخ تیمور
 از فایت تیر با مردم خود سپرد با تو را پادشاه و نگاه داشته اصلا در برابر اعدا استعمال الت قتال نمیداد و این معنی بر طیر
 منظر لو اطا بر کشته چنان کمان برود که امیر حسن با دشمن زبان یکی دارد که تیج کین از نیام انتقام بیرون می آورد و بنا بران برادر امیر
 نظام الدین طیشیر امیر درویش علی کتابدار و امیر محمود و محمد علی انکه و بخشیک و شاه ولی حجاج و دوست محمد چهره و امیر غصلی و علی گرش
 را با سید نغز از بهادران برستم اثر بر سم تشون تو فقه بجانب حسن فرساده تا اگر او دایه فرزند داشته باشد بر هم بچکان آتش بار و زمین
 حیانتش بود چون تیر علی میر خود و موافقان او هر تیر که در رکش جلادت داشتند انداختند و اسپان را بکشت جولان مانده ساس
 حسن شیخ تیمور با تفاق فارسان صحنه تور و تیر با دچیر بار از سر دور انداخته شمشیر تا ک شکاف از فلاف بر کشید و سبان شیران
 که در بکله ایوان آورد و در دشمنان با حقه عقد جمعیت ایشان را که تر یا مثال مجتمع بودند مانند نباتات الغش مشرق و بریشان کرد ایندند
 بیت بکله آن شیر مردم شکار بر آورد و از چیل دشمن دمار و برین قبایس از جوانان لشکر حضرت شاه سلطان محمود امیر شیخ
 عبدالقده و امیر عبدالخالق و جنبک بداع سلطان و دو لخواجوا و بکت و از بر اول امیر مظفر عباس با سایر بهادران نظیر اقتباس بر صحنه
 اعدا آورد تا در روز تیجه غایب کردند و آن پلکان قله جلادت و مردانگی و نهنگان تیر سالت و فرزانی در آن صحرای بکار می نشانده و کز
 و خون نریز بود بجای آوردند و مردم سلطان محمود میرزا نیه پای شایسته افشردند دست تیمور از آستین بملوانی بیرون کرده جنگی در پیوسته
 که چشم بید از شدت صدمت سم سوزان بصفت بسیار مشورا اینک بوانمود و نقاب تعالی مرا کب موالب آن مقدار کرد و غلبه
 انکجنت که آفتاب جهان تاب در نقاب جبر سوز گشته چهره نکشود و لعانسان آتش فشان صاعقه سان خرمن زندگانی میسخت و
 بچکان کون آشام برق کرد آتش جان سوز در کانون درونی می فروخت و شمشیر آید بار بار بخت خون بیار جبار صحرای بکار می نشانده و کز
 گران سنگ کردن کردن نرم ساخته ایشان از پشت زمین بر روی زمین میسازند نظم چنان شکل زدن آتش کانداز که دل سوخت
 مرغزاران شرار چنان بخت خون تیج الماس کون کرده می زمین کشت در دیای خون حاجت تیر استقبال مرده و بصرک انداختند
 عزیز ابکوش پوش خاقان مظفر لو رسایند و علامت فتح و پیروزی افراخته اعدا را منهدم ساختند و جمعی کثیر از ایشان کشته زدند و کت
 چند تا لیم الخالبون در عالم انداختند و در آخر جنبک قرب دوست سوار از سپاه سلطان محمود میرزا بفرقت با تیر امیر
 که باسی کس در برانغار لشکر فروزی شاد بساده بود و ندیدند و میرزا با تیر ایدغ ایشان شول کشته نگاه بار کیش بسرد آمد و آنجا
 از پشت زمین بر روی زمین افتاد و یک انگشت پایش نکشت و دلاوری سپاه سلطان محمود میرزا آنقدر عالی برادر اگر شمشیر
 کرد ایندند و چون قدمی چند بطرف مسخر خویش رفتند نگاه خبر کرد پادشاه ایشان بختی انجامید دست از میرزا با تیر باز داشتند
 بای در طریق فرار نهادند و آنجا خود را بنظر برادر کامیاب رسانید و خاطر اشرف اعلی از آن دفعه طبع کردید و التیغ خاقان
 منصور بید از مشاهد بگریخت و ظفر فرار دشمنان و اثر و ناختر در منزل بهشت اثر زول اجمال فرمود و امر او را منصفه یار نار غایبان

میدیدند

مورد اخبار
سخت احوال
سلطان محمود
پوشش انکاب
مورد ظفر و
نکاتی درایت

در تمام کردارها که در آن امر که غایت نبایت و پهلوئی بجای آورده بودند با صنایع و اطاعت پادشاهان و انواع حواریان و خدمتگزاران
 گردانید و مناصب عالیته و مراتب سلطنت فرموده پایه قدر و منزلتشان را بفرقی فریدین رسانید تا آنجا که مشتاق با که پای بر او است
 در میدان جلالت نهادند و خند هم خورده بود با نایب قیام الاسلام بیخ سرافراز ساخت و چهره ظریفیکر با یون در صحن حمایت تا در چوچک
 از منزلت کهن نواحی اندخود با گذشته روزی چند در محل اقامت انداخت و انکه قدس المتعالی الصلوٰۃ علی محمد و آل خیرال ذکر
 وصول میرزا ابابکر ولد میرزا سلطان ابوسعید کلازمت حضرت خاقان منصور صاحب تائید چنانچه در شانها
 بیان احوال سلطان ابوسعید بوضوح انجا مینماید که میرزا ابابکر که شاه زاده شجاع بنده محبت بود در ایام دولت پدر بزرگوار در حاکمیت
 حکومت مینمود بعد از آنکه قراباغ امیر جلال الدین مزیدارغون بدخشان رفته غایت متابعت شاه زاده بر دوش گرفت و بدین واسطه
 جمعی کثیر از امر اولشکران در آن ولایت جمع آمده حوالت میرزا ابابکر صفت انتظام پذیرفت و چون در موضع کهن بصیانت پادشاه
 ذوالمن خاقان دشمن شکران بر میرزا سلطان محمود نظر یافت ششده با بچه حضرت آیت بر اطراف و اکناف ممالک آن سرحد یافت میرزا
 ابابکر داعیه فرمود که با خاقان منصور طرح اخلاص محبت اندازد و دم از موافقت و اتحاد زده گرفته از دو دمان پادشاهی در غرض
 از دواج فتنه سازد و باین غرض از بدخشان بکنار اسب آمده با چلی پایه سر بر علی فرستاد و ششده از گنوم صمیم میرزا نواب در گاه
 عالیشانه پیغام داد و چون بر تو شعور خاقان منصور برین صورت افتاد بغایت متعجب و مسرور گشت و بعد از استشاره و استجاره مقرر
 که محرب حضرت سلطان امیر نظام الدین علیشیر محمد مت شاه زاده رود و او را بصیانت بصیانت خاقانی امیدوار گردانیده
 نوعی سازد که کلازمت سده سده محبت شتابا میر علیشیر کسب فرمان بدر گاه شاه زاده عالی مکان رفته چنانچه از کمال تیرت
 و وفور کیاست انجناب منصور بود او ای رسالت نمود و از محاسن شیم و مکارم اخلاق آئیده سلاطین آفاق آنمقدار بعرض رسانید که
 شاه زاده با اتفاق امیر جلال الدین مزیدارغون عازم ملاقات بهایون شد و از آب حیون گذشته در ده قاضی مشرف طاقی در یافت
 و خاقان منصور میرزا ابابکر را بوفور اشفاق و انعام و متمول حوافظ و اکرام نوازش فرموده خند و در بخشش مور و عیش و سرور پردا
 در جمله نشین تنی عفت و عصمت و محبت سلطان بکرم را نامزد شاه زاده کرده خاطر شرفش را فرخاک و خرم ساخت و بعد از انقضای
 ایام طوی و صیانت صمیم میرزا آن هر سه خلافت متوجه سر انجام عظیم امور سلطنت و جهان بانی گشته میرزا ابابکر را که بعد از خرمی
 پوشیدن طمع طلا دور و بخشیدن اسپان گردون توان مخمور و مباحی گردانید و امیر مزیدارغون و سایر امر او خواص شاه زاده را
 با نظام جامه و زرد اجناس ظریفه کمر افراز ساخته حضرت الخراف از دانی داشت و چون شاه زاده بولایت بدخشان رسید
 از امیر مزیدارغون و با عوامی جمعی از انگیچیان که اختیاری و اجتناب امارت شعار موافق مزاج ایشان نبود او را در چوچک نهادند
 رسانید لاجرم احتلال تمام باحوال ملک و مال میرزا ابابکر را یافت و میرزا سلطان محمود طمع در تسخیر مملکت بدخشان کرده
 شاه زاده بار دیگر کلازمت خاقان منصور شافت روزی چند در ظل تربیت و رعایت آنحضرت بفرارخت گذرانید و در همین
 مخالفت احمد مشتاق فرار نمود همان بصوب بدخشان مصلف گردانید چنانچه در ضمن حکایات آئیده بوضوح خواهد برست انشا
 تعالی و تقدس ذکر مخالفت میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن میرزا شاه عزیز از کرم عدم بعرضه ظهور
 در آن اوان که بواسطه استیلا میرزا یار کار محمد بر بعضی از بلاد خراسان مردم کوه اندیش از موکب بجایون خاقان محدث کیش مصلف
 نموده طریق فرار می نمودند میرزا محمد عمر بن میرزا خلیل بن میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد کورکان
 و خاقان یوسف ترخان و فوجی از سرداران در روز دوم می نمودند از دشت سلطان از اردوی بهایون روی گریز بجانب کرم
 و قند بار آورد و بعد از وصول کدو و نخل لایات امیر نظام الدین امجدی نوکل بر لاس که از خطا و انرا و سلطان سعید بود و در قند
 حکومت مینمود چلی نزد شاه زاده فرستاده او با با طاعت و ایقاد و عوید داد و میرزا محمد عمر بقصد بار خرامیده پای بر بند سروری

میرزا

سلطان

نهاد و در آن او ان که خاقان منصور بدین سلطان محمود میرزا انتقال داشت میرزا محمد فرست قیمت سزده با سپاه بسیار از قندهار بفرستاد
 شاکت و آثار قندهار ظاهر کرده شکرش بر کانون درون توطنان آن ولایت یافت و در وقتیکه خاقان منصور از قندهار خود
 کرده میرزا ابابکر را اجازت توجه بجانب بدخشان از دانی داشت و مظهر منصور بیکه خواهمید رایت اقامت بر افراشت خبر طغیان
 میرزا محمد فرستاد باخامید خاقان منصور به اتصال حال اقبال او را پیش نهاد قیمت ساخته متوجه قستان کرده بعد از وصول منزل
 اخته آخو عنایت ملک و باب خاقان بلند جناب را اسپری شایسته افسر فرمان روائی و فرزند می زینبده تحت کوششانی عینا
 فرمود و ابوالمولودس شاه عربی میرزا از محمد علیا خدیجه یکی آفا که بموجب آنجا که خاقان سعادت انقاد آمده بود تو آرد نمود
 و این معنی موجب فرج و ابرسان خاطر بیا یون شده چند روز تمهید بساط نشاط و عشرت پرداخت و چون از مراسم جشن و طوی فرستاد
 یافت از آنجا کوچ فرموده بعد از طی منازل و مراحل بند این خواب محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت و از آن بوضع اسپین
 که داخل ولایت قنیت شاکت خبر قرب وصول فرادلان مخالف استماع فرمود و فوجی از سبازان میدان جلالت بر سر ایشان
 فرستاد تا نه کس را اسپر ساخته پایه سر سلطنت محیر آور دهند و آنحضرت از آنجا عت تقنینش حال میرزا محمد فرموده و بوضع پوشت
 که شاه زاده در خطا بر قصبه قاین فرود آمده بجا صره اشتغال دارد انگاه خاقان شجاعت سپاه چهار هزار سوار بر آرزو سپاه حضرت
 شکار بر کرده بر سبیل اطفا متوجه خاقان گشت و اینجور میرزا محمد فرستاده فرار بر قرار اختیار نمود و بعضی از عسا که حضرت ماثرا و را
 لغایت نموده قیمت بسیار گرفتند و چون دانستند که بشاه زاده نمیتوانند رسید همان مراجعت العطف داده در همان قان
 بموکب خاقانی پوشتند و آنحضرت به دار السلطنت بر آه فرامیده آن زمستان در آن طبعه حثت نشان در کمال دولت و اقبال
 بگذرانید و جناب عاطفت و احسان بر مخالف موطنان ممالک خراسان مبوط کرد ایند تا میرزا محمد فرستاده از وصول قصبه بار نوبت
 و بیکر لشکر آبر فرایم کشیده بطرف قصبه فرآه یافت و اینجور بیخ خانی رسید امیر مظفر بر لاس و دیگر آرا مراد مظفر اقتباس با فوجی از
 سپاه حضرت استقامت بجانب فرستاد و بین بجانبین هم بجنگله بجا میدید در اشتهار کرد و فرستاد حضرت شاه زاده جو در محکمت قنیه
 تحت تصرف خاقان جم اقتدار در آمده آتش آن قنیه باب یاری تیج فرود نشت ذکر سر افراز شدن بعضی ارکان دولت
 بر کمر طبعیت و کشته شدن حسن شیخ تیمور بسبب فساد و اعتقاد و سوء طبعیت چون خاطر خیر حسره و جا بگریه موارد متوجه آن
 بود که امیر علیشیر را که در تمهید اساس حیزات و مبرات و لطافت طبع و صفای صمیمی شپه و نظیر داشت با عالی مراتب جاه و جلال
 رساند در او ایل طلوع بنا شیری صبح سلطنت و جبابانی محافظت مهر برکت بیا یون را در عهد انجناب کرده امیر نظام الدین علیشیر
 بعد از چند کاهی که بوازم مهر داری پرداخت از آن منصب استعفا نموده التماس نمود که امیر نظام الدین شیخ احمد سعید مهر دار باشد
 و خاقان منصور این تمس را بفرآه جانب اقران داده در شجاعت آن پادشاه بنده نوازد و امید کرد که امیر و اجب الا فرزند
 منصب عالی مراتب اهدت دیوان گسر افراز سازد و امیر نظام الدین علیشیر تحت از قبولی این امر با نموده بعضی رسانید که من
 حالا در جگر انگلیان سده سده مقام انتظام دارم و صاحب منصبی نیم از جمیع امر اخطام به سر رسید پر احتشام نزد بیکری نشیم و
 بر کاه مقصدی منصب امارت کردم معزز است که بحسب توره بعضی از امراد بر لاس و ارلات بر من تقدیم خواهد نمود پس بکمال امراد
 دون مرتبه من باشد خاقان منصور این عذر را نپذیرفت و حکم بیا یون از غنای شجاعت حد در یافت که خیر از امیر مظفر بر لاس تیج
 کس از امراد عالی اساس بر امیر علیشیر مقدم مهر زنده پس مرتب حضرت سلطانی بطریق مدعا و خاطر خیر خاقانی صاحب منصبی در دیوان
 اعلی کشته به پوشتن جبهه جلاد دوزی و کلاه نوزوزی می بخشید و سر افراز شد و دستور فرق انام چنان بود که امیر علیشیر موجب فرمان
 واجب الا و کان مقدم بر سایر امراد خواهد و اما چون در آن روز نشانی بدست انجناب دادند که عالی از رسم بساعتی نکست
 مهر نماند غایت تواضع و کسرتن در جانی مهر زد که انان پایان تر بیکس با جامی نماذت بیت هزار نقش برابر دانه شود و یکی خیا حکم

سلطان حسین

نزدیکان

کی چنانکه در اینده تصور است و این منی موجب تحسان خاص عام گشته سلب از دیاد اعتقاد پادشاه اسلام شده و شرف انموضع نشان که
 بهر شرفی آن امیر صافی ضمیرش پذیرا بجای رسیده که بعد از آن بهر کس را هر دانه تلاش نموده است کار کرد که آنجا هر زنده حقیقت گفته شرف
 امکان بالیکین بوضوح انجا مید خباب خضایل ناپی مولانا بر بان الدین عطارد الله الرزمی در تاریخ امارت نظام الدین علیشیر کوید قطع
 میر فلک خباب علیشیر کز شرف عاجز بود در کت ککالات او خرد دیوان نشست آخر شبان بداد و عدل از لطف شاه عازی
 و الحی خنیزد چون هر زده دولت سلطان روزگار تاریخ شده همین که علیشیر هر زده و بعد از آن روز که امیر نظام الدین علیشیر
 امارت دیوان نشست امیر سید حسن از شیر نیر بدان منصب سرافراز گشت و بعدین سال خواجه قوام الدین نظام الملک خوانی در
 وزارت دخیل سر مود و خواجه نظام الملک ولد مولانا شهاب الدین همیل بود و آنجا مدتی بعضی از نصیبات آن خراف
 قیام می نمود و در او احوالین سال خاقان بهال خواجه محمد الدین محمد ولد خواجه غیاث الدین پیر احمد خوانی را مضمون نظر عنایت و انی اثر
 کرد اینده حکم بهایون شرف نفاذ یافت که آن خواجه افضل غلام مستندی منصب پروانه و رسالت بود و بر جمیع پروا نکات کلی و
 هر زنده و هر گاه پادشاه در دیوان نشینند آنجا در پایه سریر خلافت مصیبه نشسته سوانح و قالیع و سخن داد و آبان و احکامی که در
 هم میشان صد و ریابدهی کرد اند و بر روی فرازین مطاعه در برابر هر زده که بهایون اطلع علیه توقع نماید و خواجه محمد الدین محمد در
 میرزا سلطان ابوسعید چند گاه در منصب انشا با مولانا نظام الدین عبدالحی منشی شریک بود و در او ایل اوقات سلطنت خاقان
 مسطور بود وزارت میرزا کجیک قیام می نمود و چون وفور قالیبت و کمال صلاحیتش بر میرزا بهایون واضح گردید او را از شاه زاده
 طلبیده بمناسبت مذکور سرافراز کرد اینده العقبه سلب امارت امیر علیشیر و بنیاد خواجه محمد الدین محمد امور سلطنت و پادشاهی
 تجدید رواج و رونق گرفت و همهم رحمت و سپاهی بتاریکی صفت نظام و انتظام بدقیقت نظم سزار عدل آن میر سلو سیردان
 تا زمان ملک محمود تر زنده پیر انخواجه پاک دین اساس ایالت بغایت متین و معارف تربیت و رعایت انجاعت امیر حسن
 شیخ محمود بخوار اعمال سینه خویش گرفتار گشت و دست سیاست خاقانی روزنامه زندگانی آن شیر همیشه بهلوانی را در نوشتن حسن شیخ
 محمود و زمان میرزا ابوالقاسم باریساول بود و بواسطه وفور شجاعت آن پادشاه عالیجاه روز بروز در تربیتش می افزود و
 حسن بعد از فوت میرزا باریساول منصب علیه و مراتب سینه تر می نمود در سلکت اعظم امراء عظام انتظام یافت و او اگر چه بصفت
 جلالت و بهلوانی از اکثر بختان زمان مستیاز فراوان داشت اما جلیتش عدم رعایت حقوق او بسیار هم مقصود بود و پیوسته
 نقش مکر و ترور بر لوح ضمیر علیکاشت در زمان سلطنت سلطان سعید روزی چند فاشیه خدمتکاری خاقان مسطور بردوش گرفت و با
 آنکه آنحضرت در تربیتش غایت ثقیق بجای آورد و بجای فرار برقرار اختیار کرده بکارست سلطان سعید رفت و بعد از واقعه فرار
 باز باستان خاقان کیتیستان شافیه کمال عاطفت حسرو اندر هم حضور بر اید جایش کشید و ایالت ولایت استرآباد را بوی موقوف گردید
 و او بار دیگر طریق بوفانی مسلوک داشته میرزا یادگار محمد پوست و پس از آنکه زمانی از میرزا یادگار محمد نیز بنجیده از کنارتاب فرقا
 بولایت سلطان و بر مسغان رفت و چون تمام میرزا یادگار محمد تفصیل انجا مید در قشلاق مرو بکارست حضرت خاقانی رسیده گشته بعد از
 موقوفین رعایت و تربیت کردید و با وجود این همه مرحوم و اشفاق غشاده که مران محنت دیده بصیرتیش را پوشیده نادر خلال احوال
 گذشته بجای انکینت عبارتند غشوشان را که تعلق باو میداشت هیچ ذخایر و نقل قبایل و عشایر احکام داد و با مسخران خویش مقرب
 ساخت که بی از ظاهری بلده فاعره بر آه قدم در راهی فرار نهند باین راهی یکی از دیوار بی مترل جز در آنجا سبب محراب بود و زنده فرمود
 و شخصی از نوگرا نش مردان شاه نام حقیقت اینجالت را بوسیله یکی از ارکان دولت شرف عرض رسانید لاجرم آتش غضب خاقانی
 اشعالی یافته حسن شیخ محمود در حقه اختیار الدین سعید و بی اختیار شد و شهر باجم اقدار در باب هم آن قدر با امرار کبار شیرو
 مشابوزت بجای آورد امیر ناصر الدین محمد خانی گفت هیچ رخنه که ملک سرانگنده بر و در روزیکه حسن بوفانی که یکی از دوستان

بدو رسانیده بود بند خود را سوده و اچیه داشت که بگنجد حیل از بالای قلعه پایان کرد و بیخ فاطم بیست رشته چنانش بگنجد و خوش
 از شریان در سر باین آمده با خاک راه بر بخت نظم فلک کرد و هر روز و کین است و برین حرمان سیرا کار و می اینست یکی را بر کشد
 چون جز بر افلاک یکی را نکند چون سایه بر خاک کشتار و در بیان نهضت رایات اشیا شرق جهت دفع فتنه و فساد
 احمد مشتاق چون احمد مشتاق در قبه الاسلام پنج چینه کابی با بر ایالت پرداخت بخارنخت و غرور بکاخ و باغ راه داده طرح اسباب
 استقلال انداخته تمام وجه مالا کلام اسباب خلاف و عشا و هم رسانیده قاصدان نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا
 فرستاده خود را در سلک خواهران ایشان منظم گردانید چون این اجازت در دار السلطنت برآه میبوی یافت رای جهان کشتا چنان چنان
 نمود که احمد مشتاق را بحسن تدبیر از پنج سپه آورد و در زیاده ازین عنان اختیار اندازد و در بعضه اقتدار او نکند و بنا بر آن امیر عبدالخالق
 را با جمعی از سرداران موافق بجانب قبه الاسلام پنج فرستاد و ایشان را گفت که چون باین بلده در آیند با احمد مشتاق ظاهر سازند که
 ما را جهت بدو باین سرحد روانه کرده اند که اگر از جانب ما و از آن لشکری از آب عبور نماید دفع آن سهولت میسر کرد و تا احمد مشتاق
 بایشان در همیشه مطمئن خاطر شود آنگاه فرصت نگاه داشته او را معیند و مجوس گردانند امیر عبدالخالق بعد از قطع مراحل و مسافت
 بیخ در آمد احمد مشتاق از حرکات و سکناتش فهم کرد که سبب آمدنش چیست لاجرم او را تکلیف نمود که از شهر بیرون رود
 و گفت من هم غریب بدو گاه عالم پناه خواهم آمد تا از آنجا اهل فتنه و فساد عرض کرده اند ابراز تمهید نماید چون امیر عبدالخالق بیاید
 سر بر آلی رسیده و آنچه از احمد مشتاق بود و شنیده معروض گردانید خاقان منصور روزی چند چشم انتظار بر راه داشت که شاید احمد مشتاق
 بدیلت یادی توفیق از داده خلاف و نفاق بجاده مستقیمه و موافق آید و بعد از آنکه اثری بر او عده مرتب گشت تا ویب او را بر
 خاطر عالی ماثر قرار داده آیات ظفر آیات نبوت فتح قبه الاسلام پنج بر او داشت و قره العین سلطنت و جهان بینی میرزا بدیع الزمان
 را بحکومت دار السلطنت برآه معزز کرده امیر مخول را در ملازمت بشاه زاده گذاشت و احمد مشتاق از توجیه خاقان با نفاق و توغ
 یافته برج و باره پنج را مضبوط و محکم گردانید و خاطر بر حسن قرار داده ایچیان قمر میرزا و سلطان احمد و سلطان محمود میرزا را رسال داشت
 و مدد طلبید آن دو پادشاه عالیجاه بخیال تخیر پنج متوجه اداد احمد مشتاق گشته سلطان محمود میرزا بنسب عظیمی حازم کنز آسب شد و
 سلطان احمد میرزا اگر چه فی الحال خود نهضت نمود اما فوجی از امر او لشکر باین شهر قند را بدو بجانب روان فرمود و چون با نچه علم حضرت
 شیم خاقانی حدود پنج را فزانی ساخت و کیفیت کشتن و عباد احمد مشتاق تحقیق پوست خاقان ظفر قرین صین قهر حسین حسین انگنده به
 ترتیب آلات محاصره و آذوقه و محاربه فرمان فرمود و اطراف شهر را اقمیم یافته بر کس بود عمل خود ترول نمود و فرما صحرای
 خاضقین در برابر برج شاه حسین منزل کرد و مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر دروازه بشیر خوار را محسور گردانید و سایر امر او را در
 دولت و عساکر ترنج صورت انحصار پهر کرد و امر کرد و در میان گرفتند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته سیاقیان جهت هجوم
 ساختن آن آغاز انگندن درخت و کشیدن خاک و خاشاک کردند درین اثنا بعضی حضرت اعلی رسید که سلطان محمود میرزا با سیاق
 از سپاه جلالت آنها بکنار آب آموی منزل گردیده و اداد احمد مشتاق را پیش نهاد بخت بلند بخت گردانیده بنا بر آن فرمان
 باین نفاذ یافت و امیر مظفر لاس با فوجی از جنود ظفر قبائل میسر تذر فتنه در برابر خاقان دولت قایم بر همه اقامت بر نفع
 ساختن و لشکر بر قند و حصار از عبور مانع آمده لوائی مقابل و معانکه بر افراخت و احمد مشتاق از استماع خبر وصول سلطان محمود
 میرزا بکنار چون قوی دل و شهنظر خاطر گشته قدم در وادی خلاف و نفاق استوار گردانید و هر روز با نخت و غرور نش خنک
 و جدال فروخته نهایت شجاعت بهلوانی ظهور میرسانید و از انکاسی هر صباح که بشوار نیز گذار اشیا بگنجد بخت بر تنه
 بهر دو آرمی انداخت خاقان منصور بر باره کوه سپهر گشته فتح آن قعه آسمان کرده امیش نهاد خاطر اقبال با نر می ساخت صدای
 نثار و غیر بزرگ کرده اشیر میرسید و غرور کردی و سوزن ارکان عالم را متزلزل میگردانید بهادران موکب بیاون سپه با نر

و چو بار بر کشته پای در میدان قتال مینهادند بدست جلادت و جرات عقابان تیر مرتک تا شیراز آشیانه گمان در پرواز آورده
از مغز سر دشمنان طعمه میدادند در آن اثنار و زمی امیر سید بدر که ماه تمام فلک مردانگی بوده بزرگ قوت و جرات از پهلوانان ستم
نشان جشار مستثنی مینمود با فوجی از دلیران مسکین طغرا از خیک پیش برده بنوک پیکان و لده در جمعی را که بر زبیر صیل مابدا حق تیر و سنگ
میسپرداختند منظم ساخت که ازان خندق نیز بگذرد و بکنه شجاعت برج شاه حسین بر آید احمد شتاق چون حال بران سوال دید جمعی از
دلیران لشکر خود را از باره پایان فرستاد تا بجا نعت امیر سید بدر و موافقان او قیام نمایند و از آنجمله ترکانی سنائی در دست با امیر سید
بدر آفاخته تها که در آن خید مینمیدند بسیار بجهت پهلوانی نیزه او را گرفته چنان پیش خود کشید که آن شخص بروی در افتاد انگاه بر زبیر او نشسته
خواست که بشیر طلع سرش از تن جدا سازد که ماکاه دیگر می پیش آمده به نیزه حمله کرد و آنجناب همچنان نشسته دست دراز کرد و نیزه
این شخص را نیز گرفته بدست و ساقی کشید تا از پای در آمد و بر دروازه کشته و سر بر آید ایشان را بریده بنظر خاقان فریدون فرسایند لاجرم آن
حضرت آن زنده اولاد حیدر که آمد با اصناف الطاف پادشاهان و انواع احطاف خسروانه نوازش فرمود و با تمام اسب و زور
و قطع قیمتی را بشاید دیگر سرافراز کرد اینقدر در غلوه و نمرقش افزود القصد بنا بر کمال مسانت و حصانت شهر و قطع غلج و بسیاری
دیگر مدت چهارده و محاصره سه چهار ماه ممتد گشت و در اکثر آن اوقات از بام تا شام مایه قتل مشغول بوده از شام تا بام غم
حاضر باش از یوان در میکند گشت و در آن ایامی که مشهور و بجز جابجی بر شب بر زبیر برج شاه حسین بر آمده در برابر دروازه
بمیان می ایستاد و زبان بگش و بدین کردان میساخت خاقان حضور و جمهور ملازمان مویک بگفتند نشان را دشنام میداد
و آنحضرت را محبت و فکر ناقص بر دفع شر آن بد اختر کاشته بشی سه چهار کس از قادر اندازان را فرمود که در مقابل آن برج نزدیک
بیکدیگر ایستادند و سهام خون شام بر زه گمان نهادند و چون قرا جابجی آغاز شد و شتم کرد و بنجا آورد یکبار گشت دست
کشادند و این تدبیر موافق تقدیر افتاده بیک تیر بر حلق آن شهر ریخورد که از پس سر او بیرون رفت چنانچه از پای در آمده تا تحت
الشری بیج جا قرار گرفت و اینجی موجب کشتگی احمد شتاق و سایر اهل شتاق گشته دیگر کسی لب بدشنام نکشود معارف این احوال
امیر مظفر بر لاس او در کنار آب امری در غایت خرابت روی نمود و حضرت خاقان حضور از وقوع آن حادثه متعجب گشته مراجعت او امر
فرمود شرح واقعه آنکه در آن ایام که امیر مظفر در کنار آب لواء ظفر تاب ارتفاع داده و لشکر با و در آن شهر از وجود باغ می آمد
گاهی بعضی از نوآب او در کشتی نشسته بمیان دریا میرفتند و از آنجانب نیز مخصوصان امیر شجاع الدین محمد بن امیر علی بن امیر بندق
بن امیر جهان شاه بن امیر جاکو بر لاس مش آمده در باب صلح و جنگ سخن میکردند و روزی هم بر آن قرار یافت که از آنجانب امیر مظفر
بر لاس و از آن طرف امیر محمد و امیر جاکو بر لاس در کشتی نشسته و بمیان آب رفته بوسیله گفت و شنود نمایند و اساس صلح را
مؤکد سازند و برین موجب تقدیم رسانیدند در اثنای قبل و قال انگاه بادی تند در وزیدن آمد و بی اختیار کشتی امیر مظفر بر لاس
بطرف مخالفان برد چنانچه بر چند ملاقان می نمودند سفینه را نگاه نموانستند داشت و مردم سلطان محمود میرزا که در کنار
آب بودند غلغله فرج و انبساط با وج هموات رسانیدند سوزن انداختند امیر مظفر در بحر اضطراب سرگردان شده چاره
در آن دانست که خود را در آب انداخته شاه کنان روی بر روی خویش آورد و مخالفان آفاخته شده هر تیر که در گوش
ندیدند و اشکته و بنابر آنکه مشیت از روی معنی الطغران نش حیات جناب امارت تا آب نشده بود بیچیکت از پیکانها ابدار بهما
اعدا بوی زید و بوسیله آبی که از آنجانب یکی از نوکرانش در آب افکند بسا عمل کجاست خرامید نظم کرد و در آن باره و خبر دیر
نیاید کار که حکم تقدیر در عالم سر آمد آب کیردی حکم بزدانی نمیزد و امیر مظفر اگر چه کشتی عافیت سبحانی و قوت دولت خاقانی
از آن غرقاب بلا جلاص شده اما جمعی از سرداران سپاه که در کشتی رفیق او بودند بدست لشکرمان سلطان محمود میرزا گرفتار گشتند
و احتلال تمام باحوالش با بافته کیفیت واقعه را بنیاد گمان پایه بر اعلی عرضه داشت نمود و اجازت مراجعت طلبید

دار خندق خلیل گشته
پای تیر بر پیکانها
بگناه خندق شیخ
که در میان خان
بیراست رسید
خوبست

انداختند

و چون بر تو شور خاقان منصور بر محمود انفریضه افتاد حکم بجایون صادر گشت که امیر مظفر موبکب کردون مراتب چونند و درین اثنا
استداد ایام محاصره قحط و غلانی عظیم در اردوی علی سمیت شروع پذیرفت و سپاهیان را بجهت عدم وجدان قوت قوت پیکار
شد و بر کس مجال یافت راه کریمش گرفت خنانچه در ملازمت رکاب مظفر اغساب زیاده از دو هزار کس نماند و بعد از حصول
مظفر بلاس موبکب مظفر اقتباس فرمان واجب الادغان شرف نهاد یافت که امیر نظام الدین علی شیر بدو تسلطه برآه رفته بعد
امکان از ولایات خراسان غنم کشید و بار دو فرسند و آنجا حسب الغرموده غنموده دوسه هزار خروار از جنس جو بات
حاصل ساخت و شتران احشام عرب را بگریه گرفته آن غلات را بجانب نجران کرد و در آن ایام که امیر علی شیر در شهر
بود میرزا ابوالنجر که در سلکت شاه زادگان بمجوری انتظام داشت باغی شده از براهه بگریخت و مقرب حضرت سلطانی او را
منوده برفیق نزدانی گرفت و در قلعه اختیار الدین محبوس گردانید و در رفتن خاقان کامیاب از خطا هر بلج مکنار اب
و کریمین میرزا ابابکر از منزل فاریاب و تحاقب نمودن مخالفان موبکب مظفر نشان را تا موصوع کرمان
بعد از مراجعت امیر مظفر از کنار آب اموی سلطان احمد میرزا بالشرکت سرتقد سلطان محمود میرزا اپوست و بر دو روز در دایمینه گردید
که بر افقت یکدیگر از آب اموی عبور نمایند و قدم در میدان قتال نهاده با شغال آتش عناد اقدام فرمایند خاقان کشور
کشای بعد از تحقیق این اخبار بعضی را می صواب نامی نواچیان فرستید بدو تسلطه برآه و سایر ولایات خراسان ارسال داشت
تا حکام و داور و حکام را کوبند که جنود او را در جمع ساخته علی امرج الحال موبکب مظفر مال بوندند و از آنجا حسب سلطان محمود
چون دید که از سپاه مظفر آب در کنار آب کسی نماند امیر ایوب را با هزار سوار جو از فرمود که ان آب عبور نموده بمسک حضرت از
بر دو او متوجه گشته با خود قرار داد که سپاهی جلادت از نهشتانی بگذرد و بار دومی بجایون در آمده دست با شغال تیغ و نیز
برآه و بحسب اتفاق روزی بوقت نازدیکر خاقان عالی کهر بریده کوه بگریخته کرد و مورد چلهای بر می آمد در آن اثنا نظرش بر بل نهر
مشاقی افتاده تخریب آن امر فرمود و همان شب امیر ایوب با هزار کس مکنار آن نهر رسیده چون دید که بل بر است خانی که
کرده بود بطور نواست آورد و از همان جا سواران انداخته باز گردید و روز دیگر خاقان منصور طایفه از ابل سالت بر کاشی
او فرستاده تا بعضی از پرتهای سپاهش را باز گردانند و بعد از وصول امیر ایوب مکنار آب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود
با لشکر بلا انتها آغاز گشتن کردند و خاقان منصور از جرات اعدا و قوف یافته صلاح در آن دانست که مکنار آب مرغان
و پس از اجتماع جنود مظفر و در همان بکران بحرب مخالفان تاب و بدین عنایت از خطا هر بلج کوچ فرموده از راه دره کرمان و چنان
خواستند و از آنجا نیز نهضت فرموده حدود فاریاب بمسک مظفر تاب گشت و میرزا ابابکر در آن منزل رقم بطلان بر حقوق تربت
خاقان عالی نشان کشیده فرار نمود و چون خاقان کامیاب از فاریاب کوچ کرده بکرمان رسید چنان معلوم شد که سلطان
احمد میرزا و سلطان محمود میرزا از آب گذشته بطا هر بلج رفته اند تا بمخلاف منصور احمد مشاق ابواب شهر بروی امیر ایوب
گشود و بر او مان از تیغ آن بلده با یوس گشته بقصد دست بردار عبت موبکب کردون مراتب در حرکت آمده اند لاجرم
خاقان منصور ملازمان رکاب حضرت اغساب را جیب پوشانیده از کرمان بکلیت رفت و از آنجا متوجه سر بل تابین شده در شتاب
راه سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر مخول باد و برار پیاده و هو از جانب برآه رفته موجب مزید استظهار شاه و سپاه
گشته و خاقان منصور از آب مرغان عبور نموده فراز پشتهای کنار آب بمسک مظفر تاب ساخت و در آن منزل و یا قاتل
مروجاق و باد جنس در حوالی اردوی کیهان پوی مجتمع گشته غله و کوسخند و سایر اجناس که مطلوب خدام موبکب کردون
بود بغایت ارزان شد و لشکرمان از قحط و فلا تخریب و رفاهت رسیدند و خاقان محمود موبکب بمکنار آب بر روز
خروج از هسا کرد ولایات خراسان با حکام و سرداران بلدان بلازمت پایه سر بر خلافت مضمیر رسیدند و زبان بدعا

کردان ساخته مشرف بکشت و پیکار میکردند نظم زهر کشوری لشکری تیغ زن بلان سرفراز دشمن شکن بی خدمت شاه بستانگشاده بهرج و سائیس
 زبان بدرگاه عالی رسیدند شاه سپه شهنشاد یکسایان زیاد و از آنجا بستان سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون منزل گریاب رسیدند
 و بر اجتماع خود مظهر و مطلع گردیدند و بی عظیم رضای ایشان استیلا یافت و معاصر آن حال از جانب ما و در آن شهر خبر آید که میرزا ابابکر که از موکب خاقان
 منصور طریق فرار کرده چون به جانشان رسید سپاهی مجتمع ساخته و متوجه حصار شادمان را مخرج نظر نسبت بلند گردانید و بنا بر آن برادران از کشت
 موکب حضرت نشان نشان کشته همان از معرکه قتال بطرف ما و در آن شهر منسطف ساخته و حدیث مراجعت ایشان نزد خاقان عالی مکان صحبت
 پیوسته امیر مظهر بلاسن با بسیاری از سپاه کواکب اساسی تعاقب اعدا نمود ساخت و امیر مظهر بموجب فرموده محل نموده تا ظاهر بیخ نشان مکران
 کشید و اگر چه میرزا سلطان محمود میرزا سلطان محمود در پید آفرین بعضی از لشکره بی نشان مظهر کف کردید آنگاه اطمینان از احمد مشتاق و سواد
 اورا بصیحت کرد که زیاده ازین راه خلاف و شتاق بپاید و بجاده سینه فاق و اتفاق آید و بنا بر آنکه احمد مشتاق از آن عشاء و انکسار بعاب
 ناموم بود جواب داد که عرض من را اظهار این جرات و جسارت آن بود که بر منبر میرزا بیایم و صحیح کرد که از دست من کاری می آید و خیر خا
 نمیتواند که مرا بغریب و دور در قید بلا اندازد آنگاه بین الجان عهد و پیمان در میان ما و محمد شاه و قندهار و غیره امیر مظهر رسید
 و توجه بجانب ارومی بیاورن و امیر مظهر کیفیت حال را عرض داشت است ایستاکان یا تیره سر بر اعلی رده چون ... سار بمرغاب
 افرو بجا یون بسبب خاقان که حساب مظهر همچنان حضرت اندر کباب بجانب تفر سر سلطنت و اقبال که در موم ... حال وصول به
 بلده فاخره براه احمد مشتاق با تیغ و کفن باستان خلافت ایشان رسید روی نیاز بر خاک راه بود کرد اصلاح بر جمال عالی سینه
 و خدمت آن هر سه ال بسته از حرکات ناپسندیده شمسار و جنایت بیدریغ شهرامی امید و خاقان منصور را در غایت که در شاه و خاقان
 عزیز دیده و غم و بخشش بر جرایم او پوشید و از جامه خاندنم بجنابش خلعت افهام و احسان در فاسد فانیس و سائیس ...
 کسی کو بدانش باست ... رجیم کشی جرم بخشی باست عرض بعضی احوال بر سبیل اجمال چون ... در ...
 یافت ز نام حکومت آن ملک را در قندهار اختیار شهرامی که مکار میرزا با بقرا نهاد و آنجا بستانگشاده امیر مظهر بلاسن نشان
 آسمان ساس باز آمد و بعد از چند گاه بواسطه طول اجل طبیعی مریض گشته در گذشت و در خلال آن احوال امیر شیخ الدین بر لاس با اتفاق
 امیر جهانگیر بلاسن از سلطان محمود میرزا روی گرداننده بدار سلطنته همراه حرامی و دو خطه بین جنایت عافا تصور کردیدند و
 امیر محمد مصیب امیر لامرانی یافته در دیوان تو اچی و مال مقدم بر جمیع امرای شمرزد و معاصرین و فایح مذکور و میرزا شتاب تا خاقان کشور کمر
 مایل آن شد که خانم سیم بنت میرزا سلطان ابو سعید را که والد داشت رقیبه سلطان یکم بنت میرزا هارال اول بود ... سائیس از آنجا
 بدیع الزمان میرزا استقامت بنا بر آن تیر تیب سباب طلوی و سبقت چهار طاق فرمانده او و خدام بارگاه پسرانش بود و بود و محل بود
 رعایا و صنایع باغ زراعت را بساعتین چهار طاق بانی رخصت نشان عیبت افزای بی بی رضوان گردانیدند و در چند روز از آنجا
 بقیه مناسب هر دو بطور رسانیدند و در ساعتی که اختر نشان حکمت اقتباس با سطرلاب فکر ت اختیار نمودند بساوات و قصد
 و علماء در مجلس شرف اعلی جمع گشته سمر را شماره عقد بستند آنگاه شاه و سران سپاه در غایت نشاط و کامرانی در برزم عیبت و عشرت
 نشسته ساقیان حورا هزار ساغر بای باده خوشکوار بگردش در آورند و صفینان خوش نواز حسن ساز و آواز نشاط می رستان را
 زیاده کردند و خوانسار ان از انواع الطیفه لذیذ و اشرف لطیفه آنمقدار معدوم و حیثا ساخته که رسم جمع از میان فرق نام اراق
 و ایام جشن و سوره و لهو و سرور یکا مانند یافته بعد از آن خاقان عالی مکان روی توجه بسوی مخطات حکمت و مال نهاد و در شهر
 خوابه فضل الدین محمد که از وزیر نادگان کرمان بود و در زمان سلطان سعید بلو از م منصب استقامت قیام می نمود و موقوفه عین عنایت شاهان
 کشته پوشیدن خلعت و وزارت سرفراز شده بانذک زمانی او در ترقی نام دست داده با اتفاق خواجوه و ام الدین نظام الملک
 سخنان از بابت تصرف و تقصیر خواججه الدین محمد بعضی خاقان کشور گیر رسانید و آن کلمات ماثرا شده خواججه محمد ازین بجهت خواجگشت

تشریح
 عیبت

و امیر عبدالعزیز بمحصلی و معتمد و بعد آن ایام خاقان منصور پیش الفقیه پرداخت و خواج نظام الملک و خواج فضل در پایه سرپرست شدند
 یکبار با خواج محمدالدین محمد در مقام تقریر برآید و آغاز قتل و قتل کردند پادشاه عدالت پناه فرمود که طریقه انصاف آنست که یکیکت با
 با او سخن کنند و با اتفاق تعلق نوزید و خواج محمدالدین محمد باین عنایت مستخرکشته برخواست و زانو زد و بعضی از مضران چون بصورت
 مشاهد نمودند خاموشی کردند لاجرم در آن مجلس خبری بر خواج محمدالدین محمد ثابت نشد و فرمان خاقان منصور باطلاق او صدور یافت
 چنان مقرر گشت که مبلغ شصت هزار دنیا یکی برسم شکرانه جواب گوید و بشرکت امیر محمد انگه پرواچی بوده در جهات دیوانی مدخل نماید
 و تا شهریور ۹۶۲ حال خواج محمدالدین محمد بر بنیوال جریان داشت بعد از آن فوت دیگر تربیت یافته اعلام و اعتبار بر او فرستادند
 مرقوم هم جنبه ششم خواهد گشت و محصل این مجلس بر زبان خامه بدیع البیان خواج کیش است انشاء الله تعالی و تقدس ذکر ششم از گروه
 فر میرزا مظفرالدین ابا بکر و کشته شدن او از دست بر در زمانه بر مکر میرزا مظفرالدین ابا بکر که در منزل قریب از کاب خضر
 ایاب خاقان کامیاب تلف گشت بعد و حصار شادمان شافقه مستعرض عرض و مال متوطنان انولایت گشت و بعد از مراجعت میرزا
 سلطان محمود از عقب موکب خاقانی تا بسقاومت نیاروده پناه بگوهرستان بدخشان برد و از آنجا لشکری فراد هم کشید و متوجه
 خراسان گردید و بواجی مرو و شاهجهان آمد چون انجیر بصره خاقان توده سیر رسید امیر ناصرالدین عبدالعزیز خانی فرزند شاه و معتمدالدین بیابان
 و امیر احمد یاری را با هزار کس از مردم کارزاری بدفع شاه زاده مامور گردانید و میرزا ابا بکر از آن لشکر گشت یافته از تبرکجان به بلخ گشت
 و از آنجا براه کابل بسپستان شافت در رسیستان همان بکران طرف کرمان یافت و بیگ ناکاه ظاهر کرمان را فرود گرفته از جهات طرف
 شهر غیر و کرمانی در و مید و غریب سوزن باوج ملک نیکون رسانید و علیخان میرزا که داروغه کرمان بود فرار برقرار اختیار کرده
 میرزا ابا بکر شهر در آمد و چند ماه بعیش و نشاط روزگار گذرانید و با رغبت معاش سپید کرد و پادشاه عادلین و او را با کمان پس از
 اطلاع بر بنوا فقیهی از امر او با بند را با بسیاری از اهل توبه با تخلص کرمان با فرود فرمود و شاه زاده مقابله بجای آن سپاه در بقر گشت
 خویش ندیده با در و بکر بصوب بیستان منت مستموز چون بعد و آن ولایت رسید شنید که مرض نقرص دور و پار حضرت خاقان منصور استلا
 و در دینارین با اتفاق بیام بیگت و پیر علی ترکمان و سایر امراد لشکرین بر جاج بجهال متوجه دار السلطه براه گشت چنان بگمانان لکه
 بجهان که خاقان منصور از مینه و قاریاب ایغار کرده میرزا یاد کار محمد را گرفتار کردند و دانید ایشان نیز آنحضرت را بسیرت پیستند و
 اقتدار بسید رنج و حسابلا کردند و ندانسته که شیرشان بکاید و بواه نا توان از پای در نیاید و شاه با زطره عالی را از قصد صحر
 ضعیف نهاد و گری روی نماید نسبت غنای گاری می شود و ام باریچین کایجا همیشه باو بدستت و ام را القطنه بصایت همین
 حضور خاقان منصور از جنال محال شاه زاده و قوف یافته با وجود شدت مرض در محله نشسته و با پا لصدیوار جلالت آثار که در آن
 زمان ملازم آستان اقبال ایشان بودند از شرف و جلال متوجه عقبه انفرار شد و تو اچیان با طرف محالکت محروسه فرستاده با جمعی
 سپاه حضرت پناه فرمان داد و از بدایع اتفاقات که بخش گرم و اوسب العظیبات وقوع یافت و بان واسطه میرزا ابا بکر ویران شده
 همان بصوب فرار یافت آنکه جان احمد چوای که از خدام باده گاه خاقانی بزیه کیاست و خندان اختصاص داشت قبل از شوع خبر متوجه میرزا ابا بکر
 از نواب پایه سر راهی اجازت یافته بجهت تحصیل علوفه خود بکامب فراد توجه نمود و در حدود بسند و ارشی بقر اولان میرزا ابا بکر را چون
 در سیاحت او را گشتند پیش شاه زاده بردند چون آنجباب از حال حضرت خاقانی سوال فرمود با لهام مهم عنیب جواب داد که در
 ایام آنحضرت از کیفیت اندیشه خدام موکب عالی خبر یافته ده پانزده هزار کس در نواحی بلده همراه در کین نشاند تا هرگاه علم حضرت
 شیم سایه وصول بر آن حدود اندازد پای جلادست پیش نهاده دست بروی نمایند و چون حقوق تربیت سلطان معید در زمره این بند
 بسیار است از شهر کریمه باستعمال شافتم تا حقیقت قصد خاقان را با باز نایم میرزا ابا بکر انجیر از مطابق واقع تصور کرده جان احمد
 چوای را با تمام اسب و جامه نوازش فرمود و عنایت براه را تغییر داده روی طرف حواف و با خزر نهاد و جان احمد انشب با شاه